

٤٦٩٥
١٩٠
الحمد لله الذي هدانا لهذا وما كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله
كتاب فتح
علائي في الطب
لاجل مطالعة السلطان
العالم الكامل الفاضل المخصوص
بعناية ربه المنان السلطان بن
السلطان السلطان بايزيد
بن محمد خان خلد الله
ملكه وسلطانه

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والعاقبة للمتقین
ولا عدوان الا علی الظالمین والصلوة والسلام
علی سید المرسلین وآله الطاهرین چون خادم
دعاگوی اسمعیل بن الحسن بن محمد بن احمد الحسینی
الجرجانی از جمع کتاب ذخیرهٔ خوارزمشاهی
فارغ شد بر لفظ عالی خداوندی وخداوندزاده
الامیر الاسفهسالار الاجل العالم العادل بهاء الدین
عمدة الاسلام علاء الدوله ضیاء الامة نجم الملة
مؤید الملک تاج الملوک والسلاطین نظام المعالی
قزل ارسلان ولی العهد ابو المظفر اتسز بن خوارزمشاه
حسام امیر المؤمنین حرس الله دولته رفت که

ذخیره کتابی بزرگست کتابی دیگر بایستی مختصر
که هر وقت بر دست توان گرفت و سر مقصودی
زود مطالعه توان کرد و در سفر وحضر با خود
توان داشت بحکم فرمان ومبارکی لفظ عالی
زید علواً این مختصر آغاز کرده شد چنانکه همه
بابهاء او با مختصری مشتمل است بر نکتها و
فوایدی که بیشتر کتابی بزرگ از آن خالی نیست
واهل فضل واهل صنعت را مقصود آن نکتها
باشد واز بهر آنکه علم طب دو بخش است علمی و
عملی وبخش علمی را فروع بسیارست اما آنچه
از یاد کردن آن درین مختصر چاره نیست دو نوع است
یکی تدبیر حفظ الصحه است یعنی نگاه داشتن
تندرستی ودیگر تقدمه المعرفه یعنی شناختن احوالی

که در بیماری پدید آید و بدان احوال درازی
و کوتاهی بیماری و امیدواری و نومیدی از
از بیمار معلوم کرده بدین سبب این کتاب
دو بخش کرده آمد علمی و عملی و بخش علمی ازین کتاب
دو مقاله نهاده آمد

مقالت نخستین

از بخش نخستین اندر تدبیر حفظ صحت و این شانزده بابست

باب نخستین

اندر تدبیر هوا

باب دوم

اندر تدبیر فصلهاء سال

باب سوم

اندر تدبیر شهرها و مسکنها

باب چهارم

اندر تدبیر جامه پوشیدن

باب پنجم

اندر تدبیر غذاها

باب ششم

اندر تدبیر آب

باب هفتم

اندر تدبیر شراب

باب هشتم

اندر تدبیر خواب و بیداری

باب نهم

اندر تدبیر حرکت و سکون

باب دهم

مقالت دومین

اندر حالها که در زمین دم پدید آید و نشان بیماری باشد که خوا

باب هفتم

اندر شناختن وقت مرگ

و بخش علی هفت مقالت نهاده آمد

مقالت نخستین

از بخش دوم در وصیتها که طبیب را در علاج گوش بدان باید داشت

مقالت دومین

اندر اشارت کردن بعلاج بیماریهای اندامها از سر تا پای و این مقالت هجده باب است

باب نخستین

اندر بیماریهای سر و بیماریهای دماغ

باب دوم

اندر بیماریهای چشم

باب سوم

اندر بیماریهای گوش

باب چهارم

اندر بیماریهای بینی

باب پنجم

اندر بیماریهای دهان و زبان و دندان و حنجره و حلق

باب ششم

اندر زکام و نزله و سرفه و شوصه و ذات الجنب و ذات الریه و ضیق النفس

باب هفتم

اندر بیماری دل

باب هشتم

اندر بیماریهای معده

باب نهم

اندر تدبیر زینت و آرایش ظاهر تن

مقالت هفتم

اندر علاج زهرها

واین مختصر بر دو جلد نهاده آمد بر قطع مطوّل
تا پیوسته در موزه توان داشتن بدین سبب
این مختصر را خفی علائی نام کرده شد و از ایزد تعالی
توفیق تمام کردن این مقصود خواسته آمد
انه ولی ذلک و المعین و القادر علیه

مقالت نخستین

از بخش نخستین اندر تدبیر حفظ صحت
واین مقالت شانزده باب است

باب نخستین

اندر تدبیر هوا

اندر تدبیر هوا بباید دانست که اسباب
اسباب ستّه

تندرستی و بیماری شش نوع است و آنرا
اسباب ستّه خوانند و آن هواست و
حرکت و سکون و خواب و بیداری
و طعام و شراب و استفراغ و احتباس
و اعراض نفسانی و اندر حفظ الصحه تدبیر
این سببها واجبست از بهر آنکه هرگاه که
این سببها چنان باشد که باید و چندانکه باید
و آن وقت که باید سبب تندرستی باشد
و هرگاه که برخلاف آن باشد سبب بیماری
گردد و از این سببها هیچ سببی نیست که مردم نزدیکتر
و با او ملازمتر و تن او بآن محتاجتر از هوا
از بهر آنکه قوام همه تن به سه قوتست طبیعی و
حیوانی و نفسانی و این قوتها کار خود نتوانند

کردد مکر بمیانجی روح و ماده روح هواست
که مردم آنرا بتنفس میکیرند و بدین سبب از همه
چیزها که بیرون حیوانست هواست که بدرون
و بیرون او رسنده ترست و اکرچه هوا کرم
ترست این هوا که نزدیکتر ماست بقیاس
با مزاج روح و حرارت غریزی سردست
و این هوا که بدم زدن ما بحرارت غریزی رسد
و با روح بیامیزد کرم شود و بسوزد اکر بدم
زدن دیکر از روح جدا نشود مزاج روح از اعتدال
بکردد و هرکاه که بدم زدن دیکر از روح جدا شود
و هوای تازه اندر آید مدد روح کردد و راحتی
ازان هوای تازه بروح رسد بدین سبب روح را
از هوای تازه راحتی و منفعتی عظیم است

و دلیل بر آنکه این هوا که نزدیک ماست
بقیاس با مزاج روح سردست آنست که
هرکاه اندر کرما کرم هوا را بجنبانیم خنکی هوا را
بیابیم از بهر آنکه آن هوایی که مماس پوست
ماست و ساکن است اندرین مدت بسکون
از پوست ما حرارتی یافته است و کیفیت آن
همچون کیفیت پوست ما کشته و حس لمس را
ازان چیزی که مانند آن باشد خبر نباشد
و هرکاه که هوا را بجنبانند آن هوا که مماس
پوست ماست از کیفیت آن هوای تازه
دور شود و هوای تازه مماس کردد و پوست ما
خبر یابد و بباید دانست که آن هوا که نزدیک
ماست هوای محض نیست لکن با بخارها و دودها
و غبارها و غیر آن آمیخته است و از چیزی

اثری پذیرفته و همچنین در هر فصلی از فصلهای
سال بگردد از طبع خویش و طبع آن فصل گیرد
و بهتر آن باشد که هر فصلی بطبع خاصهٔ خود
باشد و هر گاه که فصلهای سال از طبع خاصهٔ خود
بگردد سبب بیماریها گردد و بهترین هواها
باشد که از بخار دریا و آبها و بخار مرغزارها و بخار
بیشها و نباتها و درختان بد چون بید انجیر
و انجیر و گوز و چون بخار جالیز و پالیز تره که
در وی کرنب و باقلی و سیر و جرجیر باشد و از
بوی آهک و گچ و کلخن و عفونتها دور باشد
و در میان درختان انبوه و دیوارهای بلند نباشد
و از جانب شمال گشاده باشد و اندر تابستان
غبارناک و اندر زمستان نمناک نباشد و

حرکاتش معتدل باشد و هوای گرم تن را
لاغر کند و روی زرد کند و تشنگی آرد و دل را
گرم و قوتها را ضعیف کند و اندر رطوبتها
افزونی عفونت پدید آرد و مردم سرد مزاج
و خداوند بیماریهای سرد را سود دارد و رطوبتها
را تحلیل کند و مسام بگشاید و هوای سرد اندر
بیشتر حالها مردم تندرست را سود دارد
و مادتها را غلیظ کند و فرو آرامد و بدین سبب
اماسها و خراجها کمتر بود و لیکن زکام و نزله
بسیار افتد و مسام بسته شود و سینه درشت شود
و هوای تر مردم لاغر را سود دارد و پوست را
نرم کند و هوای خشک بضد این باشد و هوای
غلیظ هوایی باشد که در وی ستارگان خرد

اندر شبها پدید نیاید و دم زدن در وی بس
خوش نباشد و هوای نمناک زیان کارتر از
هوای غلیظ باشد و هوای خانه گران تر از
هوای صحرا باشد و هرگاه که هوا بد شود و بخار
بد با وی بیامیزد آنگاه هوای خانه بهتر از هوای
صحرا شود و هرگاه که هوای بد شود و وبا تولد
کند بخار عود و عنبر و کندر و مصطکی و صندل
سعد و لادن و قسط و چوب سرو و چوب گز
و بادام تلخ سود دارد و اصلاح هوا باشد و سرکه
اندر خانه و حوالی خانه پراکندن سود دارد خاصه
اگر اندکی انگزد در وی حل کرده باشند

با ——— دوم

فصل بهار

اندر تدبیر فصلهاء سال اما اندر فصل بهار

اد تنها که در زمستان اندر تن گرد آمده باشد
و فسرده پیش از آنکه بحرارت تابستان
گداخته و منبسط گردد کم باید کرد بدو وجه یکی
آنکه طعام کمتر و لطیفتر خورد و معده را از طعام
لطیف نیز پر نکند و سر بامداد پیش از طعام اندکی
ریاضت باید کرد و از طعامها گرم و تر چون
رسته و تماج و گوشت بسیار و شراب و از
طعامها شور و تلخ پرهیز کند وجه دوم آنکه
استفراغی کنند تا ماده کمتر شود و آن نیز استفراغ
در فصل بهار استفراغ خون باشد و اندر فصل
تابستان ریاضت و طعام و شراب و جماع
کمتر باید و آسودگی باید گزید و شربت غذا
باید که میل بخنکی دارد و کسانی را که قی توانند کرد

قی کنند چند بار و مسهل قوی نشاید خورد و آب
میوه‌ها و آب لبلاب و خیارشنبر و شراب گل و
شراب بنفشه و سفوف بنفشه کفایت بود
صفت سفوف بنفشه بگیرند بنفشهٔ خشک و
بدست بمالند تا ورق او بریزد دنبال و چوبش از او
دو کنند پس آن ورق را بسایند و برابر آن
شکر سوده بیامیزند و با آب سرد بخورند **فصل**

فصل تابستان

تابستان پر انزا و خداوند مزاج سرد را و بجای
سرد را سود دارد **و اندر فصل خزان** از گوشت

فصل خزان

قدید و صید و از جماع و از هرچه خشکی فزاید دور
باید بود و شبها بر امتلاء معده نشاید خفت
و جایگاه خنک نشاید خفت و از گرمابه نیم روز
و سردی بامداد خود را نگاه باید داشت

و اندر آب سرد نشاید نشست

و اندر آخر فصل استفراغ بداروی مسهل صواب
باشد و قی نباید کردن و شراب کهن را
ممزوج باید خورد **و اندر فصل زمستان**

فصل زمستان

ریاضت بسیارتر و غذا بیشتر باید و اگر زمستان
طبع زمستانی ندارد غذا باندازه باید و ریاضت
بیشتر علی الجمله اندر زمستان اسفیدباها و قلیهٔ
خشک و کباب و مانند آن باید خورد همه با
دارچینی و کرویا و زعفران و غیر آن و شراب
صرف باید خورد و هر که اندر زمستان بیمار شود
زود تدبیر استفراغ باید کرد از بهر آنکه تا سبب
قوی نباشد اندر زمستان عارضی پدید نیاید و
استفراغ اندر زمستان باسهال صوابتر باشد
از آنکه بقی

باب سوم

اندر تدبیر مسکن

اندر تدبیر شهر و مسکن هر مسکنی که او افراشته تر
هوا و نسیم آن خنکتر و خوشتر و دم زدن
در هوای آن آسانتر و هر مسکنی که نشیب تر
هوای آن گرمتر و گرفته تر و بخارهای آن
بدتر و دم زدن در وی ناخوشتر و هر مسکنی که
از جانب آن کوه باشد و دیگر جانب دریا
هوای آن تر باشد و باران بسیار آیدش اگر
زمین آن صلب باشد و خشک و کوه آن
سنگ باشد مضرت کمتر باشد و اگر کوه از گل
باشد و زمین رخو باشد تری آن زیانکارتر
باشد و اگر مزاج ولایت گرم باشد عفونتها و
بیماریها، عفونتی بسیار افتد خاصه اگر مسکن
در نشیب باشد و اگر با این حالها جانب شمال

بسته باشد و دریا از جانب جنوب باشد
وبا و بیماریها اندران شهر بسیار باشد و
مسکنی که اندر میان شوره زار و معدن گوگرد
و نفط و مانند آن باشد هوای همه از اعتدال
دور باشد و مسکنهای بیابانی درست و خشک
باشد و مسکن دریایی تر باشد و مسکن
کوهی خاصه اگر کوه برابر مشرق باشد هوای
آن درست باشد و مردم قوی و دراز عمر
باشند و درشت سخن و مسکنی که زمین آن
گل پاکیزه باشد و کوه و دریا ازوی دور باشد
هوای آن خوش و معتدل باشد و مسکنی که
اندر میان بطحا و در میان بیشه باشد خاصه اگر
حشرات آبی و غیر آن بسیار تولد کند بد باشد

ومسکنی که در ساحل دریا باشد هوای آن درست
باشد از بهر آنکه دریا عفونت بپذیرد و اگر نهاد
شهر بد افتاده باشد و کسی خواهد که مسکن خود را
بر نهاد نیک تواند نهاد آنچنان باشد که خانه
بلند کند و همه خانها که در وی باشد روی سوی
مشرق کند و کذر شمال بروی کشاده کند و چنان
سازد که شعاع آفتاب اندر بیشترین خانها
در افتد و سقف خانه بلند کند و چنان سازد که
دریچهایش فراخ کند تا هوا در وراه یابد

باب چهارم

اندر تدبیر جامه پوشیدن

اندر تدبیر جامه پوشیدن هر جامه که مردم
پوشد نخست جامه از تن مردم گرم شود پس
مردم را گرم کند و جامه گرم جامه را گویند که مردم را

تراز

گرمی بیشتر از آن دهد که از تن وی پذیرد چون
جامهٔ پشمین و پوستین و جامهٔ خنک جامه را
گویند که گرمی از تن مردم بسیار آن پذیرد که
گرمی کند چون جامهٔ کتان و جامهٔ پنبه میان
این و آن باشد و ابریشم از کتان گرمتر باشد
و از پنبه خنکتر و جامهٔ نرم خاصه آنکه خمل و
زبری دارد تن را گرمتر کند جامهٔ زمستان
باشد و آنچه بتن باز نگیرد چون کتان و آنچه
قصارت کازر دارد جامهٔ تابستان بود
و جامهٔ درشت تن را لاغر کند و پوست سخت
کند و جامهٔ نرم ضد آن باشد و سمور و روباه
و مرغی پشت را گرم کند و پوست بره نیز
گرم باشد و حرارت سنجاب کمتر باشد از حرارت

اندر تدبیر غذا

بره و روباه و قاقم و سنجاب نزدیکست
و حواصل کمتر از هر دو باشد و هر سه جامه خزانی و بهاریست

باب پنجم

اندر تدبیر غذا غذاء نیک چیزی را گویند
که در وی هیچ معنی دارویی نباشد چون بره
و میوه و هرچه ازین نوع باشد اعنی از نوع
بره و میوه آنرا غذاء دوایی گویند و ازین
نوع چیزها جز بر سبیل علاج نباید خورد از بهر آنکه
هرچه لطیف کننده است خون را بسوزاند و صفرا
زیاده کند و هرچه غلیظتر باشد تری و بلغم افزاید
لیکن غذاء نیک نان پاکیزه باشد از گندم آفت
نارسیده و گوشت پخته تندرست آسوده و شیر از اینها
که در خورد مزاج آن شخص باشد و بهتر و مانند تر

زود

میوه بغذا نیک انگورست و انجیر که تمام
رسیده باشد اما انگور بار سیدگی باید که
چند روز آونک کرده باشند و آنجا که خرما
عادتست خرما رطب باید و هرگاه که از غذاء
نیک در تن فضله پدید آید استفراغ باید کرد
بطریقی که سهلتر باشد و عادت دارد و هرگاه
از غذاء دوایی چیزی خورده آید بر عقب آن
چیزی که ضد آن باشد بخورد تا مضرت آن
باز دارد چنانکه اگر خیار خورد و کوک و کدو و
مانند آن و از مضرت آن بترسد مقداری
سیر و گندنا و نعناع در عقب آن بخورد و اگر
سیر و پیاز و مانند آن خورده باشد بر عقب
برگ خرفه و کوک و کدو و خیار خورد و اگر

طعامی غلیظ خورده شود که ازان سده تولد
کند چون هریسه و پایچه و نان فطیر و حلوای
نشاسته بر عقب آن چیزی خورد که سده بگشاید
و لطیف کند چون انگدانه و کبر بسرکه
و پیاز بسرکه و ترب بسرکه و چغندر پخته و
بجز دل خوش کرده و دیگر روز سکنگبین خورد
و طعام اندک خورد و اگر چیزها تیز و شور
خورده باشد بر عقب آن چیزی تر و تفه
بخورد چون خیار و مانند آن و تفه چیزی را
گویند که طعم قوی ندارد و در زمستان گوشت
یخنی و بوارد و مانند آن نباید خورد و اندر
تابستان بوارد اولیتر و طعام همیشه بر شهوت
صادق باید خورد و هرگاه که شهوت صادق

پدید آید در طعام خوردن تاخیر نباید کرد
و چنان باید که دست از طعام چون باز گیرد
هنوز شهوت داشته باشد و پس از آنکه
طعام تمام خورده باشد طعام دیگر خوردن
و معده را پر کردن سخت بد باشد و اگر روزی
چنین اتفاق افتد روز دیگر بسیار نباید خورد
و نباید خفت و ریاضت بسیار کردن با تشنگی
پس از آنکه از خواب برخیزد لختی گوارش
معتدل باید خوردن موافق مزاج با اندکی شراب
صرف و اندر طعام خوردن ترتیب نگاه باید داشت
چنانکه هرچه نازکتر و لطیفتر باشد و آشامیدنی
نخست باید خورد مثلا نخست شوربا پس ترید
پس گوشت و از پس ریاضت و برنج

چیزهای نازک چون شیر و ماهی تازه و مانند
آن نشاید خورد از بهر آنکه معده گرم شده باشد
و چیز نازک زود در معده گرم تباه شود و اخلاط
را تباه کند و کسی را که غذا بد میگوارد بران
اعتماد نشاید کرد از بهر آنکه بروزگاری خلطهای
بد تولد کند و بسیار شود و غذاها باشد که
اندران نوعی مضرت باشد و گروهی بدان
خو کرده باشند آن گروه را آن غذا بهتر از
غذاهایی باشد که در ایشان هیچ مضرت نباشد
و بسیار کسان باشند که غذا اگرچه نیک باشد
ایشانرا زیان دارد آنکسانرا ازان پرهیز
باید کرد و چند گونه طعام مخالف اندر یکروز
و یکنوبت خوردن سخت بد باشد و مدت

دراز اندر یکنوبت طعام خوردن بد باشد
از بهر آنکه لقمه نخستین هضم پذیرد و لقمه باز
پسین ازان دور افتد و ناهموار شود و بهترین
نوبتها اندر طعام خوردن آنست که در دو روز
سه بار طعام خورند یکروز بامداد و شبانگاه
و دیگر روز نماز پیشین و هر که اندر یک روز
دو بار طعام خوردن عادت دارد اگر یکبار
باز آید ضعیف شود و اگر یکبار عادت دارد
پس دو بار خوردن آغاز کند ضعف و کسلانی
آرد و امتلا تولد کند و کسی را که معده گرم باشد
بهتر آن باشد که بامداد چند لقمه نان با شراب
غوره یا شراب انار یا شراب لیمو بخورد پس
بریاضت مشغول شود و طعام باید که پراکنده

وآن خو کرده نباشند

خورد واندک اندک وچنین مردم را چون
گرسنه شود صفرا اندر معده بسیار گردد و چون
طعام خورد اندر معدهٔ او تباه شود و هرگاه که
حس تباه شدن طعام در معده بیابد زود طبع را
نرم باید کرد و معده را از آن پاک باید ساخت
با آب گرم یا شراب آلو یا مانند آن و هرکه از
پس طعام بخواهد خفت لختی بباید رفت با سبکی
تا طعام از فم معده فرو گذرد پس بخسپد و هرکه
اندر تندرستی چون طعام خورد تن او گرم شود
ویرا چندان طعام که کفایت او باشد بیکبار نباید
خورد. و هرکه ریاضت کمتر کند و مردم پیر را
قوت هاضمه کمتر باشد و ضعیفتر باشد طعام
کمتر و لطیفتر باید خورد و از چرم گوشت دست

دست بباید داشت و بمرقه قناعت
باید کرد و خداوندان صفرا را غذا سرد و تر
باید خورد چون کشک جو و قلیهٔ کدو و قلیهٔ
خیار و ماش مقشر با کدو و کوک و آبهاء ترش
چون غوربا و آلوبا و زیربا و غذاهای خداوند
سودا باید که بتری میل دارد و اندکی بگرم
باشد چون رشته و سپیدباها خاصه بگوشت
برهٔ فربه و تخم مرغ خاگی نیمبرشت و مرغ فربه
و مبرود و مرطوب را غذاهای لطیف و گرم
باید خوردن چون نخوداب و سپیدباها
خاصه بگوشت بجشک و تذرو و کبک و گوشت
آهو و بط فربه و توابل از دارچینی و زیره و
گرو یا و سعتر و مرطوب را خاصه قلیه آنگاه

بسعتر و اندکی سیر و کوز مغز و قلیهٔ خشک از
سرخی کوشت که سپیدی ازو جدا کرده باشد
و بروغن کوز بریان کرده یا بروغن زیت و
روغن مغز زرد آلو و غذاها، لطیف تندرستی
نکاه دارد و فضول ازان کمتر آید و غذاهای
غلیظ قوت بیش دهد و هر که غذاء غلیظ از بهر
قوت خورد بر کرسنکی صادق باید خورد و کمتر
باید خورد تا نیک هضم پذیرد و قوت فزاید و
غذاهای خشک چون کاورس و عدس و کوشت
بنمک سود شهوت طعام برد و کونه و بشره تباه
کند و طبع خشک کند و غذای چرب کسلانی
آرد و ترشیها اعراض پیری بدید آرد و غذاهای
شور و تیز چشم را زیان دارد و مضرت ناکواریدن

نان بیش از مضرت ناکواریدن کوشت باشد
یعنی توقع سلامت از ناکواریدن نان کمتر باشد
که از ناکواریدن کوشت و بسیار غذاست که
اندر یکروز و یکنوبت هر دو بهم نشاید خوردن چون
غوربا و دوغبا و هیچ دو از پس انار ترش
و از پس شفتالو و آلو و زرد آلو نشاید خورد و
کرنج با چیزی که از سرکه سازند نشاید خورد و
سکبا و غوره با و ماهی شور و نمکسود بهم نشاید خورد
و کبوتر بچه و سیر و پیاز از این هیچ یک با یکدیکر نشاید
خورد کوشت نمکسود با سرکه و شیر نشاید پخت و
شیر و جغرات و ماهی تازه و انجیر اندر یک مجلس
و اندر یکروز نشاید خورد که بهق و برص باشد
و از پس هیچ میوهٔ تر آب یخ نباید خورد وا

و خربزه از پس یکدیگر نشاید خورد و سیر و پیاز
بیکجای نشاید خورد و گوشت بریان که از تنور
بر آرند نباید پوشید و اگر پوشیده باشند نشاید
خورد و از بسیار خوردن سیار تکلف و سر گشتن تولد
کند شیر و شراب اندر یکروز خوردن نقرس آرد
از پس فصد و حجامت چیزهای شور خوردن گر و بهق
آرد سرکه اندر جایی که مس و ارزیز باشد نشاید
داشت و روغن و شیر اندر جایی که مس و روی باشد
نشاید داشت ماهی تازه و شیر و جراحت و خایه
مرغ بیکجا نشاید خورد باقلی و جراحت بیکجا نشاید
خورد

باب ششم

اندر تدبیر آب

اندر تدبیر آب آب خالص سرد و ترست و باشد
که بسبب نزدیکی آتش یا بسبب گرمی هوا گرمی عرضی
پذیرد بی آنکه باوی چیزی بیامیزد و همچنین
بسبب سردی هوا سردی عرضی اندر وی پدید
آید بی آنکه چیزی سرد باوی بیامیزد و هرگز
آب خشکی نپذیرد مگر آن وقت که بفسرد و هرگز
گوهر آب در تری او نقصانی نپذیرد از بهر آنکه ممکن
نیست که آب ترتر گردد و فعل خاصهٔ آب تری
کردنست و اگر گرمی یا خشکی کند بسبب چیزی کند
زمینی که باوی بیامیزد یا بسبب کیفیتی که از
چیزی دیگر پذیرفته باشد و آب باران تری
فروتر از دیگر آبها کند و باران زمستانی
خالص تر از باران تابستانی باشد از بهر آنکه
حرارت آفتاب اندر زمستان ضعیف باشد
و بخارهای غلیظ تر اندک شید و بخارهای سوخته

و غبارها نیز نباشد و یا کمتر باشد و باران تابستانی
بر ضد آن باشد و باران بهاری میان این و آن
باشد و آب باران اگرچه سخت نیک باشد زود
عفن شود از بهر آنکه لطیفست و لطیف اثر زود
پذیرد و اگر بجوشند دیر عفن شود و یخ که از آب
نیک فسرده باشد و برف که بر زمین پاک آمده
باشد فرقی نیست میان آنکه او را در آب افکنند
و میان آنکه آب را از برون بدان سرد کنند
و آب سرد خداوند درد عصبها و بندها را زیان
دارد و آب دریا و آب شور مردم را لاغر کند
و خداوند بیماریهای سرد و تر را و خداوند نقرس و
رعشه را و استسقا را و فالج را سود دارد و خداوندان
ریشها و دملها را سود دارد و اگر آب خوش را

20 با نمک بجوشانند همچو آب دریا باشد و منفعت
آن بدهد و آب شور خوردن خون را تباه کند
و خارش آرد و نخست اسهال کند پس طبع
قبض کند و خشک کند و آب تلخ همیشه اسهال کند
و آب تیره سنگ پدید آرد و سنگ در گرده و
مثانه تولد کند و آب گرم طعام را از سر
معده آرد و تشنه را خرسندی ندهد و آب
سرد باعتدال همه تندرستان را سود دارد
و معده گرم را چون گوارش باشد و دل گرم را
بجای هوای خنک باشد و بخارها از دماغ باز
دارد و عفونتها دفع کند و نگذارد که خون و
دیگر اخلاط تباه شود لیکن آنرا که با بدکه ماده
نپخته شود زیان دارد و آب گرم منش گشتن

آرد و اگر سخت گرم باشد بادها بشکند و
قولنجی را سود دارد و تشنگی کاذب را
زایل کند و معده را بشوید و غذا و نه نزله و
مالیخولیا را و درد چشم را سود دارد و ادرار کند
و حیض فرو آرد و آب چاه و کاریز بقیاس
آب جوی بد باشد و آب جوی و آب چاه
بهم نباید آمیخت و آب ایستاده خاصه که اندر
میان درختان و بیشه و نیستان باشد سخت
بد باشد و سپرز را بزرگ کند و همه احشا را
زیان دارد و بود که باستسقا افکند و خصلتها
بد بسیار دارد و آبها بد را باصلاح توان آورد
بتدبیرها بسیار و آسانتر و بهتر تدبیر آنست
که آنرا با خاک پاکیزه بیامیزند خاصه خاک شهر خود

و بجنبانند و بنشانند و دیگر تدبیر آنست که
بپزند و بنشانند و آب غلیظ را با شراب
باید خورد یا با شیر و آب شور را با سرکه و سکنگبین
و اگر چیزی قابض چون خرنوب و حب الآس و
زعرور در وی افکنند یکشبانه روز مضرت آن
باز دارد و آب زاک با شراب خورند یا
بچیزی که طبع را نرم کند و آب تلخ با چیزی
چرب یا شور باید خورد و آب تیره با سیر باید خورد و
و تریاق همه آبها را مخالف بسیار است خاصه سیر که
پرورده و با آب ایستاده هیچ چیزی کم نباید خوردن
چیزهای خشک باید خورد و آنجا که آب اندک بود و
در روزگار گرم بود آنرا با سرکه بیامیزد تشنگی
کمتر آرد و اگر تخم خرفه بکوبند و با سرکه بیامیزند

ونان در وی زنند تا آب حاجت کمتر افتد و بر
سر طعام آب بسیار نباید خورد و اگر کسی را
صبر نبود اندکی آب سرد بمزد و هر چند آب سردتر
بود تشنگی بهتر بنشاند و صبر کردن در تشنگی مرد
و مرطوب را سود دارد و محرور را زیان دارد
و آب خوردن ناشتا و از پس حمام سخت زیان
دارد و اگر کسی را از آب خوردن ناشتا و
از پس گرمابه صبر نباشد آب با شراب ممزوج کنند
زیان کمتر دارد و اندر زمستان این آب که
بشراب ممزوج کنند و ناشتا خورند گرم اولیتر
و تابستان سرد و آب خوردن بشب که از خواب
بیدار شود زیان دارد خاصه اگر حاجت صادق
نباشد لکن محرور و مخمور را زیان کمتر دارد و اگر

چاره نباشد آب لختی در دهن نگه دارد و پس
فرو برد و اگر تشنگی کاذب غلبه کند صبر باید
کرد و بباید خفت تا طبیعت آن ماده که تشنگی
می آرد بپزاند و تحلیل کند اندر خواب و اگر
بر تشنگی کاذب آب خورده شود تشنگی زیادت
گردد از بهر آنکه ماده مدد یابد و قوی تر گردد
و تخم بادیان و آب بادیان آن تشنگی را زایل کند

باب هفتم

اندر تدبیر شراب

اندر تدبیر شراب اگرچه اندر اسلام
شراب حرام است لکن در ملتها دیگر مباح بود
و طبیبان سود و زیان آن در کتابها آورده اند
و بعضی مردمان لذت و منفعت آن طلب میکنند
از آنجا که طریق طلب است واجب دیده اند

مضرت و منفعت آن باز نمودن اما منافع
شراب آنست که مزاج و حرارت او مناسب
حرارت غریزی است که تن مردم بدان زنده
است بدین سبب حرارت غریزی بیفزاید و
طعام را نیکو هضم کند و خلطهای خام را بپزد
و بگدازد و بعضی باسهال و بعضی بقی و بعضی بادرار
و بعضی بعرق دفع کند بدین سبب است که هر که
شراب خوردن عادت کرد هرگاه که دست از
شراب کوتاه کند هضم او تباه گردد و حرارت
غریزی وی ضعیف گردد و ناقص و خلطهایی که
باسهال و ادرار و عرق دفع شدی اندر تن او
بماند و بسیار گردد و بیماریهاء گوناگون تولد کند
و منافع دیگر آنست که رنگ روی برافروزد

و همه قوتها اندام وی ضعیف شود

و قوت روح و قوت اندامها را مدد کند
و رگها از اخلاط بد بشوید و شهوت کلی برد
و قولنج و سدها بگشاید و رگها را فراخ کند
و غذا بهمه تن برساند و بدین سبب ناقه را
فربه کند و خواب خوش آرد و پاد زهر زهرها
سردست چون افیون و شوکران و مانندان
و گزدم زده را شراب نیکو بود اما قوی گرم
کرده و این منافع آن وقت بود که بوقت
و اندازه خورد و هرگاه که از اندازه بگذرد
همه مضرت گردد از بهر آنکه منفعت بزرگ اندر
شراب آنست که حرارت غریزی را مدد کند
از بهر آنکه شراب حرارت غریزی را غذا است
و غذا پذیرد انگاه قوی گردد که غذا باندازه

و هرگاه که بسیار خورند
حرارت غریزی را ضعیف کند

قوت او باشد چون غذا افزون شود قوت
هاضمه و غاذیه از تصرف کردن اندران عاجز
اید چون این دو قوت عاجز آید ناچار غذا
پذیرنده ضعیف گردد و حال حرارت غریزی
با شراب بسیار همچون حال آتش اندک بود که هیزم
بسیار بروی نهند همچنانکه آتش اندک از فروزانیدن
هیزم عاجز آید و فرو میرد حرارت غریزی همچنان
از هضم شراب بسیار عاجز آید و ضعیف گردد
و بدین سبب است که هرگاه که افراط کنند بیم باشد
که بمفاجات اندر میان شراب بمیرند از بهر
آنکه شراب زود با خون بیامیزد و هرگاه که بسیار
گردد همه رگهای اندامها چون جگر و ریه و دل
پر شود و هوا که بمدد روح است گذر نماند

در حال بمیرد و مضرتهای دیگر وسواس است
و مالنخولیا و غفلت و کند فهمی و رای ناصواب
و خیرگی چشم و تباه شدن حاستها و ترسیدن
در خواب و بیداری بی سببی و سکته و خناق
و رعشه و نقرس و فالج و سرسام و هذیان
و تبهای محرقه و دیوانگی و استسقا و چگونگی
تولد این علتها اندر کتاب ذخیره یاد کرده
آمده است و بعضی مردمان باشند که هرگاه که
قدحها بزرگ خورند دیر مست شوند و از
قدحها کوچک زود مست شوند از بهر آنکه
معده و جگر ایشان گرم نباشد از قدح بزرگ
بخار نتواند انگیخت و چون بخار شراب بر دماغ
نشود دیر مست شود و از قدح خردتر بخار زود

تواند انگیخت بدین سبب دماغ زود از
بخار شراب پر شود و ممتلی گردد و مست شود
و باید دانست که محرور را شراب سفید رقیق
موافقتر باشد و اگر شراب قوی را کمک
کوفته بچکانند رقیق شود و بجای آب باشد
خاصه که ممزوج کنند و شراب زرد قویتر باشد
و هرچه رنگین تر قوی تر و پیران و مرطوبان را شاید
و شراب سیاه غذا بیش دهد لیکن حرارت او
کمتر از حرارت شراب زرد باشد خاصه شرابی
که برنگ آتش باشد و شرابی که طعم و بوی ضعیف
دارد محرور را نشاید ولیکن از معده دیر بیرون
شود و شراب خوش بوی را ریحانی گویند و خداوند
خفقان و غشی را موافق بود و شراب ناخوش

بوی دماغ را زیان دارد و اخلاط بد فزاید
و شراب شیرین فربه کند و آواز صافی کند لکن
سده کند و دیر گوارد و جگر و سپرز را زیان
دارد و شراب رقیق زود برگها بگذرد و بدماغ
رسد و زود مست کند و ادرار بول بیشتر کند
و شراب تلخ زود گوارد و سده بگشاید و خلط
بلغمی را لطیف کند و شراب غلیظ ضد این باشد
و شراب خام راستی و هشیاری زود باشد
و نشاط زیادت کند و خون را صافی کند ولیکن
بوی دهن از مداومت آن ناخوش گردد و
دماغ را تری فزاید و شراب جوشیده آنچه
تلخ باشد گوارنده تر باشد و هشیاری از وی
دیرتر باشد و خمارش قوی بود و نشاط آن

چون نشاط شراب خام بود یعنی ناجوشیده
و شراب موشنج شیرین سنگ و ریگ اندر
گرده و مثانه بدید آرد و باشد که باستسقا
ادا کند و شراب مویزی را حرارت و رطوبت
کم از انگوری باشد و غذا اکثر دهد و نفخ کند و
کسانی را که مزاج ایشان سرد و خشک بود
نشاید و زیان دارد و انواع شراب که از
ترنج و کاورس و غیر آن کنند از جمله شراب
نشمرند و فعل و منفعت شراب از آن نیاید چه اگر
دماغ را ممتلی کند و شراب کهن را حکم دارو باشد
و شراب تمام نارسیده جگر را زیان دارد و باشد
که اسهال کند و هر که از گرمی شراب ترسد غذا
غوربا و ریباسها و مانند آن باید ساخت

و نقل از انار و آبی و ترشه ترنج کند و هر کرا
شراب صداع آرد نقل انار و آبی باید کرد
و اندر میان هر چند شرابی آب سرد باید خورد
تا قوت شراب از دماغ باز دارد و هر کرا
معده گرم و ضعیف باشد نقل حب الآس
و آبی ترش کند و اگر معده سرد باشد نقل
کمونی و سعد و قرنفل و پوست ترنج کند و اگر
کسی را سردی غالب بود و دل ضعیف اندر خم
شراب پیش از آنکه بجوشیدن در آید زرنباد
و سعد و کوزبوا و سنبل و مصطکی و قرنفل و
دارصینی کوفته اندر صره کند و ببندد و اندر
خم اویزد چنانکه در میان شراب آویخته باشد
و این چنان باشد که سنگی با داروها در صره

نهد تا دارو را کران دارد و هرگاه که سر خم
باز کند آن صرّه را اندر شراب بمالد و هرگاه که
سر خم سخت کند آن صرّه در وی کند و بگذارد تا
آنروز که بگشاید و اگر کسی را اتفاق نبیذ داده باشد
و وی حاجتمند بود همان اخلاط کوفته و بیخته در
اندر صرّه بندد و اندر قرابه افکند و بعضی داروها
اندر شراب بجوشانند و بمالند تا قوت آن دارو
گیرد. و اگر کسی را سودا غالب بود لسان الثور
و تخم بادرنج بویه و افتیمون با این داروها یار کند
و اگر کسی را در میان شراب قی و غثیان گرفتن
رنجه دارد زیره و نمک و پوست پسته که بر طعام
شغال وی بود اندر دهن نگاه دارد و می مزد
و شراب ناشتا دماغ و عصبها را زیان دارد

و تشنج آرد و خرد زایل شود و مستی متواتر
مزاج جگر و دماغ تباه کند و بیماری عصبها آرد
و بیم سکته و مفاجات مردن باشد. و کودک
نارسیده را شراب زیان دارد و قوت حرارت
غریزی را تحلیل کند و اگر کسی خواهد که از مستی
زود هشیار شود سرکه با آب بیامیزد مقدار سکرجه
بخورد و دوغ ترش و برف گداخته خورد و کافور
و صندل می بوید و روغن گل با سرکه و گلاب بر سر
می نهد و اگر کسی را خواهند که مست کنند تا
اندامی را از وی جدا کنند بزرالبنج و قشور یبروح
اندر آب بپزند تا آب سرخ شود با شراب بیامیزند
و بدو دهند و هر که خواهد که شراب بسیار خورد و دیر
مست شود اگر محرور باشد آب تاک زرد را که

که انگور او سفید باشد و آب انار ترش
از هر یکی ده درم با پنج درم سرکه بیامیزند و
یک وقیه بدهند و اگر مبرود باشد سداب
خشک و زیره و نمک برابر بکوبند و آب بر چکانند
و بسرشند و اقراص کنند و خشک کنند هر ساعتی
دهن بدان خوش میکند مقصود حاصل شود

باب هشتم

اندر تدبیر خواب و بیداری

اندر تدبیر خواب و بیداری بهترین وقت
خواب آن وقتست که طعام از فم معده فرو
گذشته باشد و در قعر معده افتاده و قوت
هاضمه معده اندران تصرف تمام کرده و معده
خالی خفتن هم زیان دارد و حرارت غریزی را ضعیف
کند و تن را لاغر کند و خواب بروز بیماریها

رطوبتی و نزله آرد خاصه اندر زمستان و رنگ
روی را تباه کند و تن را سست کند و کسلانی
آرد و سقوط شهوت آرد و زیانکارترین
چیزی خداوندان مزاج سرد را بسیار خفتن است
و کسانی را که بروز عادت دارند بتدریج
ازان عادت باز باید گشت و خواب روز
بجای خواب شب نه ایستد و روی را زرد
کند و وقت خفتن نخست بر پهلوی راست
باید خفت یکزمان پس بر پهلوی چپ بار گشتن
و شکم گرم باید داشت و چیزی گرم چون سمور
و مانند آن بر شکم باید پوشید و اگر بر شکم خسپد
صواب باشد تا حرارت جمع شود و طعام را
نیک هضم کند و به پشت باز خفتن زیان دا
۱۹ رد

از بهر انکه فضلهای دماغی که منفذ ان سوی
پیش است چون بینی و کام بسوی پس نقل
کند و سینه و عضلها فرود آید و نزله و فالج
و درد پشت تولد کند و انچه در دماغ بماند کابوس
و صرع و سکته تولد کند و بی خوابی و به پشت خفتن
کوهر دماغ تبه کند و طعام و شراب خام و نا
کوارنده بماند و قوت ساقط کند و خواب
بامداد زیان دارد بحکم انکه غذا اندر شب هضم
یافته باشد و معده خالی کشته همچنان باشد که کسی را
کرسنگی بخسپد و آوازهای پیوسته و هموار که معتدل
باشد چون آواز اب اسیا که سخت نزدیک
نباشد خواب آرد و شراب و ماندگی و رنج بالیدن
بسیار و شراب ممزوج خواب آرد و کسانی را که

از بیخوابی رنج باشد نگذارند تا تکیه کند و
چشم فراز کند و از اندک مایه غنودنی که باشد
باز دارند تا مانع شود و پیش او جماعتی بنشینند
و سمرها کویند و کتاب خوانند تا ملول کردد و
پس انکاه از پیش او برخیزند و چراغ بردارند تا حال بخسپد

باب نهم

اندر تدبیر حرکت و سکون

اندر تدبیر حرکت و سکون. باید دانست که
از بهر آنکه حرارت غریزی از سببهاء اندرونی
و بیرونی اثرها می پذیرد و اندک اندک
تحلیل و خرج می شود حاجت آید بدانکه
عوض آن باز آرند و آنرا مدد دهند هم از
کوهر آن و هر حرارتی که از بیرون یا اندرون
تن مردم رسد همه غریب است و از کوهر آن نیست

و حرارتی که مدد آنرا شاید واز گوهر است
جو حرارتی که از حرکت اندامها خیزد نیست
از بهر آنکه چون مردم حرکت کند اندامها گرم
شود و حرارت غریزی برافروزد و مدد یابد
از گوهر خویش واین حرکت را ریاضت گویند
واصل بزرگست اندر تدبیر حفظ الصحه از بهر آنکه
ریاضت حرارت غریزی را برافروزد و فضله
که در تن بماند بتحلیل دفع کند و بهترین وقتی
ریاضت را آن وقت باشد که طعام هضم
شده باشد وطبع اجابت کرده و روده از
فضلهٔ طعام خالی گشته ونخست که تدبیر ریاضت
خواهند کرد بفرمایند تا او را بمالند مالیدنی
نرم و بتدریج نخست نرم مالند تا باخر سخت

30
بمالند پس بریاضت مشغول شوند چون از
ریاضت فارغ گردد دیگر باره بمالند مالیدنی
نرم و در میان این مالیدن دوم چندان که
اندامها، خویش کشد و عضلها دراز کند
ونفس باز گیرد چندانک تواند تا فضلها که بریاضت
دفع نشده است بدین طریق دفع شود و تن
ریاضت چندان باید که رنگ روی برافروزد
و حرکت بنشاط می تواند کرد و هرگاه ماندگی
پدید خواهد آمد و عرق آمدن گیرد از ریاضت
باز ایستد و ریاضت برگرسنگی زیان دارد
وانواع ماندگیها که از ریاضت و غیر آن پدید
آید سه نوع است قروحی و تمددی و
ورمی وگفته اند که نوع دیگر هست که آنرا

قشفی میگویند اما قروحی ماندگی باشد که
دست بر وی نهند المی یابد چنانکه اندر قروح
باشد و سبب آن فضله بود رقیق و بسیار و
حرارتی قوی که اندامها گرم کند و گوشت و پیه را
بگدازد و اندر نواحی پوست پراگنده کند و اگر
این فضله بیشتر باشد لرزه و تب تولد کند
علاج این اندر آبزن نشستن بود و مالیدن نرم
بروغنهاء محلل چون روغن بابونه و شبت و
روغن تخم خطمی و گرمابه فاتر و طعام چیزی لطیف
باید چون فروج که آب غوره و بلگ چغندر و کشک
جو پزند و چون قلیه کدو و اسفناج و ماش مقشر
اما تمددی حالی باشد که مردم پندارد که اندامهاء
او کشیده است و امتلاء و حرارت همی باید اندر

رگها و بندها و حرکت دشوار تواند کرد و سبب
این فضله باشد که اندر عضلها مانده باشد
علاج آن گرمابه باشد و آبزن و روغنها
که اندر علاج قروحی یاد کرده آمد و اگر این ماندگی
از ریاضت پدید آید از استفراغ چاره نباشد
اما ورمی نوعیست که تن گرم باشد و
رگها و عضلها ممتلی و اگر دست بر نهند المی
یابد چنانکه عضوی آماسیده بود و سبب این
همچون سبب تمددی باشد علاج آن به چیز
تمام شود امتلا را باستفراغ و کم خوردن
زایل کند و حرارت را بشربتهاء خنک
تسکین دهند و امتلاء عضلها را بگرمابه و آبزن
و بروغن مالیدن و آسایش کردن اما قشفی

قشفی چنان باشد که مردم پندارد که اندر
اندامهای او خشکی است و سبب آن رنجی باشد
که عرق بسیار کند یا در هوای سخت گرم سفر
کند و رنج روزه و کم خوردن اتفاق افتاده
باشد علاج آن گرمابه و آبزن و بروغنها
مالیدن و شربت کشکاب و روغن بادام و شکر
و لعاب اسبغول و شکر و طعام پاچه اندر کشکاب
پخته و فروج و مانند آن

باب دهم

اندر تدبیر استفراغ بداروی مسهل بباید دانستن
که مردم تندرست و پیر و کودک را و مردم خشک
اندام را و لاغر زیرا که گوشت عضلهای شکم او
اندک بود و کسی را که قوت او ضعیف باشد

و کسی را که معده یا دل ضعیف بود و آنکس را
که عضلهٔ زبان سست باشد و آنرا که اندر سخن
بجای حرف سین حرف ثا گوید و کسی را که
اندر تن او خون بسیار تر از دیگر خلطها باشد
این چند گروه را که یاد کرده آمد داروی مسهل
نشاید خورد و نیز اندر فصل گرما و فصل سرما نشاید
خاصه اندر گرمای سخت روز پیش از برآمدن
شعرای یمانی و پس از برآمدن او بیست روز
همچنین داروی مسهل نشاید خورد و نه فصد
حجامت باید کرد الا ضرورتی سخت باشد فصد
کند و شرطهای تسکین و احتیاط بجای آرد و مباشرت
نیز نشاید کرد خاصه اندر ایام باحور و آن اول
ایام باحور است نوزدهم تموز است تا بیست و ششم

اندر تدبیر استفراغ بداروی مسهل

وکسی راکه شادی بزرگ یا غم بزرگ یا مهمی و
اندیشهٔ بزرگ پیش آید داروش نشاید خورد
و بسیار خوردن داروی مسهل ناپسندیده است
تن ضعیف کند و آنکس راکه داروی مسهل
خوردن آزموده نباشد طبیب را نشاید که
ویرا دارو دهد و صواب آن باشد که بغذای
لطیف و اندک تدبیر او کند و اگر چاره نباشد
داروی لطیف دهد و مردم خشک مزاج را داروی
نرم و لغزنده بیشتر از آن اسهال کند که داروی تیز
و داروخور را باید که تن را مستعد داروخوردن
کند تا مقصود حاصل شود بی مضرت و آنچه ناچار
باشد که احشا را ضعیف کند نخورد و معده را
فراغت کند و گذرهای دارو گشاده کند و طبع را

چندروز

نرم کند و خلطها را بپزاند پس مسهل خورد
و آن ساعت که مسهل خورد طعام باید که هضم
شده باشد و دارو سخت شیرین نباید تا معده
آنرا بعوض غذا قبول کند و بهضم آن مشغول باشد
وخفتن پس از آنکه دارو خورده باشد اگر دارو قوی
باشد پیش از آنکه درکار آید بخسپد دارو کار بهتر
کند و چون درکار آید اگر بخسپد فعل دارو باطل
شود. و اگر دارو نرم و لطیف باشد و پس از آنکه
درکار آید بخسپد دارو کار نکند یا کمتر کند. و آب
گرم خوردن پس از داروی مطبوخ قوت دارو
ضعیف کند و پس از حبها قوی اگر درکار تقصیر
باشد آب گرم و شور آنرا دفع کند. و اگر یکدرم
مصطکی سوده با شکر بخورد او را یاری تمام

وهنوز شهوت طعام
پدید نیامده باشد

دیر و رود دفع کند و تا دارو کار تمام نکند
طعام و شراب نخورد و اگر معده صفرایی باشد
و صبر کردن احتمال نکند پیش از دارو بزمانی
اندک چند لقمه نان اندر شراب ترید کرده
بدهند یا شربتی کشکاب با آب انار و اگر
کسی را بفصد و اسهال حاجت آید نخست نگاه
باید کرد اگر اخلاط گرم باشد نخست فصد باید کرد
و اگر اخلاط بلغمی است نخست مسهل باید داد و
اگر کسی را دارو کار نکند و تاسه و بی آرامی و تمدد
اعضا پدید آید شافه و یا حقنه بکار باید داشت
یا دو مثقال مصطکی سوده با شکر اندر آب گرم باید داد
تا او را دفع کند و اگر رگها ممتلی گردد و چشمها پر خون
خرد رگ باید زد و بسیار باشد که آبی و سیب

غثیانی که از دارو خیزد زایل کند و دارو در کار
آرد و اگر این اعراض بتولد نکند چون اجابت
نیفتد هم فصد باید اگرچه پس از دو روز یا سه روز
باشد و هرگاه که دارو تمام کار نکند و تن از آن
ماده که مقصود باشد پاک نشود گرمابه بکار باید
داشت چند روز تا ماده که بجانب روده‌ها
میل کرده است و بجانب پوست میل داشته
است بعرق دفع شود و باید آزمود اگر از
گرمابه لذت می یابد نشان آنست که ماده
دفع می شود و اگر لذت نیابد و تاسه در وی
پدید آید در حال بیرون باید آمد و شربت و
غذا موافق تدبیر باید کرد و چون از دارو
فارغ شود از همه چیزی که حال مردم بگرداند

چون شادی بزرگ و غم بزرگ و خشم عظیم و
جماع و خصومت و تعصب و مانند آن خود را
دور باید داشت و طعام اندک و لطیف باید
خورد و پیش از طعام مبرّد و مرطوب را حبّ اگر شاید
اندر جلاب باید خورد و محرور را و صفرایی را
جلاب از اسبغول و معتدل مزاج را از تخم شاهسپرم
و اگر کسی سخت محرور باشد اسبغول بروغن گل
چرب کند و بجلاب اندر کند و بخورد و اگر سخت
مبرود باشد حبّ الرشاد بروغن زیت چرب کند
و شراب خوردن از پس داروی اسهال هم باشد
که تب آرد و اضطراری بدید آرد و اگر داروی
اسهال فزون از اندازه کار کند شیر تازه دهند
تا قوت و تیزی دارو از امعا باز دارد و اگر تخم

لسان الحمل در شیر بجوشند و بدهند در حال باز
دارد. و اگر تب آمده باشد اسبغول و گل
ارمنی و صمغ عربی بروغن گل چرب کنند و با
شراب آبی یا شراب مورد و دانه بدهند و تریاق
فاروق و فلونیا رومی اسهال باز دارد و هرگاه
که اسهال چندان شود که فواق بدید آید اسبغول را
بروغن گل چرب کنند و با آب سرد بدهند و اطراف
ببندند و عطسه آرند و فلونیا دهند و اهل
تنعم و ملوک و کسانی را که دارو دشوار خورند
تدبیرهای لطیف باید ساخت اما خداوند معدهٔ
ضعیف و گرم را اگر باستفراغ حاجت آید
بگیرد سقمونیا یک شربت و اندر جلاب جام حل کند
و آبی و یا سیب ترش شیرین پاره کند و بسر کارد

بیازند و اندر جلاب نهند یک شب تا از آن
جلاب لختی اندرو خورد پس آنگهی از جلاب بر دارند
و بدهند و آن جلاب بگذارند تا مضرت سقمونیا
نباشد و مزهٔ دارو ندهد فاما اگر مقدار سقمونیا
زیادت کند از یک شربت تا آنچه آبی بستانند
مقدار یک شربت باشد صواب باشد فاما اگر
باستفراغ صفرا و رطوبت حاجت آید تربد
سفید تراشیده و نیم کوفته بگیرد یکدرم سنگ یا
بیشتر بحسب قوت و طبع دارو خوار و اندر صد درم
آب بجوشاند تا به نیمه باز آید بپالایند و بمقدار
حاجت سقمونیا بدان آب حل کند و مقداری
شکر سوده بروی افکند و پس آنگهی سیب پاره کند
و اندر افکند و یک شب بنهند و بامداد آبی یا سیب

بدهند مقصود بحاصل آید مطبوخی که خداوند
نزله را سود دارد بگیرند بنفشهٔ خشک پنج درم
بیخ سوسن مقشر نیم کوفته ده درم اندر نیم من
آب بجوشند تا به نیمه باز آید بیست درم
شیرخشت یا ترنگبین در وی افکند و حل کند
و بپالایند و این یک شربت باشد سفوف جید
لطیف بگیرد بنفشهٔ خشک دو درم رب السوس
یکدرم عسل خیار شنبر چندانکه درخورد بدان سرشتند
وحب کنند و تناول کنند مفید آید ان شاء الله تعالی

باب یازدهم

اندر تدبیر سرقی کردن کسی را که سینه تنگ و
از گوشت برهنه باشد و گردن دراز و حنجره بجای
بیرون آمده باشد و کسانی را که در سینه بیماری بهم

اندر تدبیر سرقی

باشد قی نشاید کردن و کسانی را که اعضاء و
دماغ ضعیف و کسانی که سخت فربه باشند دارو
مسهل اولیتر باشد از قی کردن اما منفعت قی
آنست که بیماریها و دردها را که فرو سوی ناف باشد
سود دارد و معده را پاک کند و آرزوهای بد
ببرد چون آرزوی گل خوردن و مانند آن و آرزوی
طعام پدید آرد و خداوند یرقان و رعشه و
فالج و نقرس و مالیخولیا و قوبا و خداوند جذام را
سود دارد و کسانی را که بد رنگ و زرد روی
باشند و ربو و ضیق النفس را سود دارد و کسی را که
داروی مسهل خورد قی و غثیان رنجه دارد پیش
از دارو بسه روز قی کند تا چون دارو خورد قی
و غثیان نباشد و مضرتهاء قی آنست که معده را

زبون کند تا اخلاط روی بدو آرد و دندانها
و بیماریهاء چشم و سینه را زیان دارد پس اگر
قی باندازه بوقت حاجت کند گرانی سر
و گوش زایل کند و چشم را روشن کند و از بهر قی
کردن چند گونه طعامهاء مختلف باید خورد و چند گونه
شراب مختلف تا مقصود حاصل آید و چون طعام و
شراب خورده باشد یکزمان صبر کند تا اخلاط که
مقصود است با طعام بیامیزد و کسانی را که قی
دشوار آید سه روز پیش از قی کردن هر روز
یک اوقیه روغن شیرخشت با یک اوقیه شراب
صرف بیامیزد و بخورد و هر روز اندر گرمابه شود
و روغن اندر مالد و شوربا با چرب خورد و طعامها
گوناگون خورد و اگر هوا سرد باشد خانه گرم کند

یا در گرمابه قی کند و بوقت قی کردن رفادهٔ
بر پشت چشم نهد و ببندد و راست نشیند و چون
فارغ شود چشم و روی آب سرد بشوید و دهان
با آب گرم شوید و چند بار غرغره کند بسکنجبین یا
بآبکامه و بهترین روزگار قی تابستانست و
مرطوب قی پس از ریاضت کند و پیش از طعام و
محرور پس از طعام و شراب کند و اگر کسی که خواهد
معدهٔ او زبون نشود پس از آنکه دهان شسته باشد
و غرغره کرده مقدار یکمثقال مصطکی سوده با اندکی
شکر یا بی شکر با آب سیب بخورد تا دهانها که روی بمعده
دارد باز دارد و باقی فضله که در معده باشد
بجانب امعا دفع کند و گلشکر و اطریفل کوچک
همچنین سود دارد و اگر از داروی قی سوزش اندر

معده تولد کند شوربا حب آس زایل کند
خاصه شوربا مرغ فربه و اگر فواق پدید آید
جرعه جرعه آب گرم خورد و عطسه آرد و اگر
در سینه و پهلوها دردی و تمددی تولد کند
بروغن بنفشه یا بروغن بابونج بمالد و آب گرم
تکمید کند و تکمید چنان باشد که مثانهٔ گاو یا چیزی
مانند وی پاک کرده و شسته پر آب گرم کنند
یا شراب گرم
بر آن موضع می نهند و از داروها قی آنچه بی
خطرست اینست بگیرد تخم ترب دو درم
تخم شبث یکدرم بورهٔ نان چهار دانگ همه
بکوبند و با سکنجبین بسرشند پس از طعام بخورد و این
یک شربت باشد و ترب درم درم کنند و اندر
عصاره می نهند توی توی و هر تویی اندکی نمک

برمی پراکند پس مقداری سکنگبین عسلی بر سر آن
کنند و یک شب بنهند و دیگر روز پیش از طعام
آن ترب و آن سکنجبین بخورند پس طعام خورند و قی
کنند و پیاز نرگس دو سه عدد در میان طعام بخورند
و یا ماهی تازه خورند قی آرد و فقاع گرم با آب
شبث و ماء العسل قی آرد سبب مضرتی

باب دوازدهم

اندر تدبیر فصد و حجامت

اندر تدبیر فصد و حجامت فصد و حجامت استفراغی
باشد کلی از بهر آنک مرکب همه اخلاط خونست
بدین سبب گویند هرگاه که خون گرفته شود از
هر خلطی چیزی کم شود فصد را استفراغ کلی بدین
سبب گویند و فضیلت فصد آنست که خون رگ
گشاده شود رنگ و قوام خون و قوت بیرون

آمدن می توان دید و چند آنکه مصلحت باشد
بیرون توان کرد اندک یا بسیار و داروی مسهل
و داروی قی اگر تقصیری کنند تدارک آن تقصیر
بداروی دیگر خطرناک باشد و اگر افراطی کنند
باز داشتن دشوار باشد بدین سبب فضیلت استفراغ
بفضیلت فصد نرسد و منافع خون در تن بسیارست
آنچه از آن چاره نباشد یاد کرده آید و آن
آنست که جگر گرمست و معدن قوت طبیعی است
و تولد خون اندر جگر باشد بدین سبب اندر خون
حرارتی طبیعی است که همه تن از آن بهره یابد
و بدان پرورده شود و مرکب حرارت غریزی هم
خونست و خون آنرا بهمه تن میرساند و سبب
آنست که هرگاه لختی بیشتر بیرون کنند ضعف

وغشی تولد کند ومنفعت بزرگتر آنست که
رگی بزرگ از جگر بدل پیوسته است ونصیب
تمام از خون بدل میرسد وآن خون اندر دل
مرکب قوت حیوانی گردد واندر همه شریانها برود
وقوت حیوانی بهمه تن رساند وبدین سبب است که
هرگاه که خون از شریانها بیرون شود قوت حیوانی
باطل گردد ومردم هلاک شوند ودیگر منافع خون
آنست که پوست روی رنگین کند وپاکیزه وبا رونق
دارد واز بهر این منافع بعضی از متقدمان خون
بیرون کردن روا نداشته اند وآن رای خطاست
از بهر آنکه منافع خون آنگاه باشد که مقدار خون
اندر تن آن مقدار باشد که باید وبدان مزاج که باید
وچنانکه باید هرگاه که مقدارش بیش شود یا مزاج

با مزاج ناطبیعی گردد سبب بیماری گردد وزایل
کردن حال ناطبیعی واجب است وعذری خواسته اند
وگفته که هرگاه که غذا از بیماری باز گرفته آید وچیزی
نافع واندک داده شود هم مقدار خون وهم مزاج خون
باعتدال باز آید وخون بیرون کردن حاجت نیاید
جواب آن گوییم که اگرچه آن تدبیر صوابست
مهلتی ومدتی باید تا آن غرض حاصل شود انجا که ایمن
نتوان بود که آفت پیش دستی کند مهلت نبود پس
بضرورت خون کمتر باید کرد وصواب آنست که اندر
چنین حال هر سه تدبیر کرده شود غذا نافع واندک
دادن ومقدار خون کمتر کردن غرض بحاصل آید
ودر حال بیرون کردن خون اعتماد بر قوت ودر
حال دل باید کرد واین از نبض توان دانست

و اولیتر آنست که در حال فصد طبیب دست
بر نبض دارد تا هرگاه که تغییری و ضعفی پدید آید
در حال به بندد و هرگاه که سبب فصد تباهی خون
باشد تا رنگ و قوام نگردد نباید بست مگر که
اثر ضعف پدید آید و هرگاه که سبب فصد بسیاری خون
باشد تا قوت بیرون آمدن کم نشود نباید بست
مگر اثر ضعف پدید آید و هرگاه که سبب فصد آماسی
باشد تا رنگ خون نگردد نباید بست بقراط
بدین سبب میگوید که اندر شوصه رگ باسلیق
باید زد و تا رنگ خون نگردد نباید بست مگر
بدو سبب یکی آنکه ضعف پدید آید و دوم آنک
آماس قوی باشد قوی باشد و رنگ خون دیر
گردد و بیم باشد که ضعف پدید آید از بهر آنکه

اما سها، گرم و بزرگ که زبای خون بسته باشد
و خون را اندران موضع باز داشته بدشواری بیرون
آید، محرور و مردم لاغر را که در معده صفرا تولد کند
و کسی را که فم معده ضعیف باشد و کسی را که مسام
گشاده باشد و کسی را که حس فم معده قوی باشد
از غشی نگه باید داشت و طبیب باید که دست بر
نبض نهاده دارد تا چون اثر تغییر پدید آید در حال
به بندد و در حال آمدن خون غشی کمتر افتد بیشتر
پس از آن افتد که رگ بسته باشد و قی کردن پیش از
فصد غشی باز دارد خاصه کسی را که در معده او صفرا
تولد کند و فم معده ضعیف باشد و اگر اندر حال
غشی قی کند غشی زایل شود و قوت باز آید تدبیر
نگاه داشتن از غشی آنست که پیش از فصد بر نانی

اندک شراب انار دهند یا شراب سیب ترش
یا شراب آبی ترش یا شراب غوره یا مانند آن
چیزی و مبرود را پیش از فصد شراب بود نه دهند
یا میبه یا جلاب که افاویه دروی پخته باشند
و مفصود را به پشت باز خفته فصد کنند و هم
بران شکل باشد تا خون چندانکه باید بیرون کنند یا کم
از قدر حاجت و بهیچ حال اسراف نکنند و از پس فصد
ماء اللحم دهند و فصاد باید که نافهٔ مشک و آلتی
که بدان قی توان افکند چون پر مرغ و مانند آن حاضر دارند
و دواء المسک نیز حاضر دارند تا اگر غشی افتد در حال
پر مرغ فرو کنند و قی افکنند و مشک ببویانند و
دواء المسک اندر جلاب یا اندر آب انار حل کنند
و بحلق اندر چکانند و کسی را که تب آید در میان تب

و روز نوبت تب رگ نشاید زد و کسی را که
درد صعب باشد رگ نشاید زد و نخست درد
ساکن باید کرد پس رگ زدن از بهر آنکه درد
اخلاط را سوی خویش کشد و رگ زدن خلط را
بسوی بیرون کشد منازعت میان آن دو کشیدن
پدید آید اضطراب و شوریدگی و ضعف تولد کند
و اندر تابستان رگ روزی باید زد که هوا خوش
بود و اندر ساعت نخستین اندر روز خاصه مردم
محرور را و اندر تدبیر استفراغ بدارو و مسهل یاد
کرده آمد که کدام روزگار در فصل گرما مسهل
نشاید خورد و نه فصد شاید آن معنی نیز درین
باب نگاه باید داشت و آن روز که رگ زنند
دیگر روز طعام کمتر و لطیفتر باید خورد و چیزی صفرا

نشان باید خورد خاصه محرور را و از پس
اسهال و از پس جماع و از پس بیخوابی و رنج و از
پس ناگواریدن طعام و از پس هیضه و از پس هیچ
کاری که تن را گرم کند یا سبب آن تحلیل بسیار
افتد و مسام گشاده شود رگ نشاید زد و اگر زدن
ضرورت باشد میان این حالها و میان رگ
سه روز یا دو روز کم نشاید هم پیش از رگ زدن
و هم پس از رگ زدن و در جمله طعامی که قوت بسیار
دهد چون کباب و قلیه خشک و مانند آن نباید خورد
از بهر دو کار یکی آنکه مقصود از فصد باز گرفتن
قوت خون باشد و طعام قوی مقصود باطل کند
و دیگر آن روز که فصد کند قوتها معده و دیگر
اندامها لختی ضعیف شود و قوتها قوی باید طعام

قوی را هضم کند چون قوت ضعیف شده باشد
و طعام قوی خورد هضم بد باشد خلط بد تولد کند
و در حال گرانی و کسلانی پدید آید و بعد از رگ
زدن آسودن و غلتیدن صواب باشد لیکن
نشاید خفتن از بهر آنکه کسلانی و ضعف آرد
و باشد که احتلام افتد و بر سر رگ رفاده بزرگ
نشاید نهاد و هیچ عطر و لخلخه نشاید مالید و اگر
سر رگ گرم شود هر ساعتی باید گشاد و رفاده
را بگلاب تر کردن و سرد کردن و باز بستن و
و مرطوب را پیش از رگ زدن ریاضت معتدل
باید کرد تا حرارت برافروزد و رطوبتها بگدازد
و اما رگهایی که بیشتر زنند قیفال است و اکحل و
باسلیق و ابطی و صافن و حبل الذراع و اسلیم

و مابض و عرق النسا و سرکی را منفعت دیگر
اما فصد قیفال علتهاء سر و چشم و بینی و کام و لب
و زبان و دندان را سود دارد و فصد اکحل
علتهاء همه تن را سود دارد و فصد باسلیق
علتهاء جگر و سپرز و ذات الجنب و ضیق النفس و
شوصه و دردها سرین و زانو و ساق و قدمها را
سود دارد و فصد اسلیم دنبال باسلیق است
از دست راست درد جگر را سود دارد و از دست
چپ درد سپرز را سود دارد و خداوند گر و
خارش را سود دارد و فصد حبل الذراع اندر بعضی
دستها بارک باسلیق است و اندر بعضی با اکحل آمیخته
است و بر زند الاعلی نهاده است نزدیک خرده
دست و اندر کتاب می گوید منفعت آن همچون

منفعت قیفال است و قیاس بر خلاف
این واجب میکند و همانا که این خلاف از
سهو ناسخانست و فصد صافن خون را
از بالا فرو آرد و حیض بگشاید و ریش زهدان
و ریش ران و زهار و خایه و قضیب را سود دارد
و مابض اندر زیر زانو است بعضی طبیبان گفته
اند مابض شاخهاست و دنبال رگها که یک
رگ شده است فصد آن درد احشا را و درد
پشت را سود دارد و منفعت فصد آن افزون
از منفعت صافن است و حیض بگشاید و درد
مقعد و بواسیر و درد رحم را سود دارد و
فصد عرق النسا درد عرق النسا را زایل کند
و در منافع دیگر بمنافع صافن نزدیکست اما

قیفال را بوریب باید زد یا از پهنا، اورتو
باید زد تا نیش از دیگر روی رگ بیرون نشود
دیگر آنکه اورتی و عصب و عضله و غشاء آن بر بناید
و اندر زیر اکحل عصبیست احتیاط باید کرد و
ربوده باید زد و از درازا باید زد از بهر آنکه
بسیار بود که اکحل در میان دو عصب باشد و
باسلیق را در زیر او شریانیست از موضع خویش
بگسو باید برد و بوریب باید زد یا از پهنا
و از درازا نباید زد و اگر از درازا زنند باد گرد
و باشد که از سر و طرف او شریان باشد و دست
از آن رگ باید داشت و رگ دیگر باید جست
و اندر بیشتر وقتها که باسلیق را ببندند باد گیرد
و نشان وی آن باشد که بزرگ باشد مانند عدس

از بهر آنکه

و با نخود ناهموار پدید آید باید گشاد و
بآهستگی مالیدن تا ناهمواری کم شود و دیگر
بار نباید بستن و اگر دیگر باره باد گیرد دست
از آن باید داشت و باسلیق و ابطی را
باید زد و هر رگ دیگر که همچنین باد گیرد نباید
بست و نشاید زد و باسلیق را اولیتر آن باشد
که بپشت نیش زنند چنانکه نیش حجامت تا
بسلامت باشد و باسلیق و ابطی را بسیار
باید مالیدن و آب گرم ریختن پس بستن و بند
بزرگ باید افکند و دست مفصود راست
باید داشت چنانکه زاویهٔ بغل قایمه باشد
و رگ را بابهام فرو باید گرفت و نیش از
بالاتر رگ فرو باید برد و فصد اُسیلم را ساعد

بباید بست و بوریب باید زد یا از درازا
و دست در آب گرم باید نهاد تا خون چندانکه
باید برود و فصد رگ صافن را از بالای اشتالنگ
بباید بست و گامی چند بروند و گروهه از پنبه
در زیر پای نهند و پای بروی باف زند تا
رگ بدید آید و از اصل رگ دو شاخ بر دو پشت
از دو جانب او و اصل میان هر دو است اصل
باید زد و فصد ابض را ساق بباید بست و ران
و چند گام بباید رفت و چند بار فرو باید نشست
و برخاست تا رگ بدید آید و عرق النسا را
دستاری دراز بگیرند و یکسر بر میان عضو و بند
باقی را بر ران و ساق او می پیچند و می بندند سخت
تا نزدیک اشتالنگ و چند بار فرو نشیند و برخیزد

و پای بر خشتی نهد و فصاد بر پشت پای میان
خنصر و بنصر رگ بجوید اگر بیافت از خطا ایمن
شود و اگر نیابد از پس اشتالنگ از جانب وحشی
بجوید و نشان عرق النسا آنست که بروی چند
گره باشد و از درازا باید زد از بهر آنکه از
دو جانب او عصب است و هرگاه که فصاد در
خطا افتد و سر نیش بعصبی باز آید اگر دست
باشد و اگر پای اماس گیرد و کزاز تولد کند همچنین
بروغن بنفشه یا بروغن بادام چرب باید کرد
و آب کشنیز تر و صندل سرخ و سفید و شاف مامیثا
نهادمی باید کرد و اگر قوت بر جای بود از دست
دیگر باید زد یا رگ صافن باید زد و اگر آن نیز خطا
بر پای افتد از دست رگ باید زد هم از آن

جانب و اگر جراحت ریم کند جراحت فراخ
باید کرد و رفادها بر وی باید نهادن چنانکه ریم
دفع می شود و اگر خطا از آن گونه افتد که رگ نیک
کشاده شود و خون اندر زیر پوست جمع شود
و جایگاه رگ کبود بود تا اثر آن زایل نشود
بدان دست هیچ کار ضرب نشاید کرد و هرگاه
که کبودی کمتر می شود نشان سلامت باشد و اگر
کبودی زیادت شود یا سیاه شود از دست دیگر
رگ باید زد یا رگ صافن باید زد و آن ضمادی که
پیش از این یاد کرده آمده است بر نهادن
و هرگاه که نیش بشریان باز آید در حال سر رگ
باید گرفت و داروی که آنرا لازوق گویند
بر نهادن و بر زبر آن رفاده بر نهادن و بستن

محکم و دست را بر بالش بزرگ نهادن و بازوی
دست دیگر و پایی که برابر این دست مجروح
باشد ببستن تا خون برین دست مجروح میل
نکند و اگر از بستن رنج رسد باید کشاد و باز بستن

صفت لازوق

بگیرند دم الاخوین و انزروت
و شب یمانی و قلقطار و اقاقیا و جلنار و صبر
و کندر از هر یکی یکدرم مشک صمغ عربی ده درم همه
بکوبند و بیزند و بسپیدهٔ تخم مرغ بسرشند
و آنرا با وبر خرگوش یا با قرنجته یا با خانهٔ عنکبوت
بر جراحت و کرد و اگر آن بر نهند و به بندند
و پس از ده روز برفق بکشایند اگر خون ساکن
شده باشد باز به بندد و هر چند روزی بکشایند
و باز می بندند تا معلوم گردد که جراحت بسته

ومحکم شد و اندرین میان طبع مقصود نگاه
دارند تا زم نشود و باعتدال باشد و نشان
رسیدن جراحت بشریان آنست که حرکت بیرون
آمدن خون حرکت با نظام باشد همچون حرکت
نبض و در حال نبض ضعیف شدن گیرد و خون
شریان رقیق باشد و اشقر باشد و اگر گوش
بجراحت نزدیک باشد آواز خون اُف اُف
توان شنود واما حجامت کودکان و پیران
بجای فصد باشد و هر عضوی که حجامت کنند
آن عضو را پاک کند و با خون حجامت از گوهر روح
چیزی خرج نشود و با خون فصد بسیار خرج شود و
کودکان را تا از شیر باز نکنند بی ضرورتی سخت حجامت
نشاید کرد و از پس همه تا ضرورتی نباشد نشاید کرد

از بهر آنکه ضعیف شوند و بر آن ضعف بمانند
و بزرگان را پس از شصت سال حجامت نشاید
کرد از بهر آنکه خشکی بر پوست ایشان غلبه
و اولیتر آن باشد که روز چهاردهم و پانزدهم ماه
فصد نکنند و حجامت نیز و توقف کنند تا نور
ماه نقصان گیرد و آن روز شانزدهم و هفدهم
باشد از بهر آنکه ماه روز چهاردهم ممتلی باشد از
نور و اخلاط اندر تن حرکت کرده باشد و میل جانب
ظاهر کرده باشد و رگها باریک و شاخهاء
رگها همه پر شده و اندر آن وقت خون نیک و
صافی بیشتر آید و خلط بد کمتر و هرگاه نور ماه
نقصان پدید آید خون صافی باز گردد و اخلاطی
که با خون حرکت کرده باشد سبب آنکه غلیظتر

باشد باز پستر ماند و بدان زودی که خون صافی
بازگردد باز نتواند گشت بدین سبب با خون حجامت
اندر نقصان نور ماه خلط بد بیشتر آید

باب سیزدهم

اندر استفراغها دیگر

اندر استفراغها دیگر استفراغها دیگر هفت
نوع است ادرار بول و عرق و مخاط که از بینی
اید و لعاب که از دهان و بن دندان آید و جماع
و استفراغ بشیاف و استفراغ بحقنه فاما منفعت
ادرار بول باید دانست که هر طعامی که خورده میشود
آنرا سه هضم است هضم نخست اندر معده است
و هضم دوم اندر جگر است و هضم سوم اندر اندامهای
دیگر و از هر هضمی چیزی بماند که قوت مغیره آنرا
تمام هضم کرده نباشد و اندر تدبیر حفظ الصحه تدبیر

تدبیر دفع آن واجب است و هر فضله را طریقی
است که بدان طریق دفع شود دفع فضله نخستین
بقی بود یا باسهال و تدبیر آن یاد کرده آمد و
دفع فضله دوم بادرار بول باشد از بهر انکه
ان فضله اندر عروق باشد و هرگاه که ان اندک
باشد بداروی ادرار کننده دفع کند و اگر بسیار بود
بداروهایی که آن فضله را اندر عروق از خون جدا
کند و باسهال دفع کند و تدبیر اسهال گذشته
است و تدبیر ادرار بداروهای ادرار کننده
اندر بخش علی اندر باب علاج عسر البول یاد
کرده آید اما منفعت ادرار بول که باندازه
حاجت باشد بزرگست درد بندها را و درد پشت
و گرانی و کسلانی و استسقا و بیشتر بیماریها را

که از تری باشد زایل کند و افراط کردن اندر
ان بیم باشد که مثانه را ریش کند و تشنگی و علت
دیابیطس و دق و کدازش تن تولد کند تدبیر
ادرار عرق بباید دانست که عرق فضلهٔ هضم
سوم است و سیم است و طریق دفع آن گذرهای
باریکست و ناپیدا که از مسام گویند بعضی از آن
فضله بخاریست که از همه تن بتحلیل دفع شود و از
نتوان دید و بعضی شوخست که بروی پوست ماند
و اندر گرمابه پاک کنند و بعضی عرقست که هم بطریق
مسام بیرون آید و اندر تدبیر حفظ الصحه و اندر
علاج بعضی بیماریها تدبیر عرق آوردن یاد کرده شد و بدین
سبب است که هرگاه که بیمار عرق کند راحت
باید و هوای گرم چون هوای گرمابه و رفتن

50

و ریاضت عرق آرد از بهر آنکه ریاضت از
اندرون تن را گرم کند و فضله بگدازد و هوای
گرم آن فضله را بیرون آرد و داروهای لطیف کننده
نیز تن را گرم کند و عرق آرد لیکن اندر تدبیر حفظ
الصحه عرق آوردن بداروها زیان دارد و حرکت
و ریاضت کفایت بود از بهر آنکه این شاید بود
که داروها تب آرد و عرق بسیار آرد و تن را
خشک و لاغر کند و پوست را درشت کند و
رطوبتهای اصلی را بگدازد و تحلیل کند و دق و
ذبول تولد کند تدبیر مخاط بباید دانست که
مخاط رطوبت غلیظ را گویند که از سر براه بینی
فرود آید و از آمدن آن دماغ پاک شود و بیمار
دماغی را که از اخلاط غلیظ خیزد زایل کند چون

صرع و سکته و مانند آن و از بهر حفظ صحت مرطوب
را و کسانی را که اندر دماغ ایشان رطوبتها باشد
تدبیر فرو آمدن آن باید کرد و تدبیر آن غرغره
است و عطسه و تبر بخار سرکه و شراب که بر
سنگهای گرم چکانند داشتن است و بخار طبیخ
بابونه و فودنهٔ کوهی سودمندست و حب سنبل
و سنبل و پلپل و عطسها نرم بکوبد و ببوید عطسه و
محاط فرود آید و این تدبیر پس از استفراغ بدارو
مسهل کنند یا بداروی قی که دماغ را و تن را
لختی پاک کرده باشند تا باقی بدین طریق دفع کرده
شود تدبیر لعاب باید دانست که لعاب
آب غلیظ است که از کام و بن زبان فرود آید
و آمدن آن بوقت حاجت دماغ و چشم و گوش

و حلق و فم معده را سود دارد و از بهر تدبیر
حفظ صحت کاه کاه تدبیر رفتن باید کرد
خاصه اندر زمستان و خاصه مرطوب را
از بهر آنکه اندر زمستان بیشتر گرد آید تدبیر
بعاقرقرحا و میویزج کوهی و مانند آن باشد
لختی بخایند و بغرغره کردن بسرکه زیری یا با یارج
فیقرا و انجا به با سعتر و خردل و غرغره کردن
در گرمابه یا اندر خانهٔ گرم باید تدبیر استفراغ
بشیاف بباید دانست که فعل شیاف اندر استفراغ
ضعیف است و جز مادّه را که بدو نزدیک باشد
نتواند آورد و اگرچه ترکیب آن از داروهای قوی
باشد و منفعت آن در درد پشت و کمرگاه و حوالی
آن باشد از بهر آنکه هر شخص خردی و بزرگی

شیاف درخور او باشد و از بهر مقصودی

بداروها باید ساخت که بمقصود لایق باشد

مثلا از بهر کسی که تب آید و محرورست از سکنگبین

و بنفشه و سقمونیا باید ساخت و از بهر رطوبت های درد

بلغمی سکبینج و جاوشیر و مقل و اشق و نمک هندی

و تخم حنظل و رخپیل و سورنجان و تخم کرفس و جند

بیدستر و قسط و زرنباد ▪ عنزروت و برگ سداب

و ماهیزهره باید ساخت تدبیر حقنه و فعل

حقنه قوی تر از فعل شیاف باشد از بهر آنکه معتاد

بیشتر باشد و روغن زود گرم باشد و کسی را که مانعی

باشد که او را بدان سبب داروی مسهل نتوان داد

چون ضعیفی معده و تولد غثیان بسبب داروخوردن

خاصه اگر امعا ثقل را دفع نکند چنانکه باید و مقصود

او از داروی مسهل تمام حاصل نشود چنین

اشخاص را هیچ علاجی چون حقنه نیست و کسی را

که بر سر زخمی افتاده باشد یا اندر دماغ آماسی

واقع باشد حقنه سخت نافع باشد ماده را

از دماغ فرو آرد و بخار بر سر نفرستد چون دارو

مسهل و داروی حقنه گاه باشد که تا معده برآید

و بیشتر تا رودهای باریک برآید بدین سبب هیچ حال

بر ریق حقنه نباید کرد و شربتی که معده را قوت

دهد بباید داد تا دارو از معده باز دارد و نگاه

باید کرد اگر حقنه از بهر درد کرده و کمرگاه کنند

بیمار بقفا باز خسپد و بر بالش نهد چنانکه سینه

او افراشته و سرین او نیز بر بالش افراشته باشد

و میان پشت بر زمین باشد و اگر از بهر درد ناف

میکند بیمار بر زانو خسپد چنانکه شکم او آویخته
باشد و سر و سینه بر بالشی افراشته باشد و بیمار
خویشتن را نگاه دارد تا درین حال سعال نکند و عطسه ندهد
و فواق نکند و بباید دانست که اگر داروی حقنه
اندک باشد بموضع نرسد و اگر بسیار بود و سبب تش
نج و بیقراری بود و باشد که زحیر آورد و اگر سخت
گرم باشد غشی آرد و اسهال خون آرد و اگر سخت
سرد باشد باد گیرد و طبع تمام اجابت نکند و اگر
سخت غلیظ باشد روده را آلوده کند و مثانه را
زحمت دهد و اگر سخت رقیق باشد پس فعلی نکند
اندرین همه صفتها معتدل باید و مقدار معتدل
پنجاه مثقال باشد و سبوس آب پخته و نطرون روده را
از ثفل پاک کند و طبخ حنظل با روغن زیت

همین فعل کند و اندر حقنه خداوند درد معده
و درد اندامها و خداوند سپرز و خداوند سدّه
و قولنج صعب را از قنطریون دقیق چاره نیست و حلبه — یعنی باریک
و زیره و بزر اسپند و تخم سداب سخت نافع باشد
و اندر بعضی حقنها از آنجا که چاره نباشد و بسیار
باشد که سرگین کبوتر و فرفیون و جندبیدستر
مقدار دو درم سنگ در افکند و از بهر درد سر
بیشتر غشی و مالیخولیا و درد چشم و درد گوش از شحم
حنظل چاره نیست و اندر حقنها خداوند تب را نمک
و بوره نان نشاید کرد لیکن از لعاب اسپغول
و آب شکر و آب طبیخ بنفشه و کشکاب باید کرد
و از بهر تب محرقه روغن گل با آب نیم گرم بیامیزند
و حقنه کند و از بهر سوزش رودها و ریش رودها

از طبیخ خشخاش و روغن گل کنند و اندر سیح
حقنه افیون و آب کشنیز تر نشاید کرد و صبر
در سیح حقنه و شیاف نشاید کرد صفت طلی که
بر شکم مالند طبع را نرم کند بگیرند روغن بید انجیر
و موم زرد و دردی روغن زیت و موم روغن
سازند و شحم خانه کمس انگبین و قدری عصاره
قثاء الحمار با شیر سشبرم یا سقمونیا یا شحم الحنظل یا زهره
گاو یکی ازین همه یا دو یا سه با این موم روغن بسرشند
و بر شکم طلی کنند استفراغ تمام کند و هر گاه که تب را
که طبع خشک باشد یا در درون شکم آماس باشد
و بدان سبب شکم فرو دنیاید روغن تازه با آب
نیم گرم بزنند و بسیاری بر شکم و ناف و تهی گاه
و پهلوها می مالند باهستگی تا طبع نرم شود تدبیر جماع

باید دانستن که جماع نوعیست از استفراغ
طبیعی و از جمله سببهاء ستّه است که هرگاه
چندان اتفاق افتد که باید و چنانکه باید و
آن وقت که باید سبب تندرستی باشد و هرگاه
که برخلاف این بود سبب بیماری باشد از بهر آنکه
هرگاه اوعیهٔ منی پر شود طبیعت بدفع آن محتاج
گردد اگر آن کار کرده شود استفراغ طبیعی باشد
و مردم سبکی و نشاط یابد و اندیشه های بد و
وسواس و قوت عشق بدان زایل شود و اگر
این اتفاق نیفتد اندر همه تن گرانی پدید آید
و باشد که منی اندر جای خود گرم شود و بخار آن
بدل بر آید و بدان سبب تپها تولد کند و باشد که
بخار آن بدماغ بر آید و وسواس و مالیخولیا پدید گشتن

استفراغ ده

وخیرگی چشم وخفقان بدید آرد و نباید داشتن
که تولد منی از خونی است که غذاهاء اندامهای
اصلی را شاید وآن درباییست ترین خونی
باشد اندرتن وبدین سبب است که هرگاه که مردم
جماع فزون از عادت کند تن او سرد وخشک و
ضعیف گردد نه بینی که چون مردم اندر جماع اسراف
کند جمله منی که ازوی جدا گردد پنجاه درم سنگ باشد
یا نباشد واگر فصد کند و دویست درم خون
برون کند دروی آن ضعف نیاید که از جماع آید
این دلیلست برآنکه منی درباییسته ترین خونیست
اندرتن و سبب آنکه جماع ضعیف کننده است
آنست که اوعیه منی بدو یا سه باز جماع تهی گردد
اگر بیشتر الحاح کند خون برون آید وآن خونی که

که غذاهاء اندام اصلی خواهد شد وهرگاه که
آن غذا خرج شود مدتی دراز باید تا عوض آن
بجای باز آید بدین سبب است که اثر جماع بیشتر
است و جماع برگرسنگی واز پس ریاضت
واز پس قی واسهال واز پس گرمابه تن را خشک
کند وحرارت غریزی را کم کند وچشم تاریک
کند وپای ضعیف کند درجمله از پس هرسببی که تحلیل بسیار
کند چون شادی بافراط وبیخوابی بافراط وماننده آن
سخت زیان دارد واز پس امتلا از طعام
درد بندها وسستی عصبها وسدد وضیق نفس ودما
ورعشه واستسقا تولد کند واگر درحال جماع
سرما درپشت آید یا با لذت جماع رنجی یابد
از اندامهای او بوی ناخوش آید نشان آن باشد

که اندر تن او خلطهای بدست از جماع دور
باید بود و تن را از خلط بد پاک باید کرد و بباید
دانست که خداوند مزاج گرم و تر اندر جماع قوی
باشد و مضرت برو کمتر پدید آید و خداوند مزاج
گرم و خشک هم قوی باشد لیکن اثر خشکی در وی
پدید آید و لاغر شود و چشم در رو فرو شود و خداوند
مزاج سرد و تر و سرد و خشک سرد و ضعیف باشند
و مضرت زود اندر سرد و پدید آید والله اعلم بالصواب

باب چهاردهم

اندر تدبیر اعراض نفسانی

اندر تدبیر اعراض نفسانی. اعراض نفسانی شادیست
و غم و لذت و خشم و ایمنی و ترس و خجلی
و اندیشه کارها مهم و علمها باریک و امیدی
و نومیدی و هر یک را در تن مردم اثریست

ظاهر فزون از اثر طعام و شراب و فزون
از اثر خواب و بیداری و حرکت و سکون
و غیر آن از بهر آنکه طعام و شراب و داروها
که مردم خورند هیچ قوی تر و اثر کننده تر از
زهر نیست و بیشتر زهرها تا اندر تن مردم قرار
نگیرد و حرارت او اندر تن اثر نکند مضرت و
فعل آن پدید نیاید و اعراض نفسانی اندر حال
بی مهلت اثر کند نه بینی که اندیشه که بر دل کسی
بگذرد و سخنها و خبرهای خوش و ناخوش که بشنود
در حال اثر آن برنگ روی او پدید آید و حرکات
و سکنات او دیگرگون شود پس معلوم شد که
اثرهای اعراض نفسانی فزونتر از آن دیگر سببهاست
و از اعراض نفسانی بعضی تن مردم را گرم کند و

اخلاط وارواح را درحرکت آرد چون خشم وشادی
ولذت وامید واندیشه وکارهای مهم وبعضی
سردکننده است چون ترس وغم وناامیدی
وگرم کردن خشم قویتر از گرم کردن شادی است
ودیگر اعراض وسرد کردن ترس قویتر از سرد کردن
اندوه باشد وخشم که باندازه باشد خون را
وقوت روح را وحرارت غریزی را اندر تن بگستراند
وخشم عظیم صفرا بجنباند ورنگ روی را بگرداند
وزرد کند ومردم محرور را زیان دارد ومرطوب و
مردم مبرود را سود دارد وشادی باندازه روح
را وحرارت غریزی را اندر تن بگستراند ورنگ
روی برافروزد وفربه کند وبدین سبب است که
بر مردم شادکام اثر پیری کمتر پدید آید ومرگان

که کار شادکننده پیش آید دل لختی گشاده شود
وطبع خواهد که بدان حال نزدیک باشد و اگر
آن بیشتر کند واگر شادی از حد بیرون باشد
دل تمام گشاده شود وروح وحرارت غریزی
از بهر استقبال وطلب تمامی آن حال خویش را
بیرون افکند ودل همچنان گشاده بماند وغشی افتد
وباشد که بدین سبب بمفاجاة هلاک شود واندوه
وترس خونرا وحرارت غریزی را بقعر تن گریزاند
از بهر آنکه طبع خواهد که ازان حال دور باشد
وازبهر آنست که رخسارهٔ غمگین زرد باشد واگر
اندوه وترس از حد گذشته باشد حرارت همه
اندرون دل بازگردد ودل فراهم آید وحرارت
اندر وی خفه شود ومفاجاة میرد ومردن مفاجاة

بسبب اندوه و ترس کمتر ازان باشد که بسبب
شادی بزرگ از بهر انکه حرکت روح بسبب شادی
بسوی بیرونست و بسبب اندوه بسوی اندرون
و حرکت شادیها گاه باشد و یکبار و حرکت اندوه
آهسته تر باشد و خجالت نیز خونرا و حرارت را
بگستراند و لختی رطوبت را فرو گذارد و تحلیل کند
و از بهر آنست که درین حال روی سرخ شود و
عرق روان گردد و باخر روی زرد شود و از بهر انکه
حرارت لختی تحلیل پذیرد و منفعت ایمنی و امیدواری
همچون منفعت شادی معتدلست و مضرت نومیدی
همچون مضرت اندوه و خالی بودن از اندیشه
خاطر را پراکنده کند و همه قوتها و حرارت غریزی را
ضعیف گرداند و رنگ روی بگرداند و بیماریها

زیادت کند چنانکه دل مشغولی و اندیشه
کارهای مهم از اندیشه دردها و بیماریها مشغول دارد
تا کمتر دل دران بندد و رایشان سبکتر شود
و بدین سبب است که سفر کردن و شهرها و کارهای
عجب دیدن از بیماریها عسیر و از وسوسه و عشق
برهاند و اندر علاج عشق هیچ کاری سودمندتر
از اندیشه کارهای مهم و از شرم کسی که لختی از وی
حشمت دارند نیست و هیچ زیانکارتر از بیکاری
و بی اندوهی نیست اما علاج خشم بشرتها خنک
کنند و بعذرها و سخنان خوش و حکایتها و خنده ناک
و بازیها و عجب و حاضر کردن دوستان و علاج اندوه
و ترس امیدهای قوی و سماع خوش آوازها بلند
و بشراب و بمفرحات گرم و اندر علاج اعراض نفسانی

طریق دیگر هست و آنرا علاج روحانی گویند و آن
چنان باشد که مردم همت بزرگ دارد و در هرچه
پیش آید از شادی و لذت و اندوه و ترس
خویشتن داری کند و اندران حادثه بچشم حقارت
نگرد و قدر آن حادثه کمتر از آن نهد که شاید که
بدان سبب تغیری در وی پدید آید و اگر نیز
تغیری پدید آید ظاهر نکند و از دوست و دشمن
پوشیده دارد تا بدین سبب طریق نیک و بد روزگار
دیدن و کشیدن عادت کند تا حوادث
تغیر احوال در وی اثر ظاهر نکند

باب یازدهم

اندر تدبیر مزاج پیران مزاج پیران سرد و خشک است
و هرگاه که مردم به پیری رسند همه تدبیرهای ایشان

اندر تدبیر مزاج پیران

بگرمی و تری باید که میل دارد چون گرمابه و
مالیدن باعتدال بروغنها گرم و خوشبوی
چون روغن سوسن و روغن یاسمین و عطرهای معتدل
و شراب صرف بمقدار معتدل و اندر بستر نرم
غلتیدن و ریاضت اندک کردن و شادکامی
و خوشدلی جستن و از هرچه مزاج پیری دارد چون
اندوه و ترس و عطرهای سرد چون کافور و نیلوفر
و از طعامهای ترش خویش را دور باید داشت
و بباید دانستن که هوای بد و بخارهای بد و بوی
ناخوش و دود و غبار همه اندر پیران اثر کند زیادت
از انکه در دیگران خویشتن ازین همه نگاه باید داشت
و غذا اندک رقیق و اندک باید خورد و اگر کسی را
معده احتمال کند یکبار طعام بخورد روا باشد

و طعام پس از آنکه از گرمابه بیرون آید موافق تر
باشد و طعام خورده اندر گرمابه نشاید رفت و طعامهای
غلیظ که سودا فزاید نشاید خورد و چیزها نیز چون ابکامه
و غیر آن نشاید خورد مگر وقتی که در معده رطوبت
گرد آمده باشد بر سبیل علاج روا باشد و شیر سود
دارد اگر در معده ترش نشود و باد نکند بدین سبب
گرنج بشیر با عسل یا با شکر سود دارد و گرسنگی
سخت زیان دارد و اندر معده و امعاء پیران
رطوبت بسیار گرد آید گاه گاه حاجت بنرم داشتن
طبع آید و بعضی مردمان را که اندر پیری طبع خشک تر
باشد قلیه کند با روغن زیت یا با بکامه پیش از
طعام بخورد طبع نرم کند و اگر پنج درمسنگ بسفایج
با دسته برگ کرنب بپزند و بپالایند و مقداری

تخم معصفر و لبلاب اندر آب و نمک بپزند
و با بکامه و روغن زیت بخورد اجابت تمام کند
و پنج درمسنگ بسفایج با یکدسته برگ کرنب بپزند
و بپالایند و مقداری تخم معصفر پاک کرده و کوفته
در وی بجوشانند طبع را نرم کند. و دو درم علک
البطم با شکر کوفته بخورند طبع را نرم کند و اشت
پاک کند. چهار درمسنگ افتیمون با چند دانه انجیر
و لختی مغز تخم معصفر بکوبند نرم و بخورند اجابت
تمام کند. و انجیر خشک اندر ماء العسل اغشته
پیش از طعام بخورند طبع را نرم کند. و هر وقت
این ملینات بکاری دارد تا طبع با یک چیز خو
نکند و تا ضرورت نباشد فصد نکند و طعام
پیران گوشتابه و شوربای گندم ورشته و مانند آن

با دارچینی اندکی زنجبیل برنهاده و اندر فصل سرما
تریاق بزرگ و مثرودیطوس بکار دارد نافع آید ان شاء الله

باب شانزدهم

اندر تدبیر مسافران هر که عزم سفر دارد پیش از آنکه
بسفر بیرون شود هرچه داند که اندران سفر خواهد بود
چون کم خوابی و تشنگی و گرسنگی و گرما و سرما و طعامها
مسافران و پیاده رفتن و مانند آن اندک اندک گران
خو باید کرد مثلا اگر گرما باشد از عادت تنعم و گرما
از خویشتن باز داشتن دست باید داشت و اگر
وقت سرما بود جا بجا گشاده نشیند تا با هوای صحرا
خو کند و ریاضت و حرکت فزون از عادت کند
و نخست فصد کند یا با داروی مسهل تن پاک کند
و چون بسفر بیرون شود مدتی بر ستور نشیند و طعام

اندر تدبیر مسافران

خوردن بوقت فرود آمدن بمنزل افکند و ما
بوقت بر نشستن معده خالی دارد تا اندر راه باب
حاجت نیاید از بهر آنکه آب طعام را اندر معده
می جنباند و شکم بدرد آرد و اگر اندر گرما تشنه
شود سه درم تخم خرفه کوفته با سرکه بخورد
و آب ممزوج با سرکه تشنگی زایل کند و پیوسته
سر از آفتاب پوشیده دارد و هنگام بر نشستن
شربتی پست جو با آب سرد بخورد و اندر منزل روغن
بنفشه بناف و کفهای و عضلها اندر مالد و به بینی
برکشد و اگر باد سموم آید بینی و دهن پوشیده
دارد و بر آن رنج صبر کند و پیاز پاره کرده اندر
دوغ آغشته خورد و آن دهن دوغ بیاشامد
و روغن بنفشه به بینی برکشد اگر کسی را سموم بزند

اب سرد بسیار بر دست و پای او بباید ریخت
و روغن گل و آب بید و گلاب بر سر او نهادن
و او را در آب سرد نشانیدن و برگ خرفه و کدو
و خیار و مانند آن آنچه بدست آید مقداری بخورد
و آب مضمضه کند و میریزد و اگر چاره نباشد جرعه
می خورد و اگر تب نباشد شیر دوغ سخت موافق
باشد و اگر کسی اندر راه سرما یابد چون بمنزل رسد
زود پیش آتش نباید نشست لیکن بتدریج خویشتن را
بجامه گرم باید کرد و دست و پای بروغن زیت
یا بروغن فرفیون یا بروغن قسط گرم کرده چرب
باید کرد و اندر طعام سیر و روغن گاو بیشتر باید کرد
و اگر روغن گاو نخورد سه پیاله شراب صرف باید خورد
تا سرما باز دارد و روز دهم معده خالی نباید داشت

اگر بعوض آب شراب خورد موافق باشد و
سرما زده را اگر یک درمسنگ انگبین خوش اندر نیم من شراب
یا ماء العسل حل کند و بدهند و هنگام برنشستن
پیش آتش نباید رفتن البته و پای را بروغن فرفیون
یا بروغن بارزد بمالند یا بسیر یا بقطران و لختی موی
بز بر انگشتان پای نهد و بکاغذ اندر پیچد و پاتابه
پیچد یا جورب و موزه فرو کند از سرما سلامت
باشد و موزه باید که پای اندر وی جنبان باشد
و اگر کسی را پای سرما یابد شلغم بجوشانند یا برگ
کرنب یا شبت یا بابونه یا انجیر خشک و پای اندر آن
نهد و بهترین کاری آنست که پای اندر برف گیرند
تا سرما از وی بیرون آید و پیش آتش نباید رفت
البته و اگر پای رنگ بگرداند بباید آزد و پای

وپای اندر آب گرم باید نهادن تا خون تمام
برود پس گل ارمنی اندر سرکه و آب حل کنند و طلی
کنند و اگر پای سیاه شود یا سبز شود نشان
پوسیدن و تباه شدن باشد چو آنکه جدا کنند
چاره و تدبیری نباشد لعاب اسبغول یا شیر زنان
و سفیدهٔ تخم مرغ با کثیرا حل کرده یا صمغ عربی بروی
طلا کردن اثر باد و آفتاب ازوی باز دارد و پیاز
بسرکه و سیر بسرکه مضرت آبها باز دارد و گوگرد نیز
سود دارد تدبیر آبهای مختلف اندر جایگاه شرح
گفته آمده است روغن شبت و بابونه اندر عضلها
مالند ماندگی ببرد و از ترشیها پرهیز باید کردن
و مسافر دریا نخست که در کشتی نشیند باشد که قی
آید باز نباید بستن تا خود باز ایستد اگر بسیار شود

باز باید داشت و شراب فودنه و مانند
آن و آبی و انار و عدس و غوره پخته فم معده را
قوی کند خاصه اگر فودنه خورد تمام شد نصف
• از کتاب تدبیر حفظ الصحه •

مقالت دوم

از بخش نخستین اندر تقدمة المعرفه این مقالت
مشتملست بر شناختن بیماری و نضج و بحران
این نوع هفت بابست و شناختن نشانها
سلامت و امیدواری و شناختن علتها که بعلت
دیگر زایل شود و شناختن حالها که در تن مردم
پدید آید و نشان بیماریها باشد که خواهد بود

باب نخستین

در شناختن بیماری طریق شناختن بیماری

در شناختن بیماری

آنست که نخست از علم منطق جنس و نوع و فصل
و خاصه را معلوم کنند و عرض را نیز و جنس را قسمت
کنند و نوعهایی که در زیر آن باشد یک یک بجویند
و فصل هر نوعی یعنی آنچه هر نوعی بدان جدا از دیگر
یک می شود و بشناسند و نوع بازپسین بدست
آرند و نگاه کنند تا هیچ نوعی از میان فرو نگذارند
بدین طریق جنس و نوع و خاصه و عرض بجاری بتوان
شناخت و بر حقیقت هر چاری که باشد واقف توان
شد اما جنس بر دو وجه بود یکی جنس الاجناس
که زیر آن جنسهای بسیار باشد چون جسم که در زیر او
جماد و نبات و حیوان در آید آن هر سه بقیاس
با جنس انواع باشند و این را جنس الاجناس و جنس
الاعلی نیز گویند و دوم جنس خاصست از آنکه

جماد و نبات و حیوان که انواع جنس الاجناس
گویند هر یک بقیاس با انواع دیگر که در زیر
هر یکی است چون حیوان که در زیر آن مردم و اسب
و دیگر انواع جانوران در آید اینجا حیوان جنس
خاص باشد و مردم و اسب و دیگر جانوران هر یک
نوعی باشد اندر زیر حیوان پس جنس نامیست که
بر چیزها افتد که بنوع و بعضی از یکدیگر جدا باشند
و نوع نامیست کلی و ذاتی که بر اشخاص بسیار
افتد بعدد از یکدیگر جدا باشد چون نام مردم
که بر زید و عمرو افتد و زید و عمرو بنوع یکی اند و بشخص
بعدد از یکدیگر جدا اند و فصل خاصه از نوع است و
نامیست کلی و ذاتی که بر نوع افتد و هر نوعی بدان
از یکدیگر جدا شوند چون ناطق که مردم بدان از

از دیگر جانوران جدا شوند و خاصه خاصّ از
فصلست و نامیست کلی نه ذاتی لیکن عرضی
چون ضاحک و کاتب مردم را و عرض عام
صفتیست نه ذاتی و اندر بسیار چیزها که بنوع مخالفند
موجود باشد چون سپیدی در برف و پنبه و مانند
آن و مثال بازجستن جنس و نوع و فصل و خاصه
و عرض بیماری آنست که مثلا مردی را تب آید
طبیب گوید که تب بیماریست و بیماری جنس
علتهاست و بیماری را علاج باید و تب بیماری
گرم است علاج بچیزی سرد باید کرد و بیماری گرم
جنس خاصّ ست از بهر آنکه بیماری سرد باشد
و گرم باشد و در زیر بیماری گرم تنها گرم و از
گرم و درد سر گرم و غیر آن در آید این همه انواع علتست

که در زیر بیماریها گرم که جنس خاصّ ست
در آمده است و در زیر هر نوعی از انواع اندر آیند
چنانکه در زیر تب گرم تب غب خالصه و تب
مطبقه و تب محرقه و تب یکروزه و تب دق
و در زیر هر نوعی انواع دیگر در آید چنانکه در زیر
تب غب خالصه و غیر خالصه و شطر الغب در آید
و اندر زیر تب دق دق راستینی و دق شیخی اندر
آید و هر نوعی را فصلی ذاتی است و خاصه ایست
و بفصل ذاتی از دیگر انواع جدا شود چنانکه فصل
ذاتی غب خالصه آنست که یکروز تب آید و روز
دیگر از تب باشد و فصل ذاتی غیر خالصه آنکه
یکروز تب آید و روز دیگر از تب باشد و فصل ذاتی
شطر الغب آنست که یکروز تب سخت قوی باشد

و روز دیگر تب باشد ظاهر لیکن آهسته و خاصه
حال‌ها بشد که یکنوع را باشد و روا باشد که کاهی
باشد و کاهی نباشد لیکن هرگاه که باشد خرّاج
نوع را باشد چون تلخی دهان که اندر تب صفراوی
باشد و عرض حال‌ها بشد که بتبع بیماری بدید آید
چون صداع و بیخوابی اندر تب صفراوی بدین طریق
غب خالصه را از همه بیماریهای گرم و از همه انواع
تبهای گرم جدا توان کرد و بتوان دانست که این
بیماری تبیست که سبب عفونت ماده است
و آن ماده صفراست و علاج این استفراغ
صفراست و تسکین حرارت هرگاه که طبیب جنس
و نوع و فصل و خاصه و عرض بیماری بدین طریق
و بدین ترتیب جوید زود بر بیماری و علاج واقف گردد

و اگر از آن طریق غافل باشد ممکن نیست که بر
بیماری واقف شود و علاج تواند کرد

اندر شناختن نضج

باب دوم

اندر شناختن نضج. نضج پخته شدن مادهٔ
بیماری است و هرگاه که قوت مغیره بر مادهٔ
بیماری چیره گردد و آنرا بپزاند و شایستهٔ
آن گرداند که طبیعت دفع تواند کرد چنانکه
چنانکه اندر ذات الجنب بسرفه رطوبتی برآید
بقوام معتدل و برنگ سفید بزردی گراید
بآسانی برآید و ناخوش بوی نباشد نشان نضج
تمام باشد. و اگر بقوام رقیق یا غلیظ باشد
و برنگ سفید یا کبود یا سبز و بوی ناخوش دهد
نشان تباهی عفونت باشد و خطری که باشد

پیش از پدید آمدن نضج باشد و چون اثر
نضج پدید آید بیماری اندر نقصان افتد
و از خطر بگذرد و از بهر آنکه پس از نضج اندر بیماری
خطر نیست و نباشد مگر خطایی کرده شود و اگر
نضج نشان سلامت است پدید نیامدن نضج
نشان هلاک شدن نیست از بهر آنکه بسیار
بیماریها باشد که دراز گردد و اثر نضج نباشد
و بیماری اندک اندک زایل شود ولیکن اعتماد
بر قوت باشد اگر قوت بر جای بود امیدواری
بود و اگر قوت ضعیف بود حال بیمار بد باشد
و حال خداوند تب اندر تب همچو عضوی باشد
که اندر وی آماس باشد که پخته خواهد شد
همچنانکه درد آماس این روز قوی‌تر باشد که پخته

شود تبها نیز آن روز که ماده پخته شود گرم‌تر
بود چون پخته شد تبها آهسته‌تر شود بدین
سبب است که غایت قوت بیماری تا پدید
آمدن نضج بود از بهر آنکه حال تب و حال ماده
تب همچون حال آماس است و تا اندر آماس
ریم سپید و هموار تولد نکند آماس پخته نشود
و اندر تبها نیز تا رسوب اندر بول پخته و هموار پدید
نیاید ماده تب اندر رگها پخته نباشد و رسوب
باید که هموار بود و از پس نضج ایمنی از خطر بیماری
باندازه اثر نضج باشد و هرگاه که اثر نضج
تمام پدید آید بیمار از خطر بیماری تمام بیرون
آید و درازی و کوتاهی بیماری باندازه زودی
و دیری نضج باشد و نشان نضج ناقص و نضج

تمام انست که مثلا اندر بیماری سرجون
سرسام وزکام رطوبتی تیز وسوزنده پالوده
کرد نشان آغاز نضج باشد واکر بران بماند
نضج ناقص است واکر قوام آن معتدل شود
ورنگ سفید بود زردفام کردد نضج تمام باشد
وهمچنین اندر درد چشم اشک رقیق وگرم نشان
آغاز نضج باشد واکر معتدلتر شود نضج ناقص باشد
واکر باندکی باز آید ومعتدل شود ورمص کند نضج
تمام باشد واندر بیماریهای سینه همچنین چون اندر
ذات الجنب نفث رقیق نشان نقصان نضج
باشد ونفث معتدل وآسان وزردفام نضج
تمام باشد واندر دلیل نضج تمام وناقص از
سه وجه باید جست اما نشان خامی آنست که

هرچند سفیدتر ورقیق تر باشد از نضج دورتر
باشد ونشان نضج یکی آنست که از پس سفیدی
زرد شود یا ازپس رقیقی غلیظ شود وهم بر آن
باند ورسوب نکند آن نشان آغاز نضج باشد
ودوم انست که اندر بن قاروره یا بر سر آب
یا درمیان آب رسوبی رسوبی هموار همچون
پدید آید نشان ناقص باشد وسوم انست که
رسوب سفید وهموار وپیوسته اندر بن قاروره
پدید اید نشان نضج تمام باشد وهرگاه که نضج
ناقص باشد بحران هم ناقص باشد وبباید دانستن
که رسوب ظاهر اندر قارورهٔ بیماری باشد که
فربه وتن آبادان باشد وطعام خورده واندر
قارورهٔ بیماران خشک اندام ولاغر واندک

ابری

نضج

خورش رسوب اندکی باشد یا خود نباشد
وظاهر نشود نشان نضج وقوت بیمار از رنگ آب
و حالها دیگر باید جست والله اعلم بالصواب

باب سوم

اندر شناختن بحران

اندر شناختن بحران بحران اندر لغت یونانیان
نطقی است شکافته از چیره شدن خصمی بر خصمی دیگر
از بهر آنکه همچنان که دو خصم مدتی میکوشند تا بر
یکدیگر چگونه دست یابند و هرگاه که دست یابند
اندر وقت کار بکنند و مهلت ندهند همچنین ماده
بیماری وطبیعت بر سان دو خصم با یکدیگر می
کوشند در آن مدت تا ماده پخته گردد و طبیعت
دست یابد اندر حال نشان قوت طبیعت پیدا
گردد و بحران نیک بدید آید یا طبیعت عاجز

آید و بیماری مستولی گردد و اندر حال عاجزی
طبیعت ظاهر گردد پس معلوم شد که بحران
تغیر بیماری است از حالی بحالی بهتر یا بدتر و
بحران شش گونه است یکی آنکه طبیعت بیماری را
بیکبار دفع کند و آنرا بحران تمام و نیک گویند
دوم آنکه طبیعت بیکبار عاجز آید و بیمار بیکبار
هلاک شود و این هر دو اندر بیماریهای حاده باشد
و معنی حاده زود گذشتن بود سوم آنکه طبیعت
اندک اندک ماده را می پزاند و بمدتی تمام بپزاند
دفع کند آنرا تحلیل گویند چهارم آنکه طبیعت
بتدریج ضعیف می شود و ماده خام می ماند تا پس از
مدتی عجز طبیعت ظاهر گردد و بیمار هلاک گردد آنرا
ذبول و کاهش گویند و این سوم و چهارم اندر بیماریها

دراز باشد که طبیبان مزمنه گویند پنجم آنکه بحران
مرکب باشد و آخر سلامت یابد و آنچنان باشد که
نخست بحرانی کند سره لیکن ناقص باشد و باقی
اندر مدتی تمام کند از جملهٔ بحرانها نیک باشد
ششم هم مرکب باشد لیکن نخست بحرانی کند بد و ناقص
و قوت بشود و آن بتدریج ضعیف می شود تا قوت
تمام ساقط شود و این بحران پنجم و ششم نه از بیماریها
حادّه باشد و نه از جملهٔ مزمنه و این روز که بحران
تمام خواهد بود اندر بیمار اضطرابی عظیم باشد مرگ
که بحران ناقص خواهد بود اضطراب کمتر باشد و سبب
اضطراب قوتِ کوشیدن طبیعت باشد با مادّه
بیماری و هرگاه که طبیعت بیماری را یکبار دفع نتواند
کرد بسیار باشد که مادّه را از اعضاء رئیسه دفع

کند و از اعضاء دیگر دفع نتواند کرد این
بحران اشتغال گویند و مثال این همچون پادشاهی باشد
که شهر نگاه دارد و نواحی بدشمن بازگذارد و بحران
اشتغال بسیار گونه باشد بعضی نیک باشد و بعضی بد
آنچه نیک باشد یرقانست و گر و بهق و تو با
و آنچه بد باشد آماس است و خراج و دبیله و
طاعون و نار پارسی و نمله و آکله و خوازه و خناق
و برص و غدد و داء الفیل و دوالی و لقوه و تشنج
درد پشت و درد سرین و زانو و اگر چه بیماری
بدین علتها زایل شود مدتی درین علتها بماند و بسبب
مزمن گردد و توقع بحران تمام از قوت قوی
خلط رقیق باید کرد و اگر قوت قوی نباشد
خلط غلیظ باشد بحران اشتغال توقع باید کرد

وبحران مادهٔ رقیق بعرق باشد وبحران معتدل
برعاف یا بادرار بول یا باسهال یا بقی وبحران
بیماریها، سر محاط باشد یا بدمعه یا بصدید که از
گوش بپالاید. وبحران بیماری آلتهای دم زدن
بنفث باشد وگشادن خون بواسیر اندر بسیار
بیماریها بحران نیک باشد خاصه کسی را که عادت
بوده باشد وبهترین وتمامترین بحرانها رعاف
است پس اسهال پس قی پس ادرار بول پس عرق
وبباید دانست که همه بیماریها را ابتداست
وزیاده شدنست واین را وقت تزاید گویند
وبغایت تمامی رسیدنست وآنرا وقت انتها
گویند. ونقصان کردنست وآنرا وقت انحطاط
گویند. وبحران تمام جز بوقت انتها نباشد وکم که

هم اندر وقت ابتدا وهم اندر وقت تزاید
وهم اندر وقت انتها باشد وهرگز وقت
انحطاط نه بحران باشد ونه مرگ. وهر بحران که
اندر ابتداء بیماری باشد هلاک کننده باشد
وآنچه اندر وقت تزاید باشد اگر نیک باشد
ناقص باشد واگر بد باشد اندران بحران بیمار
سخت بدحال باشد. آنچه اندر وقت انتها بود
تمام باشد یا یکبار بیمار از خطر بیرون آید یا یکبار
بیماری مستولی گردد وطبیعت عاجز آید وبیمار
هلاک شود. وبحرانی که اندر روزها، بحران باشد
امیدوار بود وهرچه پیش از روزها، بحران باشد
نشان آن باشد که مادهٔ بیماری سخت بدست یا
سخت بسیارست وطبیعت از گرانباری وبدی

ماده مضطرب شده است و از بهر اینست
که هر وقت که نشان آن باشد که روز چهاردهم
بحران خواهد بودن و پس زود تر از آن بحران
کند این روز که حرکت بحران پدید آید از جمله
اگر
روزها بحران باشد چون روز یازدهم نشان آن
باشد که بحران اگر نیک باشد ناقص باشد از
آنکه سبب زودی حرکت بحران بی طاقتی
اضطراب طبیعت باشد و هم بدین سبب است
اندر بیماریها با سلامت بحران اندر وقت خویش
باشد از بهر آنکه طبیعت بی طاقت و مضطرب نشود
علی الجمله حرکت بحران پیش از وقت از تنها سستی قوت
بیماری و بی طاقتی طبیعت بود یا سبب بیرونی
طبیعت را بی هنگام جنبانید چون بعضی از اعراض

عسانی یا طعامی و شرابی نه بوقت و لایق
ترگاه که روزی که بحران نیک توقع کند
علامتی پدید آید سخت بد باشد و بباید دانست
که روزگار بیماری بعضی روزها بحران باشد که آن را
ایام الباحوریه گویند و بعضی روزها خبر دهنده باشد
که بحران خواهد بودن و کدام روز خواهد بودن
آن را ایام الانذار گویند و بعضی روزها در میان
این روزها باشد که نه روز بحران باشد و نه خبر دهنده
باشد از بحران آن را الایام الواقعة فی الوسط گویند
و بحرانها را حرکت قوی اندر چهاردهم باشد تا
روز بیستم که بدان نزدیک باشد پس هر روزی که
بیشتر باشد بتدریج قوت بحران ضعیفتر باشد
تا تمام چهل روز محصول این سخن آنست که بحرانها ضعیف

وقوی تا روز بیستم باشد و آنچه از پس بیستم باشد
آهسته تر باشد و بقراط از پس چهل روز
هیچ روزی را روز بحران نشمرده است
مگر روز شصتم و روز هشتادم و روز صد و بیستم از آنکه
قوت بحرانها بیستگانی تا صد و بیست روز
باشد لیکن این نادر باشد پس ظاهر نشود
و باید دانست که بعضی بحران هر چهار روزی باشد
و بعضی هر هفت روزی و بعضی هر بیست روزی
و قوت بحران چهارگانی تا بیست روز تمام باشد
و از پس بیستم ضعیفتر باشد لیکن از آن بیرون
نبود که از جمله روزهای خبر دهنده باشد
و قوت بحران هفت گانی تا چهل روز باشد
و پس ضعیفتر باشد پس قوت بحران بیستگانی

باشد تا صد و بیست روز و از پس صد و بیست
روز بحران یا از پس هفت ماه یا از پس هفت سال
یا از پس چهارده سال یا از پس بیست و یکسال باشد
و بحران همه بیماریها حادّه بیشتر اندر روزها
طاق باشد بدین سبب است که بحران تب غب را
روز یازدهم بیش از آن چشم دارند که در چهاردهم
و اندر بیشترین روز تبها همچون عدد روزها و
بحران باشد مثلا هفت دور غب همچون هفت دور
نوبت محرقه باشد و اندر بیماریها مزمنه عدد
ماه و سال همچون عدد روزها بیماری حادّه بود
مثلا اندر تب ربع سودائی و بلغمی هفت ماه همچون
هفت نوبت غب باشد و روزهای خبر دهنده
از بحران بیماریهای مزمنه هم بر قیاس روزها

خبر دهنده از روزهاء بیماریها، حادثه باشد
و اندر بحران بیماریها، هم ازینه نیز تقدیم و تاخیر
افتد همچنانکه اندر بحران بیماریها، حادثه افتد
چنانکه یاد کرده آمد و روزهایی که بحرانها، بی وقت
اندر آید الایام الواقعه فی الوسط گویند و این
روز سوم است و پنجم و نهم و یازدهم و سیزدهم
اما بحران روز چهاردهم هرگاه که از وقت خود
بگردد یا روز سوم آید یا پنجم و بحران روز نهم که
از وقت خود بگردد روز هفتم آید یا روز یازدهم
و از ایام الواقعه فی الوسط روز نهم قوی‌تر است
پس پنجم پس سوم و روز سیزدهم ضعیف و روز
ششم نیز بحران کند و هرگاه که اندر بیماریها حادثه
روز نخست اثر نضج پدید آید بحران روز چهارم

باشد و اگر بیماری سخت گرم و سریع الحرکه
باشد بحران روز سوم باشد و اگر آهسته‌تر
باشد پنجم باشد و اگر روز انذار روز چهارم
باشد و بیماری گرم باشد بحران روز
هفتم باشد و اگر آهسته‌تر باشد روز نهم
باشد و اگر روز انذار چهارم باشد و نشانها
پدید نماید بحران روز ششم باشد و اگر روز
انذار هفتم باشد بحران اندر یازدهم باشد
یا اندر چهاردهم و اگر یازدهم نوبت زود
بود و تب گرم‌تر بود و اثر نضج پدید آید
بحران اندر چهاردهم باشد و اگر نشان نضج
اندر چهاردهم پدید آید بحران اندر هفدهم باشد
یا در هجدهم یا در بیستم یا بیست و یکم و بیشتر

اندر بیستم باشد و همچنانکه روز چهارم انذار
بروز هفتم کند یازدهم انذار بچهاردهم کند
و هفدهم انذار به بیستم یا بیست و یکم و هجدهم
انذار به بیست و یکم کند و باشد که اثر
نضج که اندر هفدهم پدید آید ضعیف باشد
بحران او از بیست و یکم اندر گذرد و بچهل
روز برسد و روز بیستم انذار بروز چهلم
کند و از ایام الواقعة فی الوسط هر گاه
نشانها روز سوم پدید آید بد باشد بحران
ششم کند و روز پنجم و روز نهم انذار کند
لیکن اگر نشانها بد باشد بحران بروز هشتم
کند و روزهایی که در وی بحرانها باشد یک
باید تمام یا ناقص جمله بیست و پنج روز است

سوم و چهارم همچنین بر ترتیب تا روز
هفدهم پس روز نوزدهم و بیستم و بیست و یکم
و بیست و چهارم و بیست و هفتم و سی و یکم
و سی و چهارم و سی و هفتم و چهلم و گروهی
روز اول و روز دوم را از جمله روزهای بحران
شمرده اند از بهر آنکه حمی یوم روز نخست یا روز
دوم بگذرد و از بهر آنکه گذشتن از تغییر
خالی نباشد آنرا بحران گفته اند و گروه دیگر
گفته اند از پس چهلم روز بحران نباشد اگر
بیماری بتحلیل گذرد و از روز بیستم تا تمامی
چهل روز دوازده روز است که در وی بحران
باشد و از روز بیست و دوم و بیست و سوم
و بیست و پنجم و بیست و نهم و سی ام و سی و

ودوم. وسی وسوم. وسی وپنجم. وسی وششم
وسی وهشتم. وسی ونهم. وآز جهت بیان
نعوت وامتیاز روزها ازیکدیگر مشجرهٔ ساخته
آمده است وتمام روزهایی که دروی بحران نیک
باشد بسرخی نشان کرده آمده است
وتمام روزهایی که دروی گاهی بحران باشد
وگاهی نباشد بسبزی نوشته آمده است
وروزهایی که دروی بحران بد باشد یا ناقص
بسیاهی وروزهایی که دروی بحران
نباشد بکبودی. تا برخوانندهٔ این زود
ظاهر گردد بتوفیق الله
تعالی عز
و علا



این روز چون سیوم و هفتم و چهاردهم	روز یازدهم	و هجدهم و بیست و هشتم است
این روز سم	دوازدهم	چون روز دهم و هشتم است
درجه این روز میانه است	سیزدهم	در توقع بحران اگرچه [illegible]
درین روز بحرانست بعد از	چهاردهم	روز هفتم صحیح روز بقوت این است
درین روز بحران کم باشد	پانزدهم	و اگر اتفاق افتد بد باشد
این روز چون روز	شانزدهم	دهم و هشتم است
این روز مثل روز [illegible]	هفدهم	[illegible] از روز دهم
درین روز بحران کمتر از آن بود	هجدهم	که در هفدهم و اگر اتفاق افتد بد بود
درین روز بحران کم باشد	نوزدهم	و اگر اتفاق افتد بد باشد
این روز بحرانست بعد از روز	بیستم	چهاردهم صحیح روز بقوت این است

این روز بحرانست لیکن	روز بیست و یکم	قوی تر از بیستم
درین روز بحران	بیست و دوم	نباشد
این روز هم	بیست و سوم	از روزهای بحران است
این روز بحرانست لیکن	بیست و چهارم	بعد از بیستم صحیح روز بقوت است
درین روز نیز	بیست و پنجم	بحران نباشد
این روز هم	بیست و ششم	بحران نیست
این روز بحرانست بعد از	بیست و هفتم	بیست و چهارم صحیح روز بقوت است
درین روز نیز	بیست و هشتم	بحران نباشد
این روز هم	بیست و نهم	بحران نیست
درین روز نیز	سی ام	بحران نباشد

چون یاد کرده آمد که نامها، روزها، بحرانی
بکدام رنگهاست از رنگهای آن مشجّر وقت
روزها، بحران وضعف او بی اندیشه معلوم گردد
که روز بحرانهایی که نیک وتمام باشد چندست و
کدامست وآن چهارم است وهفتم وچهاردهم
وبیستم وبیست ویکم وبیست وچهارم وبیست و
هفتم وچهلم جمله پانزده روزست. وروزها
که دروی گاهی بحران باشد وگاهی نباشد
کدامست وچندست وآن روز سوم وپنجم
ونهم ویازدهم وسیزدهم وهفدهم جمله شش
روز باشد. وروزهایی که دروی بحران ناقص
باشد یا بد وبا رنج وخطر کدام است وچندست
وآن روز ششم است وهشتم ودهم ودوازدهم

وسی ویکم وسی چهارم وسی هفتم

این روز از جمله	روز سی ویکم	روزهای بحرانست
این هم از روزهای	سی ودوم	بحران نیست
درین روز هم	سی وسوم	بحران نباشد
این روز بحرانست واز آنکه	سی وچهارم	بعد ازین آید ضعیف تر باشد
این هم از روزهای	سی وپنجم	بحران نیست
درین روز هم	سی وششم	بحران نیست
این هم از	سی وهفتم	روزهای بحرانست
این روز هم از	سی وهشتم	روزهای بحرانست
اندرین روز	سی ونهم	بحران نباشد
روز بحرانست وبحرانی	چهلم	که بعد ازین باشد ضعیف باشد

و یازدهم و شانزدهم و هجدهم و نوزدهم جمله
هشت روز باشد و آن روزها که در وی
بحران نباشد کدامست و چندست و آن روز
بیست و دوم و بیست و سوم و بیست و پنجم و بیست و
ششم و بیست و هشتم و بیست و نهم و سی ام و
سی و دوم و سی و سوم و سی و پنجم و سی و ششم
و سی و هشتم و سی و نهم جمله سیزده روزست و
مبلغ روزهای هشت باشد حکم روز اول و
دوم تا تمامت چهل روز پیشتر یاد کرده ایم

باب چهارم

اندر شناختن نشان سلامت

اندر شناختن نشان سلامت هرگاه که بیمار
بر پهلو تواند خفت و زود پشت باز نیفتد
و اندر بستر بنشیب فرو نرود و خود از پهلو
بدیگر پهلو تواند گشت و بدان شکل خسپد که
اندر تندرستی عادت داشته است این همه
نشان قوت طبیعت و امیدواری باشد خاصه
که دم زدن بیمار طبیعی باشد و نبض قوی و اگر
بی پرهیزی کند و بیماری زیادت نشود درست
شدن باشد و خواب رفتن شب و بامداد
از خواب برخیزد آسوده تر بودن و حاسها
درست و نظر همچون نظر تندرستان نشان سلامت
دماغ بود و عطسه پس سرسام نشان
پاک بودن دماغ باشد و هیئت و رنگ روی
بر حال خویش بودن نشان سهلی بیماری باشد
خاصه اگر دیگر نشانها نشان سلامت باشد
و همواری حرارت تب اندر همه تن نشان سلامت

نشان

باشد از بهر آنکه معلوم گردد که اندر احشا
آماس نیست. و اندر تب مطبقه نافض بروز
بحران نشان پاک شدن عروق باشد از
عفونت. و اندر تب صفرایی بثرهایی که
آنرا ابتجاله گویند نشان خیر باشد. و اندر
تبهای گرم رعاف و قی و اسهال و ادرار بول
و عرق اندر روز بحران نشان سلامت باشد
و اندر همه بیماریها شهوت طعام نشان آن
معده باشد و سلامت جگر و دیگر احشا

باب پنجم

اندر علتهایی که بعلت دیگر زایل شود. هرگاه که
خداوند تب گرم راگوش گر شود پس اسهال
صفرایی اتفاق افتد کری زایل شود. و همچنین

اندر علتهای که بعلت دیگر زایل شود

درد چشم با سهال صفرایی زایل شود. و ممکن
بود که خداوند اسهال صفرایی راگوش گر شود
و اسهال باز ایستد از بهر آنکه مادهٔ صفرا روی
ببالا نهد. و اگر خداوند استسقا را اسهال بلغمی اتفاق
افتد یا رطوبتی آبناک علت بدان زایل شود
و اگر خداوند تشنج بلغمی را تب آید بحرارت تب
آن بگدازد و تشنج زایل شود. و صرع بتب ربع
زایل شود یا سهله شود. و سوء المزاج سرد که اندر
معده و امعا باشد هم بتب زایل شود. و اگر خداوند
ذات الریه بر پای جراحتی بر آید و آنچه بسرفه
بر آید نشان نضج دارد نشان آن بود که مادّه
اشتعال کرده و طبیعت آنرا باطراف دفع کند
و همچنین اگر خداوند ذات الریه را اندر بن گوش

باحوالی سینه و سر پهلوها ریشها پدید آید نشان
بحران اشتغال باشد و امید سلامت لیکن
آن ریشها بسبب بدی ماده ناصور کردد و اکر
خداوند مالیخولیا و سرسام را بواسیر پدید آید
بحران اشتغال باشد و علت بدان زایل شود
و من دیدم که خداوند مالیخولیا را بر پای ریشه
بر آمد و مالیخولیا بدان زایل شد و اکر خداوند
خناق و ذبحه را بر سینه آماسی و ریشی پدید آید
بحران اشتغال باشد و طبیعت ماده را بطاهر
دفع کند و همچنین اکر بطاهر دردهان و زبان آماس
پدید آید نشان اشتغال باشد و اکر خداوند سرفه
کهن را در خایه آماس پدید آید سرفه بدان زایل شود
از بهر آنکه اندامها دم زدن را باندامهای تناسل

علق

مشارکت است اکر خداوند داء الثعلب را
دوالی پدید آید داء الثعلب زایل شود از بهر آنکه
ماده اشتغال کرده باشد و همچنین اکر خداوند درد
کرده و درد اندامها و نقرس را دوالی پدید آید
ماده اشتغال کرده باشد و علت زایل شود و اکر
خداوند فواق را امتلای عطسه پدید آید فواق
بدان زایل شود بتوفیق الله عز و جل

بدان

باب ششم

اندر علتها که اندر تن مردم پدید آید و آن نشان
بود بر بیماریی که خواهد بود هرکاه که اندر چشم
وروی اختلاج بسیار افتد بیم لقوه بود و هرکاه که
در عضو دیکر بود بیم بود که تشنج افتد در آن عضو
و هرکاه که چشم و روی سرخ شود و آب از چشم

بسیار رود و روشنایی افتاب نخواهد که بیند
و از دیدن آن خیره گی یابد بیم سرسام بود و
سرگشتن پیوسته و کابوس بسیار مقدمهٔ صرع
بود. اندوه و ناخوشدلی پیوسته بی سببی مقدمهٔ
مالیخولیا بود. دیدن خیال چون پشه پیش چشم
یا چون دودی مقدمهٔ آب باشد. درد شقیقه
صعب و درد سر پیوسته بیم کنند بود بعلت
انتشار یا آب. وکسلا و کندی حاستها و اختلاج
همه اندامها که پیوسته بود مقدمهٔ سکته باشد. زکام
و نزله بسیار بیم کنند بود بعلت سل و ذات الریه
عرق آمدن بسیار از همه تن یا نشان امتلا باشد
یا نشان رقیق شدن اخلاط و بیم سقوط قوت باشد
عرق آمدن ناخوشبوی نشانی باشد بر تباهی اخلاط

امتلا و سقوط بیم کنند باشد تا بخه خون از گلو برآید
بقی. نقل ناخوشبوی نشان تخمه باشد. بول
ناخوشبوی بیم کنند باشد به تبهاء عفونتی
سقوط شهوت و تکسر و الم و ماندگی نشان امتلا
و مقدمهٔ بیماری بود. سقوط قوت با منش گشتن
و تولد بادها اندر شکم مقدمهٔ قولنج باشد. شهوت
طعام فزون از عادت نشان سوء المزاج سرد
باشد اندر معده با ماده یا بی ماده. سقوط شهوت
و تولد بادها اندر معده نشان گرمی مزاج معده بود
آرزوی ترشیها نشان تولد صفرا باشد اندر معده
آرزوی تیزیها چون خردل و مانند آن نشان ماده
غلیظ باشد اندر معده. سرخی چشم و تیرگی رنگ
روی و تنگی نفس و گرفتگی آواز مقدمهٔ جذام باشد

بسیاری دملها نشان خراجی بزرگ باشد جنبیدن رگی
غدد مقدمه دبیله عظیم باشد. نبض تهبید بسیار
ولازم مقدمه برص باشد خفقان پیوسته مردم
تندرست را بیم کنند باشد بمفاجات و درد
وقت. گرانی و تمددی که اندر جگر باشد و درد سوی
پهلو ها و پشت دارد نشان علتی باشد اندر
جگر. سفیدی سفل و اندکی آن نشان سده باشد
و مقدمه یرقان بود. آماس پشت چشم و پشت دست
و پای نشان ضعیفی جگر و مقدمه استسقا باشد
گرانی و تمدد تهی گاه نشان آفتی باشد اندر گرده
اسهال که مقعد بسوزد بیم کنند سحج امعا باشد
سوزانیدن آب تاختن بیم کنند باشد بدانکه
اندر مثانه ریشی پدید آید خاریدن مقعد آنچه

بسبب کرم خرد بود مقدمه بواسیر باشد

باب هفتم

اندر شناختن وقت مرگ

اندر شناختن وقت مرگ. اندر نوبتها تب
بیماریهای حاده صعب و کشنده آنگاه میرند
در بیماریهای سلیم که بحران نیک نباشد و اندر
بیماریهای محرقه و آنچه بدان ماند با نهتا میرند و
نشان مرگ آن باشد که عقل شوریده شود و
تاسه صعب خیزد یا ضعف و غنودن پدید آید
پس درد سر و تاریک شدن چشم گیرد و دل
درد خیزد و هلاک شود و اندر تبهای بلغمی اندر
اول نوبت تب میرند و نشان مرگ آن باشد
که مدت سرما دراز گردد و گرم نشود و نبض ضعیف
و متفاوت نماید و گرانی و سبات پدید آید و

درین میان هلاک شود و درجمله مرگ اندران سخت
باشد اندر روز و اندر وقت تب که اعراض
تب و بیماری صعبتر باشد اگر اندر ابتداء نوبت
تب باشد. یا اندر تزاید یا اندر انتها. و اگر علامتها
بد نه اندرین وقتها پدید آید که یاد کرده آمد
کمتر باید ترسید و مهتر بیماری که اندر ابتداء است
یا اندر وقت تزاید بمیرد بیشتر اندر بیماریهاء حاد
که سبب آن اماسی باشد اندر اندامهاء درونی
اندرین وقت ماده اندر حرکت آید و روی بدان
موضع نهد و الم زیادت کرده و آسیب بدل باز
باز دهد. یا اندر بیماریی که ماده آن سخت بد باشد
و بسیار باشد و طبیعت از حرکت آن متحیر
شود و حال طبیعت با آن همچون آتش اندک باشد

در زیر هیزم بسیار که فرو میرد یا همچون حال کسی که
ویرا گلو بفشارند و در وقت انتهاء تب نیز
بمیرد و هم بسبب آنکه طبیعت از ماده بهزیمت
شود و بیمار اندر وقت انحطاط نوبت میرد
لیکن بدین وقت جز بسبب قوی که اتفاق افتد
نمیرند چون اسهال قوی یا خشم عظیم درجمله بسبب
نوعی از اعراض نفسانی چون غمی عظیم و خشمی و شادی
عظیم و آنچه بدین ماند یا سببی از انواع دیگر چون
چون طعامی و شرابی بسیار و ناموافق و تخمتی
رنج کنند پس بمیرند و حقیقت آن انحطاط فرود
باشد و راستین نباشد لیکن قوتها ضعیف شده
باشد و حرارت غریزی تحلیل پذیرفته و نبض ضعیف
و آهسته شده بدانکه تب اندر انحطاط است

و نه باشد از بهر آنکه اخلاط را ستدن قوتها
باز نه آرد و حرارت غریزی را فرو زد و بعضی
قویتر شود و بنظام گردد اما اندر آبله قیت
اخلاط بسیار میرند و بیشتری باسهال میرند
و سبب آن بسیاری ماده باشد و تباه شدن
همه اخلاط و انچنان باشد که بعضی بظاهر تن
بیرون آید و بعضی بباطن باز گردد و اسهال تولد
کند و احشامی رنجاند وی کدازد تا هلاک کند
و علامتهای بد اندر بیماریها دیگر اندر چشم و بینی
و گوش و پیشانی و صدغ پدید آید و چشم اندر دور
شود و بینی سرد و باریک شود و باشد که سر بینی
کبود و سیاه شود و گوش مجتمع سرد و متشنج شود
و ناخنان کبود شود و پوست پیشانی کشیده شود

چنانکه پوست چوب تر بگیرند و بر چیزی بپیچید و
بنهند تا خشک شود این همه نشان سرد شدن
خونست و نشان فرو مردن حرارت غریزی
و نارسیدن باطراف و آخر سیاهی چشم سوی بالا
شود و سفیدی پدید آید و از جمله علامتهای بد
آنست که بیمار به پشت باز افتد و دستها
فرو گذارد و به بستر بنشیب فرود آید و دندانها
برهم ساید و صریر کند و بعضی را باشد لب زیرین
برجهد و دندانها که پوشیده بودی پدید آید
چشم گشاده بماند و بعضی باشند که بدست حرکت
کردن گیرند چنانکه کسی مگس پیش چشم می بیند و بعضی
انگشت بر دیوار می مالند چنانکه کسی کاه بیرون کند
این همه علامت بد است و نشان نزدیکی مردنست

بخش دوم از خفی علایی علمی است واین
علم هفت مقاله است در هر مقالتی و
هر بابی نکته که از آن باب مقصود آن نکته
باشد و در بیشترین کتب اگر بجویند نیابند
مقصود اهل این علم از مطالعهٔ کتب این نکته
باشد هر یک بشرحی که بدین کتاب لایق بود
یاد کرده آمده است چنانکه مقصود و مفهوم
گردد و چیزی پوشیده نماند

مقالت نخستین

اندر وصیتهایی که طبیب را گوش بدان باید داشت
در علاج. طبیب که نزدیک بیمار اندر آید
پس از آنکه شرطهای امانت دینی و شفقت
مردمی بجای آورده باشد چشم و گوش
و دست و پای از همه ناپسندیدها نگاه داشته
باشد نخست باید که نوع بیماری و حقیقت آن
بداند بدان طریق که اندر بخش نخستین ازین
کتاب یاد کرده آمده است پس احوال امروز
را احوال روز گذشته بپرسد و بداند که قوت
بیمار امروز همچو دینه هست یا کمتر است یا فزونتر
فردا ایننه را احوال بپرسد اگر هر سه روز همان
باشد حکم کند که بیماری بنهایت رسیده است
اگر هر روز می فزاید گوید هنوز در تزاید است
اگر هر روز می کاهد گوید که بیماری در انحطاط
است و بآخر رسیده است تدبیرها در خور آن احوال
کند چنانکه در بخش نخستین این کتاب یاد کرده آمده است
باید پرسید که بیمار در هیچ عضو المی می یابد

اگر باید معلوم گردد که معظم بیماری دران عضو است
و اندر آغاز تب ماده بران عضو ریخته می شود
آن عضو را قوت دهد بضمادی یا بنطولی موافق
صفت آن ضماد و نطول بگیرند عدس مقشر
و سماق و گلنار و نار پوست و گل سرخ و برگ
مورد برابر و بکوبند و به بپزند و خرقه بدان
تر میکنند و بران عضو می نهند و ثفل آن هم
میکنند. و احوال خواب باز پرسد اگر بیمار را
خواب می آید بداند که بیمار را دماغ بسلامت
و آسایش است و امیدوار است. و اگر خواب
نمی آید حال برخلاف این باشد. و از شهوت
طعام پرسد اگر شهوت برجای باشد داند که
اعضاء غذا بسلامت است امیدواری زیادت

واگرنه بضد این باشد

گردد و جایگاه خواب لایق حال بیمار باید ساخت
و شربت و دارو و خدمتگاران اختیار
کنند چنانکه باید و اندر بیماریهای گرم خانه
خنکتر باید کرد و بیمار را بجامه پوشیده داشتن
تا خنکی هوا و راحت آن بدل میرسد و تن سرد
شود و حرارت باندرون تن باز نگردد اگر
بیمار کودک یا اهل تنعم باشد و یا قوت او ضعیف بود
و چیزی آرزو کند متابعت آرزوهای او باید
کرد از آن نوع یا مانند آن چیزی اندک اندک
بداند که حال قوت اندر بیماری همچون حال
توشه است اندر سفر همچنانکه مسافر توشه نگاه
دارد تا سفر بدان تمام کند طبیب باید که همه عنایت
بنگاه داشتن قوت بیمار کند تا بیماری بدان

بپایان رسد و بدین سبب گاه باشد که
طبیب را حاجت آید که بیمار را چیزی دهد که
داند که سبب بیماری بدان زیادت خواهد شد
لیکن بدان ننگرد بنگاه داشتن قوت مشغول
باشد و این چنین باشد که اندر تب محرقه بیمار را
غشی افتد طبیب اندران حال بحرارت ننگرد
نان بشراب تر کند و بدهد تا قوت باز آید
و همچنین اندر قولنج سرد هرگاه که دردی سخت
بدید آید طبیب داروی خدر کننده دهد تا بیمار
از درد بیخبر شود بدین طریق عارضه قوی را
زایل کنند پس بعلاج واجب باز آیند و آنجا که
قوت قوی باشد و باستفراغ حاجت آید
هیچ توقف نباید کرد و آنجا که قوت ضعیف

باشد نخست بغذا قوت باید داد پس استفراغ
کردن و آنجا که باستفراغ تمام حاجت آید
بیکبار بر طبیعت الحاح نشاید کرد و بتعاریق
استفراغ باید کرد و اگر بیماری خطرناک باشد
و ایمن نتوان بود که قوت پای دارد چندانکه
ماده پخته شود زود استفراغ و علاج قوی باید
کرد و اگر خطرناک نباشد علاج قوی را تاخیر
باید کرد تا نضج بدید آید آنگاه علاج قوی باید کرد
و اندر بیماریهای کهن هرچند روزی در علاج فترتی
باید کرد تا هم قوت نگاه داشته می آید و هم
بیمار از علاج آسایش می یابد و طبیعت از
پس فترت علاج را قابلتر باشد و دارو اثر
کننده تر آید از بهر آنکه در مدت دراز بسبب مداومت

بر علاج طبیعت با دارو خو کرده باشد و
منفعت آن پدید نیاید و هر چند روزی شربتها
اگرچه همه از یکنوع باشد یکی بدیگر بدل باید کرد
تا طبیعت بیک چیز خو کرده نشود و هرگاه که
طبیعت اندر علاج یک راه می سپرد و هیچ
اثر منفعت نمی بیند بضد آن باز باید گشت
و اگر طبیب حقیقت داند که بر صوابست اگرچه اثر
آن دیر ظاهر شود از علاج صواب بر نشاید گشت
و اگر اندر علاج خطایی افتد و از آن خطا اثری
ظاهر شود از آن طریق زود بر باید گشت پیش
از آنکه اثری قوی ظاهر شود و اگر از آن خطا چیزی
ظاهر نشود از آن طریق دور باید بود پیش از آنکه
اثر ظاهر شود و اگر بیمار خفتی یابد بخلاف قیاس

بدان فریفته نباید شد و همچنین اگر بر خلاف
قیاس عارضهٔ هایل پدید آید نباید ترسید که
عارضه زود زایل شود و بیمار قوی ترکیب و تن
آماده از استفراغ بیشتر باید کرد و بیمار نازک
لاغر را علاج بتغییر مزاج باید کرد و استفراغ
کمتر و اندر همه بیماریها خوشدلی بیمار باید جست
و با مراد ایشان بباید ساخت و تدبیر قوت
دل باید کرد و بهر چه ممکن گردد غم و ناخوشی از
دل بیمار دور باید داشت و بعضی را به بشارتها
و امیدها و بعضی را بزر و بجواهر و بپدر و مادر
و غیر آن و بعضی بحضور دوست و مونس او دلخوش
باید کردن تا شاد شود و دل قوی گردد و اندر
گرمای سخت و سرمای سخت هیچ علاج قوی نشاید کرد

وآنجا که باستفراغ و تغیر مزاج حاجت آید و
یک چیز باشد که هر دو معنی را شاید بغنیمت باید
داشت چنانکه اندر تب صفرایی آب الوی سیاه
و طبیب تا تواند که علاج بغذا کند بدارو نشاید
کرد و طبیب تا تواند که یک داروی بسیط یعنی
نا آمیخته علاج کند داروی آمیخته نباید داد و
طبیب را بداروها مجهول که مجهولان و پیرزنان
دارند و حکایت کنند و بکار دارند بکار نشاید
داشت و اعتماد بران نباید کرد والله اعلم

مقالت دوم

اندر علاج بیماریهای اندامها از سر تا پای
و این مقالت پنجه باب است

باب اول

سرسام گرم

90

اندر علاج بیماریها، سر و بیماریها، دماغ سرسام
گرم واین دو نوعست یکی آنکه ماده آن صفرا
خالص باشد و دوم آنکه صفرا با خون آمیخته باشد
و غلبه خون را باشد اما آنکه ماده آن صفرای خالص
باشد این را بلغت یونانی قرانیطس گویند و
بپارسی سرسام خوانند و سام بلغت متقدمان
آماس است یعنی سر آماس و این از بهر آن گفته اند
که این علت آماسی باشد اندر گوهر دماغ یا
اندر غشاء دماغ یا اندر هر دو ولیکن قرانیطس
اندر غشاء دماغ باشد و ترجمه قرانیطس هذیانست
و سبب این علت بسیاری صفرا باشد اندر تن
و بسیاری بخار که بدماغ بر آید علامتها
تب گرم و درد سر و بیخوابی و هذیان و اختلاط

عقل و تشنگی و خشکی دهن و تلخی وی و در
و زردی زبان **علاج** صندل سفید و اندکی گلاب کافور با
سوده و سرکه بر سر چکانیده می بویانند و خرقهٔ
کتان بدان تر میکنند و بر پیشانی و صدغ او می نهند
و پای را در آب گرم با طبیخ بنفشه و بابونه می مالند
و می شویند و طبع را بحقنهٔ نرم یا بشیافی که از شکر و
بنفشه و سقمونیا سازند فرود آرند **صفت حقنهٔ نرم**
بگیرند بنفشه ده درم نیلوفر ده درم عناب بیست عدد
سپستان چهل عدد بابونه ده درم همه در یکمن آب
بپزند تا دو بهره برود و بپالایند و هفت درم
روغن گل یا روغن بنفشه و یک اوقیه شکر سرخ
اندر پنجاه مثقال ازین مطبوخ کنند و حقنه کنند
و اگر از حقنه و شیاف مانعی باشد ماء الرمانین و شیر خشت

دهند با طبیخ تمر هندی و شیر خشت و شرب دو
درم اسبغول اندر جلاب خام و آب انار ترش
میدهند و هوای خانه خوش باید و اندر
تاریکی و روشنی معتدل باید و دیوار خانه
ساده باید نقش و صورت و کتابت هیچ نباید
کرد و نزدیک بیمار برگ بید شسته و نیلوفر و
میوهای خوشبوی و خنک باید و شربت از
صندل جهت تسکین حرارت آب تخم خرفه و شراب غوره
و شراب ریباس و شراب حماض ترنج و شراب
زرشک و آب کدو و آب غوره آمیخته اندکی
شکر بر نهند و از جهت نرم داشتن طبع شراب
آلو و شراب خرما هندی و شراب بنفشه و آب
خربزهٔ هندی و آب میوها و اگر حرارت سینه اندا

پس از آنکه استفراغ کرده باشد قرص کافور
دهند و هر روز که تب زایل شود پای از
بن ران تا شتالنگ به بندند چنانکه از رنج
بستن اندکی آگاه باشد و یکزمان اندر آب گرم
نهند و بمالند پس بگشایند و بستن از بن ران
آغاز کند و گشادن از سوی شتالنگ و مرد
از جهت نرم داشتن طبع از عدس و آلوی سیاه
و زردآلو و خرما هندی و از ماش مقشر و اسفناج
و کشک جو همه بشیرهٔ مغز بادام و مسکه سازند
و اندر ترشیها برگ چغندر در افکنند و بشکر چاشنی
دهند و از جهت باز ایستادن طبع آب انار
و ناردان و زرشک و آب سیب ترش و آب
آبی ترش و آب غوره همه بشیرهٔ مغز بادام

بریان کرده بزنند و اگر اندر سر مزوری دو
درمسنگ تخم خشخاش کوفته در افکند صواب
باشد و از جهت تسکین صفرا و خون طفیل از
عدس مقشر و زیره با عناب در وی پخته خورند
و اگر حاجت باشد که طبع فرو بندد قرص طباشیر
دهند صفت قرص طباشیر طباشیر و گل سرخ
و سماق پاک کرده و زرشک از هر یک پنج درم
تخم حماض و تخم خرفه از هر یک ده درم صمغ عربی
و گل ارمنی و نشاسته بریان کرده از هر یک دو درم
با شراب آبی یا پیت جو سرسام خونی
این علت را بلغت یونانی فلغمونی گویند
علامتها سرخی زبان و رگها ممتلی و تب گرم
لازم و گرانی سر و درشتی زبان و نبض

سرسام خونی

سریع وصلب وباشد که زبان بگیرد ودرو شنای
نخواهد **علاج** فرق میان این علاج وعلاج
قرانیطس آنست که این علت را نخست فصد
کند یا حجامت ودیگر علاجها که بدان نزدیک
باشد ونیز باشد که بحقنهٔ تیز وقوی تر یا مسهلی قوی تر
حاجت آید **سرسام سرد** این علت را لیثرغس
گویند ومادهٔ او بخاری باشد که از بلغم عفن بدماغ
براید وسبب آن تخمه وبسیار خوردن طعامهای
سرد وتر باشد چون ماهی تازه وگوشت گاو
باقلی وپیاز پخته وخام ومیوهای تر وفقاع
ومستی متواتر **علامتها** غلبه خواب وفراموشکاری
وصداع نرم وتب آهسته ونبض متفاوت وبطی
وبول غلیظ وخام وسفید وبسیاری آب دهن

سرسام سرد

علاج نخست بحقنه تیز یا شیاف تیز پس قی
کردن پس ایارج فیقرا با شحم حنظل مرکب کرده
اندر مطبوخ افتیمون دادن پس هر بامداد کلنگبین
وانیسون رومی دادن و مفاصل بروغن قسط
ومانند آن مالیدن واگر تب آید کشکاب
دادن که دروی پودنهٔ کوهی وزوفاء خشک
وتخم کرفس وبادیان وصعتر ومانند آن دروی
پخته باشند واگر تب گرم تر باشد بادیان تر
وبرگ کرفس وقدری نخود اندروی بپزند.
صفت حقنهٔ تیز بگیرند شحم حنظل وافتیمون از
هر یک یک مشت بسفایج نیم کوفته دو مشت
پودنهٔ کوهی یک مشت بپزند چنانکه رسم است
وبپالایند ودو درم بوره اندر ده درم آنکا

حل کند و ده درم روغن زیت و ده درم
پاپید برافکند و بکار دارد و شیاف از ترف
تراشیده یا از صابون یا از شحم حنظل و بوره و
بوره و نمک و پاپید سرشته بنهند و پس
از آنکه همه استفراغها کرده باشد بخار سرکه که پودنه
و حاشا در وی پخته باشد به بینی او رسانند
و بداروها لطیف کنند غرغره فرمایند و پلپل
و جندبیدستر می بویانند تا عطسه آرد و هیچ وقت
نگذارند که در خواب غرق شود و فلافلی و بنجرنیا
و مانند آن میدهند و اگر دراز گردد دو دانگ
جندبیدستر با انگبین سرشته بدهند و ضمادی از جند
بیدستر و سعتر و پودنه کوهی و حاشا بسرکه عنصل سرشته
بر سر او نهند و نطولی از بابونه و پودنه و حاشا

مالیخولیا

و تمام و مرزنجوش و شبت بکار دارند و
موی سر مردم سوخته و با سرکه سرشته بر سر و
پیشانی مالند سود دارد مالیخولیا علتی سودایی
است و از بهر آنکه گوهر دماغ تاریکست و گوهر
روح نفسانی که اندر دماغ است روشن و شفافست
و سودا خلطی تیره و تاریکست هرگاه که بخار سودا
بدماغ بر آید مزاج دماغ بگردد و آن بخارها
روح نفسانی بیامیزد و روح تاریک و تیره شود
و از بهر آنکه مردم از هیچ چیز چنان ترسان نباشد
که از تاریکی و از هیچ چیز چنان شادمان و ایمن
نباشد که از روشنایی بسبب آنکه در تاریکی
نیک و بد را و دوست و دشمن را نتوان دید و
نتوان شناخت. و اندر روشنایی بتوان دید و

بتوان شناخت بدین سبب و دم همیشه از تاریکی
بترسد و بگریزد پس بضرورت کسی را که تاریکی
اندرون دماغ او باشد ترسانتر باشد از بهر آنکه
از تاریکی بیرون بتوان گریخت واز خویشتن
و تاریکی دماغ نتوان گریخت خداوندان این
علت همیشه گرفته باشند و تنگدل و بدگمان و از
بهر آنکه مادهٔ سودا غلیظ است و سرد و خشک و
فعل سردی و خشکی قبضست خداوندان این علت
گرفته و تنگدل باشند از بهر آنکه مادهٔ سودا غلیظ است
و مزاج او سرد و خشک و چیزهای خشک و غلیظ نقش
که بگیرد نگاه دارد و در وی بماند همچنان هر خیالی
و صورتی که خداوند این علت را افتد بدشواری از
وی زایل شود و این علت بمشارکت معده و سپرز

وترسان

بسیار افتد و هرگاه که علت بمشارکت معده
باشد خداوند علت از قی کردن راحت یابد
و آنرا مالیخولیاء مراقی گویند و سبب آن بسیاری
سودا باشد که هرگاه و هر روز از سپرز بمعده براید
و در هضم معده تقصیری باشد پس بسبب آن
تقصیر بادها اندر معده تولد کند و معده منتفخ
شود و بر طعام مشتمل نتواند گشت و قوت دافعه
بدان سبب کار خود تمام نتواند کرد و بیشتری از آن
سودا اندر معده بماند و گرم شود و بخار آن
بدماغ برآید **علامتها** خداوند این علت بسیار
موی و سطبر موی باشد و لون او سبزگونه باشد
و باشد که سخت سرخ باشد یا اسمر و کتف او
قوی تر از اندامها فرو سوی باشد از بهر آنکه

اندر تن وی بادها بسیار تولد کند و باد فوت
سوی بالا کند و حرکتها چشم ایشان پیوسته باشد
چنانکه پلک چشم پیوسته برهم میزند و سخن بسیار
بشتاب و نامبین گوید و جگر او گرم باشد و
بدان سبب سودای سوخته در تن او بیشتر تولد
کند و دماغ او تر باشد و بدان سبب زبون و
پذیرنده بخارها باشد و اندر احشا او بادها
فراق بسیار باشد و بدان سبب شبق بر و غالب باشد
و بعضی را بسبب تقصیر هضم لعاب از دهان میرود
علاج اندرین علت استفراغ بسیار باید
کرد و پیش از استفراغ شربتها و غذاها لطیف و
خنک باید داد و گرمابه و آبزن بکار باید داشت
و آسایش فرمودن و اگر علت دماغی باشد

یعنی مبدا علت از دماغ باشد رگ صافن
بگشاید تا ماده از دماغ فرو آرد و اگر مراقی باشد
رگ باسلیق باید زد یا اسیلم و اگر معده ضعیف
باشد در فصد توقف باید کرد و آنرا که فصد کنند
اگر خون سیاه باشد چندانکه حاجت باشد بیرون کنند
و اگر سیاه نباشد نشان آن باشد که هنوز
ماده اندر دماغ و اندر همه تن پراکنده نیست
رگ پیشانی زدن صوابتر باشد و داروی مسهل
نخست ایارج فیقرا دهند و غاریقون و افتیمون
و شحم حنظل با وی ترکیب کرده پس مطبوخ افتیمون
دهند و حب اسطوخودوس و ایارج لوغاذیا و هر
روزی یا هر سه روز معجون نجاح اندر مطبوخ افتیمون
یا مطبوخ افتیمون میدهند و نیز بکار برند غاریقون

نیم درم یا بیشتر و نمک نفطی نیم درم تا پنج
درم بکوبند و به بیزند و بسرشند و بدهند
افتیمون کوفته با مویز دانه بیرون کرده بسرشند
و هر بامداد مقدار پنج درم تا ده درم بدهند و
افتیمون کوفته هفت درم با سکنجبین سرشته سود
دارد و دلرا بشراب لسان الثور و بمفرح قوت
دهد و اگر مزاج سرد باشد دواء المسک و مثرودیطوس
و تریاق بزرگ دهند نافع باشد صفت مفرح
بگیرند بادرنجبویه و پوست ترنج و نارمشک و
بهمنین سرخ و سفید و درونج و زرنباد و قرنفل
و مصطکی و قرفه و جوزبوا و قاقله کبار و زعفران
و تخم بادروج و تخم فرنجمشک از هر یکی دو درم مشک
تبتی دانگی و سونی هلیله کابلی چهل درم شیر آمله

شصت درم هلیله و امله را در مقدار دو من
اب بپزند تا به نیمه باز آید بپالایند و انگبین
برافکنند و بقوام آرند و داروها بدان بسرشند
شربتی دو درم میخورند و اگر ماده صفرایی باشد
گرمابه و آبزن بکار دارند و استفراغ باید کرد
بماء الجبن و ماء الجبن سکنجبین افتیمونی باید ساخت
و اندر میانه روزها ایارج فیقرا با سقمونیا مرکب
می باید داد و یا اطریفل کوچک با ایارج فیقرا
سود دارد بگیرند اطریفل چهار درم افتیمون دو درم
ایارج یکدرم همه بسرشند و بدهند و اگر معده ضعیف
شد گلشکر با عود و با مصطکی دهند علاج دیوانگی
هم ازین نوع باید و اگر خواهی را روغن بنفشه با شیر
دختران آمیخته بر سر می نهند و طبیخ بنفشه و نیلوفر

وروغن کدو

سبات

و برگ عنب الثعلب و برگ بید و کوک و حشیش
و بابونج و کشک جو و تراشهٔ کدوی تر بر سر می
نهند و شراب خشخاش میدهند **سبات** این
علتیست که بیمار همچون خفته باشد **علامتها** اگر
بیدار کنند و زود بیدار شود از بخارهای گرم و تر
باشد و اگر دیر بیدار شود سبب آن رطوبت
غلیظ باشد اندر مقدمهٔ دماغ **علاج** اما آنکه
زود بیدار شود ایارج فیقرا و اطریفل کشنیزی دهند
و اطراف به بندند و می مالند و طبیخ بابونه می بویانند
و سرکه و روغن گل می بویانند و اگر دیر بیدار حقنهٔ
تیز نخست استفراغ کنند پس با ایارج فیقرا و غاریقون
و شحم حنظل و نمک ترکیب کنند و بر سبیل شیاف بر
نهند و بامداد مطبوخ افتیمون یا معجون نجاح دهند

نسیان

و هر بامداد بسرکه اسقیل غرغره فرمایند و لعوق
اسقیل میدهند و نطولی از بابونه و اکلیل الملک و
سداب و مرزنجوش و نعناع و سعتر و برگ مورد
بجوشانند و آبش بر سر می چکانند و فرفیون و
جند بیدستر و روغن سداب سوده بر صدغ و پیش
سر طلی میکنند **نسیان** علاج نسیان بعلاج سبات
نزدیک باشد غرغره بخردل و مویزج و عاقرقرحا
و پوست بیخ کبر کوفته و بیخته و با انگبین سرشته
سود دارد و ایارج فیقرا با سکنجبین عنصلی سود دارد
و وج پرورده و زنجبیل پرورده و معجون لبان
بالتزام بکار داشتن سود دارد **صفت معجون لبان**
کندر وج سعد دارفلفل زنجبیل از هر یکی دو جزو
روغن گاو دوازده جزو انگبین سی جزو داروها را

کوفته وبیخته بروغن حب کند وبانگبین بسرشند
ودر خمره کنند وچهل روز اندر میان جو پنهان
کنند وبکار دارند شربتی دو درم **سکته** سکته
این علتی است که ناگاه افتد ویکبار راه برآمدن
قوت روح حیوانی از دل بسوی دماغ وراه
بسته فروآمدن قوت نفسانی از دماغ بهمه اندامها
شود وهمه اندامها یکبار از کار بماند وحسها باطل
شود وحرکت دم زدن وهیچ حرکت دیگر نماند
وسبب آن خلطی لزج باشد که اندر تجاویف و
منفذهای دماغ وبسیار باشد که سبب سکته
غلبهٔ خون باشد چنانکه همه رگها وشریانها وتجویفها
دل ودماغ پر شود وشریانها بسبب پری حرکت
نتواند کردن سکته فروگیرد وبعضی طبیبان این

نوع را خناق قلبی گویند **علامتها** گرانی سر ودوار
وطنین ودوی وکسلانی اندر حرکتها وتاریکی
چشم واختلاج همه اندامها ودرهم سودن دندانها
در خواب وامتلاء رگهاء گردن وسرد شدن
دست وپای واین همه مقدمات سکته باشد
وکفک اندر سکته نشان زیادت شدن علت
ونشان دشواری دم زدن باشد ونشان سهلی
علت آسانی دم زدن باشد اگر دم زدن بی نظام
باشد نشان صعبی علت باشد وآنجا که شبهت افتد
که سکته گرفته است یا مرده بل که چشم باز کند اگر
مرده باشد حدقه ناپیدا باشد واگر سکته باشد
حدقه پیدا باشد **علاج** نخست پر مرغ چرب کنند
بروغن سوسن یا بروغن یاسمین یا بروغن دیگر

یا با ایارج فیقرا آلوده کنند و بحلق او فرو کنند
باشد که قی آید پس حقنهٔ تیز بکار دارند و
مهرهای گردن و پشت او بروغن فرفیون گرم
کرده بمالند و تریاق بزرگ یا مثرودیطوس یا
سجرینا یا اثرو یا حلتیت یکمثقال یا جندبیدستر
و سکبینج اندر ماء العسل حل کنند و بحلق او فرو کنند
و موی سر او بسترند و خردل و جندبیدستر با سرکه
گرم کرده بسایند و بر سر او طلی کنند و سداب و مرزنگوش
و جندبیدستر می بویانند و زهرهٔ کلنگ با آب مرزنگوش
اندر بینی چکانند جبابسه و قرنفل و خیربوا و کوز
بوا و وج همه کوفته و گرم کرده اندر خرقه کنند
و بر سر او نهند و نمک سوده و گرم کرده اندر خرقه
کنند و بر سر و فرق او نهند سود دارد و آرد سپوس ا بجنها

گرمابه خشک و اندر آب گوگرد نشاندن سود
دارد و هرگاه که سکته بگشاید جبت و چهار روز
همین علاج میکنند و طعام نخوداب و شوربای
بنجشک و کبوتر بچه دهند با سعتر و دارچینی و مری
با مداو ماء الاصول دهند با روغن بید انجیر یا
با روغن بادام تلخ و سر حقنه ایارج فیقرا دهند
با شحم حنظل و نمک و افتیمون و غاریقون

صرع

صرع این علتیست که در آن حال اندامهاء مردم بر
هیأت خویش نماند و افعال اندامها و حرکت
و حس بی نظام شود و سبب این سدهٔ باشد
ناتمام اندر منفذهاء جزو مقدم دماغ و بدان سبب
تشنج پدید آید و اگر سده تمام بودی سکته بودی
و حس و حرکت همه باطل شدی و اگر سده نبودی

افعال اندامها و حس و حرکت اندامها بی نظام
نگشتی و سبب تشنج آنست که دماغ از بخار و
کیفیت ناخوش که بدو رسد گریز جوید و خویشتن
بدان سبب فراهم کشد همچنانکه معده طعام ناپسندیده
را خواهد که از خویشتن دفع کند خویشتن را
فراهم آرد فواق و تهوع کند دماغ نیز هرگاه که
کیفیت ناخوش بدو رسد خویشتن فراهم گرد و بدان
سبب اندر عصبها و عضلها چشم و روی و دیگر اندامها
حرکتی مختلف و مضطرب پدید آید و تشنج کند و از بهر
این گفته اند که صرع مر دماغ را بجای فواق است
معده را چون معلوم شد که صرع تشنج است که نخست
اندر دماغ افتد و بدان ماند که عطسه صرع کوچک است
و صرع عطسه بزرگ لیکن دفع عطسه بسوی بینی

باشد از بهر آنکه قوت قوی باشد و ماده اندک
و لطیف بود و دفع صرع بسبب بسیاری ماده و
ضعیف قوت همه جوانب باز دهد و تا بخاری و
کیفیتی بد و ناخوش بدماغ نرسد صرع نیفتد و اگر
آن بخار پیوسته اندر دماغ بودی صرع لازم
بودی دمی ببینیم که ناگاه پدید آید و زود زایل
می شود از اینجا بدانیم که آن بخار پیوسته اندر
دماغ نیست از بهر آنکه هر عارضه که یکبار پدید آید
و زود زایل شود سبب آن ثابت و متمکن نباشد
پس معلوم شد که سبب صرع ناگاه بدماغ میرسد
و مدد آن زود گسسته می شود و این سبب اندر
عضو دیگرست و از آن عضو بدماغ میرسد
و بیشترین اندر معده باشد و اندر سپرز و اندر

اطراف وبعضی را باشد که صرع بی تشنج
باشد از بهر آنکه ماده رقیق واندک باشد
وسخت بد نباشد بدان سبب که تشنج نکند **علامتها**
زبان مصروع زرد باشد ورگهای زیر زبان او
سبز باشد واز چیزهایی که موجب خشم باشد
خشم صعب گیرد واز اعراض مالیخولیا ونفخ خالی نباشد
علاج اولا مصروع را خویشتن از سرما و گرما نگاه
می باید داشت وبر کنار آب وبر کوه بلند نشاید
نشست وجماع ومستی واندر گرمابه دیر ماندن نشاید
واز جای بلند فرو نگریدن واسب تاختن ونظاره
هرچه چشم را خیره کند وطعامهای غلیظ وشیرینی بسیار
زیان دارد وکرفس صرع را بجنباند وگوشت نیز
بسیار خوردن هم باشد که صرع آرد ودبیل وخردل

ومانند آن زیان دارد وجز گوشت تذرو ودراج
وتیهو وگنجشک وسرخی گوشت بره وقلیه خشک و
مرغ بریان کرده واسپیدباها با نخود ودارچینی
وگشنیز خشک ودیگر هرچه هست همه زیان دارد
وداروهای گرم اندک اندک وبتدریج باید داد
واندر حال صرع اندامهای مصروع راست و
سخت بگیرند ونگاه دارند ودماغ او گرم کنند
چنانکه اندر علاج سکته گفته آمده است تا زود بهوش
آید وچند بید ستر با حلتیت در ماء العسل بگدازند
ودر حلق او فرو ریزند وهر دو شب یا هر سه شب
نیم مثقال ایارج فیقرا بدهند واستفراغ بحب
قوقایا وحب اصطمخیقون وایارج لوغاذیا ومطبوخ
افتیمون کنند وتغیر مزاج به تریاق اربعه ومعجون

سیسالیوس و مثرودیطوس و تریاق بزرگ
کنند، و اگر دو دانگ شحم حنظل با مثرودیطوس
ترکیب کنند صواب باشد، و سلیثا با آب مرزنگوش
در بینی چکانند سود دارد و اگر صرع معدی باشد
قی فرمایند و ایارج فیقرا و پوسته دهند و این
ضماد بر معده می نهند صفت ضماد بگیرند گل سرخ
و سنبل و مصطکی و قشور کندر کوفته و بیخته بشراب
مسکر بسرشند و بر معده می نهند اگر بخار از اطراف
بر می آید بگیرند پلپل و فرفیون و خردل و عسل بلادر
همه بسرشند و بران موضع نهند تا ریش کند
صفت معجون سیسالیوس بگیرند سیسالیوس و
عاقرقرحا و اسطوخودوس از هر یکی ده درم غاریقون
پنج درم قردمانا و حلتیت و زراوند مدحرج از هر یکی

دو درم و نیم همه بکوبند و بپزند و در سکنجبین
که از آب عنصل و انگبین کرده باشند بسرشند
فالج
هر بامداد یک درم یا یک مثقال بدهند فالج این
تازی است و در لغت تازی فالج حالی باشد
که در نیمه یک چیز پدید آید و حال این نیم از حال
دیگر نیم جدا کرده و نام این علت ازین معنی
گرفته اند و بدین نام سستی یک نیمه تن خواهند
علامتها نبض ضعیف و بطی و متفاوت باشد
و دلیل اندر بیشتر حالها سپید باشد و سرخ نیز
باشد و سبب سرخی یا ضعیفی جگر باشد یا ضعیفی
گرده یا دردی سخت یا آماسی و هرگاه که عضو مفلوج
برنگ خود باشد و لاغر و کوچک نباشد امید داروا
باید بود و هرگاه برخلاف این باشد نشان ضعیفی

علت باشد و ناپذیرفتن علاج **علاج**
اولا تا چهار روز یا هفت روز بگذرد و هیچ علاج
قوی نشاید کرد. و اگر علت سخت قوی باشد
تا چهار روز. لیکن حقنه سخت تیز کنند روا باشد
و ماء الاصول که سخت قوی نباشد و سکنجبین
عنصلی با اندکی زوفاء خشک صواب باشد
و از پس چهار روز ایارج فیقرا و از پس یک هفته
ایارج با غاریقون و شحم حنظل و نمک هندی و سنا
پس استفراغ قوی بحب قربیون و حب شیطرج و
حب قوقایا یا ایارج فیقرا مرکب باید کرد
بطبیخ افتیمون و از پس استفراغ ماء الاصول
قوی باید دادن. و انگزد در ماء الاصول حل کرده
دادن صواب باشد. و غذا نان با ماء العسل وطبیخ

وطبیخ گندم با نگبین دادن اگر قوت قوی باشد
و اگر ضعیف باشد گنجشک بریان و دراج و
مانند آن دادن. و قی کردن سخت سودمند بود
و اگر فصل سال و عمر و مزاج بیمار مساعد باشد
آغاز علاج بفصد باید کرد از بهر آنکه مرکب همه
اخلاط است. و اگر ماده بلغمی باشد نخست یک
شربت سجزنیا با مثرودیطوس یا تریاق بزرگ
یا انقردیا یا یکمثقال سکنگبین با جاوشیر یا حلتیت
اندر ماء العسل بدهند پس از یک ساعت فصد کنند
و بعضی اطبا فرموده اند که هر روز یکمثقال ایارج
فیقرا و نیم مثقال بلیل ترکیب کرده بی عسل باید
داد تا در معده دیر بماند و آثار آن قویتر باشد
و بعضی فرموده اند که ایارج فیقرا و جندبیدستر

لقوه

نیم‌نیم می باید داد از یکدرم تا پنج درم **لقوه**
این علتیست که اندر عضلهای چشم و روی پدید
اید و چشم و ابرو و لب و پوست پیشانی از هیات
خود بگردد و کور شود **علامتها** خداوند این علت
آب از دهن راست نتواند انداخت و باد
راست نتواند دمید و اگر سبب لقوه تشنج
باشد حاستها درست باشد و پوست و عضله روی
سخت و طرنجیده باشد و اگر سبب استرخا باشد
حاستها با خلل باشد و پوست و عضلها روی نرم
باشد و غشاء کام فرو آویخته باشد و پلک چشم
فرو سو فرو آمده باشد **علاج** احتیاط آنست که
تا چهار روز یا تا هفته نگذرد علاج نکنند لیکن
اگر طبع خشک باشد روز دوم حقنه معتدل فرو دارد

و اگر با لقوه علامتها فالج یا علامتهاء سکته
باشد در حال بحقنه تیز یا بمسهل قوی استفراغ کنند
و تا یک هفته نگذرد و استفراغ قوی کرده نشود
جز بغرغره و عطسه علاج نشاید کرد و آنرا که علامت
فالج نباشد پس از چهار روز ایارج فیقرا دهند
و از پس یکهفته بحقنه تیز استفراغ کنند یا حب
قوقایا یا ایارج فیقرا دهند و گوشت روباه یا
گوشت کفتار یا گوشت گورخر بپزند و بکوبند
و بر سر و پس گردن ضماد کنند با روغن زیت و یا
روغن آبی و بودنه و زوفاء خشک و حاشا و سعتر
اندر سرکه بپزند و روی مهرهای گردن بآن مالند
و خردل بسرکه سوده بر صدغ و رخ مالیدن سود دارد
و پوسته جوز بوا در دهان دارد و کندر و قرنفل

می خایند و زهره کلنگ با شیر زنان در بینی
چکانیدن و عصارهٔ چغندر و عصارهٔ مرزنگوش
در چکانند سود دارد و بگیرند بوره سه درم
نوشادر یکدرم پوست بیخ کبر پنج درم بکوبند
و با سکنجبین غرغره کنند و تا چهل روز نگذرد هیچ داروی
در بینی نشاید چکانید دوار سرگشتن را تازی
دوار گویند و سدر نیز گویند و آن علتیست که
چون مردم بر پای خیزد چشم تاریک و سیاه
شود و بیم باشد که بیفتد و چنان نماید که جهان گرد
وی میگردد و سبب خاصه تر بدین خلطی باشد
اندر تجویف دماغ و بهر حرکتی بخاری از آن خلط
بر خیزد و اندر منفذهای دماغ بگردد و بسیار باشد
که خلط اندر معده باشد یا اندر رحم یا اندر گرده

دوار

و مثانه و بسبب مشارکت بدماغ برآید علامت
اگر ماده اندر تجویف دماغ باشد دوار لازم
باشد و اگر از عضو دیگر بر می آید نخست نشان
او از آن عضو پدید آید پس دوار حادث گردد
علاج اگر ماده اندر دماغ باشد حب صبر و ایارج
فیقرا و حب قوقایا و حب اصطمیخیقون دهند و اگر
بمشارکت معده باشد قی فرمایند و از پس قی
معده را با طریفل کوچک و مصطکی و عود قوت
دهند پس غرغره فرمایند و عطسه نیز و اندر طعام
گشنیز خشک بکار دارند و اگر ماده صفرائی باشد
معده را از پس قی بشراب غوره و شراب لیمو
و مانند آن قوت دهند و اگر دماغ سخت ضعیف شده
باشد او را شبانگاه پست جو با اندکی گشنیز خشک بریان

وکلشکر

کرده با شکر بیامیزند ولختی روغن گل یا
روغن بنفشه برچکانند و بدهند و از میوه‌ها
سیب و آبی وامرود بکار دارند موافق باشد
کابوس
کابوس علتیست که چون مردم در خواب شوند
پندارند که چیزی گران بر سینهٔ اوست و اورا
می فشارد و نفس او تنگ می شود و آواز نتواند
داد و نتواند جنبیدن و این علت از خون بسیار
افتد و مقدمهٔ صرع باشد یا مقدمهٔ سکته علاج
اگر خون غلبه دارد نخست رگ صافن باید زد
و پس استفراغ کردن بایارج فیقرا و شحم حنظل
و غاریقون مرکب یا حب اصطمخیقون یا بایارج
لوغاذیا و طبیخ افتیمون و غذا هرچه لطیفتر و اندکتر
تشنج وکزاز
تشنج وکزاز تشنج سه نوع است یکی آنکه عصب

عضلهٔ عضوی ممتلی گردد و عصبها بهم باز آید
و کوتاه شود و پهنای آن زیادت شود و بدان
سبب آن عضو را دراز نتواند کرد دوم آنکه
عصبها و عضلها از رطوبت اصلی خالی شود بسبب
استفراغها و تحلیلی که پیش ازان بوده باشد
و آنرا تشنج خشک گویند سوم در باب صرع
گفته آمده است علامتها تشنج امتلایی یکبار
افتد و تشنج خشک اندک اندک و از پس استفراغها
بسیار افتد علاج اما علاج تشنج امتلایی همچون
علاج فالج است بروغن قسط و روغن سداب
مالیدن و تکمید کردن بنمک سوده و نرار سپند
و اندر طبیخ بابونه و شبث و سعتر و پودنه دشتی
و اکلیل الملک نشاندن و بخار شراب که بر سنگ گرم

چکانند به بینی او رسانیدن وبگیرند روغن
زیت کهن یک رطل بغدادی موم یک اوقیه
بگدازد و یک اوقیه یا بیشتر فربیون سوده
براُفکند وبسرشد وطلی کند پس از آنکه بخار شراب
بدو رسانیده باشد از سنگ گرم و تشنج خشک را
اندر طبیخ سرکه و بنفشه وخطمی و برگ چغندر و برگ
کوک و برگ کدو نشانند و مهرهای گردن و پشت
بروغن بنفشه و بروغن کدو چرب دارند و بنفشه
وخطمی کوفته و بیخته اندر موم روغن سرشته بر
گردن او می مالند نیم گرم. و روغن کدو اندر بینی
می چکانند و کشکاب دهند با روغن بادام و شکر
و شیر خر با روغن بادام و شکر و آب انار شیرین
با روغن بادام شیرین و شکر و شوربا به مرغ فربه

علاج کزاز همچون علاج تشنج خشک باشد
خدر
خدر خفتن وگران شدن دست و پای تبازی
خدر گویند پیرا افتد و کسانی را که آب سرد
بسیار خورند و مقدمهٔ فالج باشد علاج قی کردن
وحقنهٔ تیز بکار داشتن و بداروی مسهل استفراغ
کردن و ماء الاصول با روغن بادام تلخ بکار داشتن
رعشه
و بر طریق علاج فالج رفتن رعشه لرزیدن دست
و پای را رعشه گویند پیرا افتد و کسانی را که
آب سرد بسیار خورد و کسانی که شراب بسیار خورند
علاج همچون علاج فالج باشد و باز ایستادن از
شراب و روغن گل با روغن مورد بر سر نهادن
صداع و شقیقهٔ گرم
با اندکی سرکه صداع و شقیقهٔ گرم علاج این
از علاج سرسام گرم گیرند بقدر حاجت

صداع وشقیقه سرد

صداع وشقیقه سرد علاج این همچون علاج
سرسام سرد وسبات باشد هر دو باب تأمل کنند

باب دوم

رمد

اندر بیماریهاء چشم رمد آماسی باشد گرم اندر
طبقهٔ ملتحمه لیکن از بهر آنکه این آماس از درد
وگرانی وخلیدن خالی نباشد همه انواع درد
چشم را رمد گویند وطبقهٔ ملتحمه طبقهٔ ظاهرترین
است از چشم وگوهر آن گوشت سپید وچرب است
با عضلهاء چشم آمیخته است وهمه اجزاء چشم بدو
پوشیده ولجام گرفته واستوار شده بدین سبب
آنرا ملتحمه گویند وگاه باشد که این آماس چنان
باشد که حدقه پوشیده شود وپلک چشم دشوار
بهم توان نهاد از عظیمی آماس واین کودکان را

بیشتر افتد علامتها درد با سوزش نشان
مادهٔ صفرا باشد وگرانی سر وچشم نشان بسیاری
ماده باشد وسرخی وتری نشان غلبهٔ خون
باشد واگر سخت سرخ باشد وبدان تری
نباشد نشان غلبهٔ صفرا باشد واگر تری بسیار
باشد وبدان سرخی نباشد نشان غلبهٔ بلغم باشد
واگر سرخی وتری کمتر باشد نشان مادهٔ سودا
باشد علاج اگر نشان غلبهٔ خون ظاهر شود نخست
رگ قیفال زنند از آن جانب که رمد باشد پس
طبع را نرم کنند بآب میوها وباقراص بنفشه
یا بحب صبر ویا بایارج فیقرا وحب قوقایا وحب
الذهب واگر نشان غلبهٔ صفرا باشد بطبیخ هلیله زرد
استفراغ کنند وتمر هندی وماء الرمان وآلو واندر

چشم نخست شیر دختران اندر چکانند یا سفیده
تخم مرغ پس شیاف ابیض درکشند بشیر دختران
سوده و باشیاف کافوری باشیر دختران سوده
و پنیر نو نمک نارسیده و کباب گوشت تازه
و زرده تخم مرغ و گوشت خرزه جوشانیده با روغن
گل برپشت چشم نهند و به بندند درد بنشاند و
سود دارد. و با آخر زرده تخم مرغ و آرد جو و بابونه
و بنفشه بهم بسرشند و ضماد کنند و صبر و صندل
سرخ و شیاف مامیثا و فوفل و صمغ عربی و اقاقیا
و افتیمون در آب عنب الثعلب و آب کاسنی و آب
گشنیز تر و آب کوک و طبیخ خشخاش بسرشند و طلی
کنند درد صعب را ساکن کند. و اگر ماده بلغمی باشد
استفراغ با ایارج و افتیمون و غاریقون و تربد سپید نیترا

110 و شحم حنظل کنند و بطبیخ هلیله کابلی و اگر ماده
سودایی باشد با ایارج فیقرا و غاریقون و افتیمون
و شحم حنظل و نمک نفطی و مطبوخ افتیمون و
استفراغ کنند و مر و عنزروت بآب حلبه و آب
تخم کتان بسوده طلا کنند. و طبیخ حلبه اندر چکانند
و اگر مدت دراز گردد و سرخی و آب رفتن کم
نشود بباید دانست که اندر طبقهای چشم غلظها
بداست. توتیا مغسول و نشاسته با سفیداج
بکشند جز این هیچ علاج دیگر صواب نباشد
و خارش و سوزش و سبل و دمعه را برود غوره
و شیاف سماق کشیدن سود دارد خاصه از
پس فصد و حجامت و داروی مسهل و شیاف
احمر در آخر رمدها سود دارد و گرمابه رفتن و

طرفه

شراب صرف سفید سود دارد **طرفه**
نقطهٔ باشد سرخ که بر سفیدی چشم پدید آید بسبب زخمی
و مانند آن **علاج** نخست رگ قیفال بزنند و از
گوشت و شراب و از شیرینیها پرهیز کنند و کبوتر
بچه بگیرند و بزیر بال او رگ زنند و قطره قطره
خون گرم بچشم اندر چکانند و شیر زنان اندر
چکانند و زرنیخ با آب گشنیز تر سوده اندر چکانند
سبل آن علتیست که رگها چشم پر خون شود
و خارش اندر چشم پدید آید و عطسه آرد و افتاب
نتوان دید و آب بسیار رود **علاج** رگ قیفال
یا رگ پیشانی باید زد و ایارج فیقرا بکار داشتن
و از گوشت و شیرینی و شراب پرهیز کردن و برو
غوره و شیاف سماق کشیدن و بسیار ناگفتن

جرب

و آواز بلند نا کردن و گریبان نابستن و نالش
بلند کردن **جرب** آن علتیست که چون
پلک چشم باز گردانند سرخ باشد و درشت و
ناهموار **علاج** رگ قیفال زند و برگردن حجامت
کند و پلک چشم باز گردانند و بتراشند تا هموار شود
و زعفران سوده بران موضع کشد و پنبه بروغن
بنفشه چرب کنند و بر پشت چشم نهند و ببندند
و هشت ساعت صبر کنند پس بگشایند و روز دیگر
شیاف احمر لین کشند یا شیاف اخضر یا شیاف

موی افزونی

سماق بگلاب سوده در کشند **موی افزونی**
علاج استفراغ کردن با ایارج فیقرا و حب قوقایا
و شیاف احمر لین و سرمهٔ باسلیقون کشیدن و
موی افزونی بدر آرند و زهرهٔ کرکس و زهرهٔ بز

وشیاف کنند

و دیگر زهرها باجند بید ستر بخون کبوتر بچه بسرشند
و بآب نی من مردم حل کنند و بر جایی که موی
بر کنده باشند طلی کنند و بکرمان صبر کنند
پس بشویند **قرحه اندر چشم** علامتها درد

قرحه اندر چشم

خلنده و ضربان و اشک بسیار و بر سفیدی چشم
نقطه سرخ یا بر سیاهی نقطه سفید بدید آید **علاج**
بفصد خون بسیار چند کرت بیرون کردن و غذا
سرد و تر لطیف بکار داشتن چون اسفناخ و
کدوی تر و کوک و خیاره و شیاف ابیض کشیدن
بشیر زنان سوده و اگر ضربان ساکن نشود شیاف
کندر می باید چکانید و رفاده بر نهادن و رفق
بستن تا آن روز که بر رفاده ریم بینند پس شیاف
آبار و اکسیرین بکار داشتن **فرو آمدن آب**

فرو آمدن آب

سبب فرو آمدن آب سردی دماغ باشد
علامتها پیش چشم چیزی چون دودی یا
خطی و نقطه سیاه می بیند پیوسته و لازم
علاج استفراغ باید کرد بایارج فیقرا و حب
قوقایا و از طعامها سرد و تر و از جماع و از شراب
و از امتلا پرهیز کردن و از پس استفراغ غرغره
بکار داشتن که رطوبت از دماغ فرود آرد
و شیاف مرارات کشیدن **صنعت شیاف مرارات**
بگیرد زهره کبک و زهره ماهی شیم و زهره کرکس
و زهره عقاب و زهره کلنگ و زهره باز برابر خشک
کرده و دو درم فرفیون دو درم شحم حنظل و یکدرم
سکبینج همه کوفته و بیخته بآب بادیان تر صافی کرده
بسرشند و شیاف کنند و اگر پوست سلیخه بکوبند

شب کوری

نرم و به بپرند و بزهره خرگوش یا زهره آهو
بسرشند نافع بود شب کوری علاج استفراغ
با یارج فیقرا و حب قوقایا کند پس از وی غرغره
بکار دارد و بگیرد پلپل و دارفلفل و قرنفل برابر
بکوبند و به بپرند و در چشم میکشند و قلیه و کباب
از جگر بز خوردن و چشم بخار آن داشتن
سود دارد و کباب جگر بز بر آتش نهند و آن
آب که از وی پدید آید بگیرند و دارفلفل بدان
ترکنند پس خشک کنند و بکوبند و به بپرند و در چشم
می کشند نافع بود دمعه این علتیست که پیوسته
اشک می آید و گوشه چشم تر باشد علاج استفراغ
بحب قوقایا و جالینوس و اقراص بنفشه و
ایارج فیقرا با طریفل کوچک سرشته و هر بامدادی

دمعه

اندر طبقی مقام کردن چندانکه عرق کند و برود
غوره بکار داشتن و هرچه دروی انگبین و خرما
و سیر و پیاز و بادنجان و فلفل و خردل باشد
پرهیز کردن خارش و سوزش پلک و گوشه چشم
علاج استفراغ با یارج فیقرا مرکب بشحم حنظل و
غاریقون و افتیمون و نمک هندی و حب قوقایا
و غرغره با بکانه و ایارۀ فیقرا و از شیرینی و طعامها
تیز و گرم پرهیز کردن و هر بامداد آب تخم خرفه
و سکنجبین خوردن و بگیرند عدس مقشر و گل سرخ
و شحم انار ترش همه برابر بپزند اندر گلاب
بکوبند و می پختج بر افکنند چنانکه بر دیگر چیزها غالب
شود و آنرا چون خبیصی کنند بر سر آتش و بر چشم
نهند نیم گرم نافع بود شپش که در مژگان پدید آید

خارش و سوزش پلک و گوشه چشم

شپش که در مژگان پدید آید

علاج آن استفراغ با یارهٔ فیقرا مرکب بشحم حنظل
و افتیمون و غاریقون و نمک نفطی و حب قوقایا
و غرغره باکامه و بایارج فیقرا و پلک چشم را
شور شوید و شب یمانی و میویزج و بورهٔ کوفته
و بیخته بمیل بر میدارد و بر مژگان می مالد و یک زمان
صبر کند همه پاک شود ان شاء الله العزیز

باب سیوم

اندر بیماریهاء گوش کری گوش بباید دانست
از حاستها که ایزد تعالی آفریده است مردم را
و بیشتر جانوران را دو حاست عزیزتست یکی حس
لمس و دیگر حس سمع و هر آفتی که اندرین دو افتد
خلل بزرگ اندر تن باشد از بهر آنکه اگر حس لمس
نباشد حیوان از گرما و سرما و چیزهای موذی خبر

کری گوش

ندارد و خویشتن را از چیزهای سوزنده و خلنده
نگاه ندارد و ازان نگریزد و بدان سبب هلاک
شود و حاست سمع راه دانش و خرد آموختنست
نه بینی که هر کسی که از مادر کر آید سخنگو نشود و
ناقص و بی زبان بماند از بهر آنکه سخن نشنیده و
آموخته نباشد و بسیار کس باشد که نابینا
آید و با آفت نابینایی همه چیزها بیاموزد و بداند
و سخت زیرک و بیدار باشد و همچنین از آفت
حس بویایی و از آفت حس ذوق این خلل که
از آفت حس شنوایی باشد نباشد ازینجا فضیلت
حس شنوایی بر دیگر حاستها ظاهر شود و بدین سبب
تیمار حس شنوایی بیشتر باید کرد علامتها اگر سبب
کری مادهٔ صفرا باشد که بدماغ بر آمده باشد

از هوای گرم رنج یابد و سر پوشیده نتواند داشت
وگاه گاه چیزی شنود و اگر سبب ماده غلیظ باشد
برخلاف این باشد و هیچ نشنود علاج صفرا وی را
استفراغ باقراص بنفشه یا ماء الرمانین و باشد خشت
وطبیخ هلیله زرد و حب قوقایا، جالینوس و برود
ریان اندر گوش چکانیدن نیم گرم صفت آن
بگیرند انار ترش و سر آن بردارند و دانه بیرون
کنند و آنرا با دانه یک انار شیرین بیفشارند و آب
آن در پوست انار ترش که دانه بیرون کرده بود
کنند و اندکی سرکه و کندر و روغن گل آن بیامیزند
و بر آتش نهند تا قوام گیرد و در گوش می چکانند و
هیچ چیز سرد بهیچ وقت در گوش نباید چکانید همه
نیم گرم باید و اگر ماده غلیظ باشد استفراغ

بایارج فیقرا و تخم حنظل و افتیمون و غاریقون
ونمک کنند و حب اصطمخیقون و بروغن بابونه و
روغن بادام و روغن سداب با یکقطره زهره

کومی تلخ

گاو اندر چکانند نیم گرم و تخم حنظل اندر روغن
بادام تلخ بپزند و اندر چکانند درد گوش اگر

درد گوش

اندر سر و روی حرارتی باشد و یا درد و ضربانی
باشد علاج فصد قیفال کشایند و استفراغ
باقراص بنفشه و حب صبر و قوقایا، جالینوس
وطبیخ هلیله زرد و خرمای هندی کنند و بگیرند
روغن گل ده درم سرکه سی درم بهم بجوشانند
تا سرکه برود و روغن بماند قطره قطره بگوش
در چکانند و شیر دختران اندر چکانند و بخار
طبیخ بنفشه بگوش رسانید و اگر درد سخت باشد

یک حبه افیون با شیاف ابیض بروغن گل
بسایند و قطره سرکه بر افکنند و اندر چکانند و
فلونیا رومی با شیر دختران اندر چکانیدن صواب
بوده و اگر ضربان معاودت کند باید دانست که
انجا بثره هست باید پزانند بدین تدبیر بگیرند
پیه بط و پیه مرغ خانگی و بروغن کنجد بگدازند
و هر ساعت قطره نیم گرم اندر چکانند و پس از
یکزمان سر بیکطرف میدارند تا روغن بیرون اید
باز اندر میچکانند چون درد ساکن شود لعاب تخم
کتان و حلبه و تخم مرو اندر می چکانند با شیر زنان
یا بی شیر زنان تا چون بثره پخته شود و چیزی
بیرون آید انگاه فتیله با انگبین آلوده در گوش
می نهند تا پاک شود و پس اندکی زاک سوخته

وسوده اندر دمیدن تا خشک شود و اگر
انچه می پالاید غلیظ باشد یکدرم زنجار اندر
هفت درم سکنجبین عسلی حل کنند و اندر چکانند
یا یکقطره زهره گاو و روغن بادام تلخ آمیخته
اندر چکانند و اگر در سر و روی حرارتی باشد
بداند که سبب رطوبتی است و مزاج سرد باشد
بگیرند سیر خشک و روغن زیت یا روغن
بادام تلخ یا روغن بید انجیر بپزند و اندر چکانند
جند بید ستر با روغن بادام سود دارد و گرمابه
رفتن بناشتا و شراب کهن صرف سود دارد
و اگر با دردی که از سردی باشد طنین و دوی
شد تکمید کنند بنمک و کاورس گرم کرده و گوش
بخار طبیخ پودنه و مرزنگوش و شیح و بابونه و سداب

فرا دارد و اگر درد از زخمی و آسیبی باشد کندر
با شیر تازه فرغار کند تا حل شود و اندر چکانند

خارش گوش

نیم گرم درد زایل شود **خارش گوش** و حیوانی
که بگوش اندر شود و کرمی که در گوش تولد کند
علاج صبر اندر آب گرم حل کنند و اندر چکانند و
افسنتین رومی در آب بپزند یا اندر عصارهٔ پودنه
و اندر چکانند و قطران و مر و عصارهٔ ترب و
عصارهٔ برگ شفتالو با اندکی سقمونیا اندر چکانند
حیوان را بکشد. دیگر بگیرند شراب انگوری دو درم
انگبین سه درم روغن گل یکدرم سفیدهٔ تخم مرغ
بهم بیامیزد و نیم گرم کند پشم پارهٔ بدان تر
میکنند و بگوش اندر نهند و بر آن گوش اعتماد
و بعد یکساعت پشم پاره از گوش برباید داشت

هرچه تولد کرده باشد با پشم بیرون آید

باب چهارم

بوی نایافتن

اندر بیماریهای بینی **بوی نایافتن** اگر سبب آن
خلط غلیظ باشد سر گران بود و از صداع خالی
نباشد **علاج** استفراغ با ایارج فیقرا و حب قوقایا
پس غرغره کردن و عطسه آوردن و اگر در
بینی سده باشد شونیز و زرنیخ سرخ و پودنه
رومی بهم آمیخته دود می کند و پیوسته بخار
سرکه به بینی میرسانند و زهرهٔ کلنگ و شحم حنظل و
خربق سفید راستا راست بهم بسرشند و مقدار
عدسی بروغن مرزنجوش حل کنند و به بینی بر کشند

گند بینی

گند بینی اگر سبب آن ریش و ناصور باشد **علاج**
شراب ریحانی شویند و به بینی بر می کشند و بعد

قرحه بینی

وسنبل وکل نسرین وقصب الذریره وقرنفل
کوفته وبیخته برمیکشند ونافع ترین چیزی بول
خوست بدان می شویند قرحه بینی قروح بینی بعضی
خشک باشد وبعضی بثرها باشد برظاهر وباطن
وبعضی ریشها پلید باشد وبعضی بواسیر علاج
ریش خشک را موم روغن ازمغز ساق کاو
روغن بنفشه وموم صافی طلی میکنند واکر بثره باشد
هلیله زرد وپیه مرغ وروغن کل ومازو بهم بسرشند
وطلی کنند وریشهاء پلید را پیوسته بصابون
می شویند پس سعد وزعفران ومر ومازو وشب
یمانی وزرنیخ سرخ همه برابر کوفته وبیخته اندر دمند
واکر درداک باشد سرب سوخته واسفیداج و
مرداسنک وروغن کل درهم کداخته وسرشته طلی

ناصور بینی

میکنند ناصور بینی علاج ناصور بینی بکیرند انار ترش
تمام رسیده وبکوبند با پوست وبفشارند
آب بکشند وبپزند تا غلیظ شود واندر ظرف
اسکوره مسین کنند یک شبانروز وآن انار کوفته
آب کشیده دیکر باره بکوبند نرم وازان شیاف
کنند وبدان آب انار که پخته باشند در اسکوره
کرده آلوده کنند وبه بینی اندر نهند ناصور بینی را
پاک کندبی درد ورنج لیکن بروزکار دراز

خون آمدن بینی

خون آمدن از بینی علاج ببستانند عصاره
بادروج باعصاره برک خرفه وبا اندکی کافور
اندر چکانند ونخست قیفال بکشایند ومقدار
خون بتقادیق بیرون کنند وفتیله بسپیده تخم
مرغ تر کنند ودر بینی نهند وعصاره سرکین خر

ودوره زرکران بروی پراکنند

اندر حکانیدن نافع بود. وشراب عناب
وطبیخ مایجه بسماق پخته وپشت عدس هاند
ان سودمندست والله اعلم بالصواب

باب پنجم

اندر بیماریهاء لب ودهان ودندان وکام
وحنجره وحلق طرقیدن لب علاج پیه مرغ بازاغن
کاو بگدازد ونشاسته وکثیرا ومازوی کوفته
وبیخته بهم اندر هاون کند وبمالد تا هموار شود
وطلی کند وپوست اندرونی تخم مرغ بر زبر نهند
وچند روز بگذارند دمیدگی دهان اگر سرخ بود
نخست فصد وحجامت وچهار رگ زند پس
استفراغ بماء الرمانین وطبیخ هلیله زرد پس مضمضه
برب توت وطبیخ سماق وعدس وحب الآس و

طرقیدن لب

دمیدگی دهان

جلنار و اگر لعاب بسیار رود قاقیا در آب
عنب الثعلب حل کند وسرکه درحکانند وبدان
مضمضه کنند و اگر سفید گونه بود حضض اندر
سرکه بجوشانند وبدان مضمضه کنند دمیدگی
سرخ را سود دارد و اگر سخت سفید بود نمک
سوده با انگبین سرشند واندر دهان گیرند و
دارند تا توانند پس سکنجبین مضمضه کنند یا
بابکامه و سعد وفلفل وکبابه وعاقرقرحا بکوبند
نرم ودر ابکامه کنند وبدان مضمضه کنند و اگر
سیاه باشد زرنیخ زرد وسرخ وبوره وشب یمانی
وزاج وقلقطار وکفک دریا ومازو واقاقیا
ونار پوست کوفته وبیخته با انگبین بسرشند پس
اندر خرقه بندند ودر گل گیرند ودر آتش نهند

وابکامه

وسفید

تا گل بریان شود پس از گل بیرون کند و بکوبند
و به بیزند و بدهان اندر پراکند پس حب الآس
و گزمازو اندر سرکه بجوشانند و بدان مضمضه
کند و اگر بسوزانند روغن گل و گلاب اندر
دهن گیرند خورده شدن گوشت بن دندان و — خورده شدن گوشت بن دندان
سستی دندان و خون آمدن علاج نخست
فصد و حجامت و چهار رگ و مضمضه بداروها چنانکه — و مسهل
اندر علاج دمیدگی دهان که سرخ باشد یاد کرده
آمده است پس مازو و ناردپوست و شب یمانی
و قلقطار و گوزسرو و برگ سرو و گزمازو و سماق
اندر سرکه بجوشانند و بدان مضمضه کنند و خورده
شدن گوشت بن دندان را اشغار کوفته یا سنگ
بسرشند و بر بن دندان بمالند گوشت را پاک کند — پوسیده

ناخوشبویی دهان — و گوشت درست بروید ناخوشبویی دهان
120 علاج اگر ناخوشبویی دهان از دندانها بود بخلال
و مسواک پاک دارد و هرگاه که طعام بخورد نخست
چیزی بباید خاییدن چون سیب و امرود و مغز بادام
تا در میان دندانها که گوشت می ماند و تباه می شود
و بوی ناخوش میکند ازین چیزها در بن دندان بماند
و گوشت را جای نباشد که باز ماند پس چون از
طعام فارغ شود بخلال پاک کند و سنونی بکار دارد
ازین نوع صفت سنون بگیرند سعد مقشر و بکوبند
و به بیزند و بشراب ریحانی بسرشند و اقراص
کند و بر تابه بر آتش خشک کند چنانکه سوخته
نشود آنرا بکوبند و به بیزند ازین سعد یک اوقیه
نمک اندرانی سه درم کنگ دریا سه درم گزمازو

و پنج درم عود خام پنج درم حب الآس
بریان کرده قرنفل جوزبوا و سنبل از هر یک دو
درم همه بکوبند و به بیزند و بیامیزند و ازین
مسواک کنند و محرور را بعوض عود قرنفل و
صندل و فلفل کنند و اندکی کافور بآن یار کنند
و اگر ناخوشی از معده بود اطریفل خورد و شراب
افسنتین و نقیع صبر و ایارج فیقرا بکار دارد
و زردآلوی خام و پخته و ماء الفواکه سود دارد

درد دندان

درد دندان علاج تا بآب گرم و سرد بیازمایند
اگر بآب سرد ساکن شود فصد و حجامت کنند
و با قراص بنفشه و حب صبر استفراغ کند و برگ
مورد بخایند و رگ زیر زبان و چهار رگ بزنند
و عاقرقرحا و اندکی کافور سوده اندرین دندان

کنند و اگر بآب گرم ساکن شود ایارج فیقرا
خورند پس عاقرقرحا و پودنه و سعتر و زرنباد
و کلنار و شحم حنظل اندر سرکه بجوشند و بدان
مضمضه کنند و بنجرنیا و تریاق اربعه و تریاق بزرگ
خورند و اندر بن دندان نهند و اگر بآب سرد
گرم ساکن نشود تکمید کنند بگاورس و نمک
گرم کرده و فلفل و حلتیت و سعد اندر بن دندان
گیرند و تخم بادیان بخایند و اگر دندان کاواک
باشد بنجرنیا و تریاق اربعه و تریاق بزرگ
شونیز بریان کرده و با سرکه سوده اندر کاواک
دندان نهند اگر در بن دندان کرم باشد تخم
گندنا و بزرالبنج بکوبند راستا راست و با موم
بسرشند و دود کنند و دهان باز کنند تا دود

بدندانها را و برسد و بن دندانها پاک شود
سیاه شدن دندانها علاج بگیرد فلفل ده درم
حماما چهار درم مازوی سوخته و ساذج هندی
از هر یکی دو درم بکوبد و به بیزد و بدان مسواک
کند کند شدن دندانها علاج برگ خرفه بخاید یا
بادام تلخ با موم و نمک بمالد طرقیدن پوست زبان
علاج سپستان اندر دهان میدارد و لعاب دانه
آبی و لعاب اسبغول اندر دهان نگه میدارد و طعام
شوربا مرغ فربه و پاچه و مسکه و تخم مرغ نیمبرشت
خورد آماس زبان علاج آن همچون علاج دمیدگی
دهان باشد و علاج خناق ضفدع و لهات اگر
علامات گرمی ظاهر بود آب عنب الثعلب و آب
انار ترش و طبیخ سماق و گل سرخ و پوست انار

سیاه شدن دندانها
کند شدن دندانها
طرقیدن پوست زبان
آماس زبان
ضفدع و لهات

وخرنوب و حب الآس و گرمازو در دهان
میگیرد و بدان آب غرغره و مضمضه میکند و آب
تخم خرفه و آب کاسنی تر و آب میوها خورد
و ذرور گلنار بکار دارد صفت گلنار هشت درم
شب یمانی چهار درم زعفران دو درم نوشادر
و کافور از هر یک یکدرم بکوبند و به بیزند و بکار
دارند و اگر حرارتی نباشد دانگی نوشادر و دو دانگی
شب یمانی کوفته و بیخته همچون ذرور گلنار بکار
دارد و قسط با نوشادر کوفته در آب عسل کند
و بدان غرغره کند گرانی زبان سبب گرانی
زبان خشکی بافراط یا تری بافراط است علامت
خشکی آنست که از پس استفراغها بافراط باشد
یا تبهاء محرقه بود یا چیزهای ترش و قطاع یا چیزها

گرانی زبان

تیز و خشک خورده باشد و علامت تری علامت
فالج باشد علاج اما آنرا که سبب خشکی باشد بشیر
خر و طبیخ حلبه و طبیخ انجیر غرغره کند و مهرهای گردن
و بناگوش بروغن بنفشه می‌مالد و اگر سبب تری بوده
باشد و علامات آن ظاهر بود علاج آن همچون
علاج فالج باشد و استفراغ بایارج فیقرا و حب
قوقایا بکار داشتن و بابارالاصول همچون که یاد
کرده آمده است و هر روز زبان را بنوشادر و
فلفل و عاقرقرحا و خردل سوده مالیدن آویختن
دیوچه در حلق و علامات آن سوزش باشد و آب
دهان با خون آمیخته باشد علاج بسرکه و خردل و
حلتیت و بسرکه و نمک غرغره کند و شونیز و خردل
سایند و بحلق اندر دمند و اگر بمعده فرو رفته باشد

بُن

آویختن دیوچه درحلق

داروهایی که کرم از روده پاک کند بکار دارند
و چون دیوچه بیفتد به طبیخ سماق و بلوط و عفران
غرغره کند خناق علاج اگر علامات غلبهٔ خون ظاهر
باشد فصد کنند و حجامت و رگ زیر زبان بزنند
و بر ساق حجامت کنند و در اول رب جوز و لعوق
دهان غرغره کنند صفت لعوق رمان بگیرند انار
ترش و شیرین دو تا هر دو اندر آب بپزند و بکوبند
و بیفشارند و آب بکشند و شب یمانی سوده و
گلنار و مازوی کوفته و بیخته بر آب انار نهند
و بقوام آرند و بدان غرغره کنند و اگر درد صعب
باشد بشیر تازه و شراب بنفشه غرغره کنند و روز
دوم بآب گشنیز تر و میفختج غرغره کند یا بآب عنب الثعلب
و با خو آب بادیان که خیارشنبر و میفختج در وی حل

خناق

کرده باشد و اگر ماده بلغمی باشد و صلابتی پدید
اید غرغره بطبیخ حلبه و انجیر کند و خمیر ترش و مویز منقی
و خیار شنبر در وی حل کند روغن گاو و گداخته
سود دارد و بگیرند طبیخ انجیر یک رطل و یک وقیه خردل
با تخم ترب کوفته در وی بسرشد و بدان غرغره
کند و بگیرند تخم ترار سپند و خردل و تخم ترب و
مرو انگزد و فلفل همه برابر کوفته و بپخته بماء العسل
غرغره کند و بحلق اندر دمند و هرگاه که گشاده شود
و ریم برآید آب گرم با روغن بنفشه و با روغن گاو
بیا میزند و بدان غرغره کنند تا پاک شود پس
بطبیخ سماق و مانند این چیزهای قابض غرغره نافع بود

باب ششم

اندر زکام و نزله و شوصه و ذات الجنب و ذات الریه

و ضیق النفس زکام گرم علامتهاء آن از بینی
آب رقیق آید و منفذ بینی را می سوزاند علاج آن
شراب خشخاش دهند و کشکاب با عناب و سپستان
در وی پخته و تخم خشخاش کوفته بمیفختج سرشته
با جلاب سود دارد و باقلی بسرکه تر کرده دود کردن
و صندل و شکر و برگ مورد دود کردن و از پس
سه روز فصد کردن و اگر نزله گردد و ماده بسینه
فرو آید و سرفه آرد بنفشه پرورده در آب باقلی
در آب کشکاب یا در آب شراب زوفا گرم می دهند
و حب السعال نرم اندر دهن میدارد و آنرا که سرفه
نباشد فصد نکند و آنرا که زکام و نزله بسیار افتد
استفراغ بحب قوقایا باید کرد و سر بامداد گرمابه
سود دارد زکام سرد و نزله و سرفه علامتها

زکام گرم

زکام سرد و نزله و سرفه

ماده که از دماغ به بینی فرود آید غلیظ باشد
و بدشواری فرود آید **علاج** کاورس گرم کرده
بر سر می نهد تا حرارت آن بقعر دماغ رسد
و سنگها گرم کرده اندر شراب افکند و بخار
آن به بینی برکشند و قسط و شونیز و عود و لادن
هر کدام حاضر باشد دود می کنند و تخم کتان
بریان کرده و کوفته با اندکی فلفل و انگبین سرشته
اندک اندک میدهند و شونیز بسرکه تر کرده
یک شبانروز و بریان کرده و کوفته می بویند و هر
بامداد شراب زوفا خورد یا معجون زوفا تمام
باشد و اندر کشکاب انجیر بستی و مویز منقا
و تخم بادیان می پزند و با انگبین می خورد و گلنگبین
عسلی اندر شراب زوفا سود دارد و سرفه کهن را

هر بامداد تخم بادیان اندر شیر بجوشانند تا
بقوام آید و بخورد و طعام سبوس آب و طبیخ
گندم با روغن بادام و شکر یا عسل یا فانید
و اندر سبوس آب تخم بادیان شیر پزند و اندر
طبیخ گندم بادیان و زیره و انجیر خشک پزند و گوز مغز
سود دارد **صفت شراب زوفا** نسخه تمام بگیرند
مویز منقا و انجیر بستی از هر یکی بیست عدد حلبه
و تخم کرفس و تخم بادیان و بنفشه و پرسیاوشان
و زوفاء خشک از هر یکی پنج درم سوس ده درم
زراوند مدحرج نیم کوفته یکدرم فراسیون
پنج درم جمله اندر دو من آب بپزند تا به نیمه باز
آید و بپالایند و هر بامداد چهار اوقیه با سه درم
معجون زوفا بدهند **صفت معجون زوفا** بگیرند

پنج

زوفا و رب السوس و پرسیاوشان از
هر یک ده درم قردمانا و فلفل از هر یکی سه درم
مغز بادام تلخ و زراوند مدحرج و تخم انجره از هر یک
پنج درم همه کوفته و بیخته و با انگبین سرشته معجون
کنند شربتی سه درم صفت معجونی که سرفه بلغمی را
بکند و معده را قوت دهد و استفراغ بلغم کند
مویز منقا دانه بیرون کرده یک رطل بغدادی
مصطکی سیزده درم زرنبت تراشیده و کوفته بیخته
بیست درم بجملگی
بجمله پنج سیر بسرشند شربتی از جهت مداواة دو درم
و از جهت استفراغ ده درم صفت حب السعال
کرم رب السوس و فلفل و تخم بادیان و تخم کرفس
و پرسیاوشان و غافت و غاریقون از هر یکی
یکدرم مغز بادام تلخ پنج درم فانید هفت درم

بسرشند و حبها کنند چنانکه رسمست و پیوسته
اندر دهن میدارند برامدن خون بسرفه
علاج گل ارمنی و گل مختوم اندر عصارهٔ برگ
خرفه یا اندر عصارهٔ برگ لسان الحمل میدهند
و تخم لسان الحمل کوفته مقدار دو درم در عصارهٔ
برگ او و برگ خرفه بدهند و در حالی که خون
برآمدن آغاز کند فصد کنند و اندک اندک
خون بمقدار قوت بیرون کنند و برنج پاک کرده
و شسته اندر آب بسیار بپزند تا آب غلیظ
شود و مقدار یکدرم کندر سوده با آن بدهند
و یکدرم پنیر مایهٔ خرگوش اندر آب سرد بدهند
پس شربت اقراص و سفوف الطین و کهربا و سرطان
نهری اندر کشکاب پخته دهند سود دارد و غذا

برآمدن خون بسرفه

پاچهٔ بره و حریره از نشاسته ضیق النفس
علاج ریاضت و پرهیز از هرچه تری افزاید
و از خواب بسیار و شربت سکنجبین از بهر که زیری
یا بهر که عفص و گاه گاه کشکاب با اندکی فودنج
و میبختج و حب الرشاد کوفته مقدار نیم درم با انگبین
و روغن بادام بمقدار چهار دانگ زراوند
مدحرج و پانید سرشته هر بامداد بدهند و چهار دانگ
سکبینج اندر آب نبید حل کرده سود دارد و شراب
زوفا گرم و معجون زوفا موافق بود و حب السعال
گرم پیوسته اندر دهان باید داشت و استفراغ بحب
غاریقون باید کرد صفت حب غاریقون
بگیرند غاریقون چهار دانگ و نیم رب سوس نیم درم
شحم حنظل دو دانگ کثیرا نیم دانگ یکشربت باشد

نسخهٔ دیگر غاریقون و تربد سفید از هر یکی
درم رب السوس و ایارج فیقرا و فراسیون
از هر یک دو دانگ شحم حنظل و عنزروت
صبر از هر یک چهار دانگ شربتی سه درم
صفت حب السعال رب السوس پنج درم
فلفل و قردمانا و مغز بادام تلخ از هر یکی دو درم
حلتیت یکدرم اندر ماء العسل کنند و بسرشند
حبها کنند صفت معجونی که آلات دم زدن را پاک
کند و ادرار بول کند و سپرز را سود دارد بگیرند
جوز دانه بیرون کرده بیست و پنج درم زعفران
سنبل و سلیخه و دارچینی از هر یک درمی قصب
الذریره و فقاع اذخر و مقل ازرق از هر یک دو
درم و نیم علک البطم چهار درم مر صافی چهار دانگ

اکمتن مصطفی شانزده درم مقل را بشراب صافی
حل کنند با سکنجبین و مویز را اندر شراب تر کنند یک شب
پس همه بکوبند و بسرشند شربتی از جهت آلات دم زدن
یکدرم با شراب زوفا و از جهت معده و جگر و سپرز
با آب گرم خورند ذات الریه و ذات الجنب و شوصه
ذات الریه آماس شش باشد علامتها تب گرم و تنگی
نفس و سرخی رخسار و گرانی سینه و نفث با کف
و ذات الجنب برسام باشد یعنی آماس عضله
پهلوها و سینه و شوصه آماس حجاب و عضلهای آن
باشد یا آماس معالیق جگر یا آماس معالیق سپرز
علامتها تب و دشواری دم زدن و درد خلند دادن
و سعال علاج نخست فصد باید کرد و ماء الشعیر
با شراب بنفشه و روغن بادام و بران اختصار کردن

ذات الریه

ذات الجنب

شوصه

تا چهار روز اگر نفث آغاز کند اندر ماء الشعیر
عناب و سپستان و مویز دانه بیرون کرده و انجیر
بستی و بیخ سوس و بنفشه می باید پخت و اگر نفث
دشوارتر و کمتر باشد طبیخ زوفا میدهند بدین
صفت عناب بیست عدد سپستان پنجاه عدد
بنفشه هفت درم بیخ سوسن ده درم بیخ خطمی ده
درم تخم خطمی پنج درم مویز دانه بیرون کرده ده درم
کشک جو ده درم بپزد چنانکه رسمست و با شراب
بنفشه دهند یا با کشکاب و شکر و ضمادی از بابونه
و آرد جو و بیخ خطمی و بیخ سوسن بنفشه با روغن بادام
و موم صافی کرده بران موضع می نهند و غذا اسپوس آب
شکر و روغن بادام و استفراغ بطبیخ عناب و آلو
سیاه و بنفشه و لسان الثور و بیخ سوسن و بیخ خطمی و

سپستان و ترنجبین و فلوس خیار شنبر نافع باشد

باب هفتم

گرمی مزاج دل

اندر بیماریهای دل گرمی مزاج دل علامتها
تشنگی و خفقان و راحت یافتن از هوای خنک و
آب سرد علاج اگر علامت خون ظاهر باشد
از دست چپ رگ باسلیق بگشایند و شراب حماض
ترنج و شراب سیب ترش و آب انار ترش و
شیرین و آب خیار ترش و قرص کافور و شراب
صندل و کافور و گلاب و صندل با عصاره سیب
آبی ترش بر سینه می نهند و پیراهنی بصندل و گلاب آلوده
پوشند و شربتها و قرصها خنک همه با اندکی زعفران
و لسان الثور سازند و اگر تب باشد دوغ ترش
سودمند باشد خاصه با اندکی طباشیر و گشنیز خشک

سردی مزاج دل

سردی مزاج دل علامتها. رنگ روی همچون
رنگ ارزیر باشد و تازگی و رونق رفته باشد
و گرانی و کسلانی آرد علاج شراب ریحانی مقدار
معتدل میبه و دواء المسک و تریاق بزرگ
و مثرودیطوس و مبدل المزاج و نوش دارو
گوارش عنبر موافق باشد و اگر تری غلبه دارد
نخست قی فرمایند یا مسهل دهند پس این شربتها دهند

سوء المزاج خشک اندر دل

سوء المزاج خشک اندر دل علامتها
خشکی دهان و تشنگی و بیخوابی و لاغر شدن و بی طاقتی
اندر حرکتها و باشد که سرفه خشک پدید آید و رنجور
شود از بخار اندک و دود اندک علاج او همچون
علاج تب دق باشد شیر خر و کشکاب و آب انار
شیرین همه با روغن بادام دهند یا روغن بنفشه

وروغن مغز کدو دانه وروغن بنفشه اندر سینه
وپهلوها می مالند واندر آب می نشینند چنانکه
اندر علاج دق یاد کرده آمده است

باب هشتم

اندر بیماریهای معده درد معده گرم علامتها
تشنگی وراحت یافتن از شربتهای خنک علاج
اگر در معده گرانی باشد قی کند باب گرم وسکنجبین
وکشکاب با سکنجبین آمیخته و از پس قی سکنجبین سفرجلی
دهند وشراب صندل وشراب انار ترش وشراب
ریواج وشراب لیمو وشراب حماض ترنج واگر
ماده اندر قعر معده باشد وقی دشوار باشد استفراغ
کند بطبیخ هلیلهٔ زرد یا بحب صبر یا بایارج فیقرا
وهلیلهٔ زرد و راستاراست بهم بسرشد مقدار دو درم

درد معده گرم

130

سود دارد وماء الرمانین سخت موافق بود
خاصه با شیرخشت درد معده سرد علامتها
گرسنگی زود از زود باشد وآروغ ترش وبادها
اندر شکم وتشنگی نبودن علاج اگر اندر معده
گرانی یابد قی کند بطبیخ شبث وسکنجبین عسلی
ودانه آن پس چند کرت ایارج فیقرا خورد واگر
باستفراغ قوی تر حاجت آید حب اسطمخیقون دهند
وهر بامدادی ماء الاصول دهند با روغن بادام
تلخ وگلنگبین را اندر گلاب گرم که اندر وی عود
وقرنفل ومصطکی جوشیده باشد با معجونهاء گرم
وکمونی وفلافلی وسجزنیا وفیدا ذیقون وزنجبیل
پرورده ودواء المسک ومثرودیطوس وتریاق
بزرگ این معجونها از پس استفراغ بکار دارد و

درد معده سرد

وگوارش عود و اقراص گل سود دارد صفت
اقراص گل بگیرند گل سرخ سه درم عود خام و مصطکی
و سنبل و اذخر و سلیخه و دارچینی و افسنتین رومی
از هر یک درمی کوفته و بیخته بشراب کهن بسرشند
و اقراص کنند از یک مثقال هر بامداد یک قرص با
گلنگبین بسرشند و در طبخ انیسون دهند و ضمادی
از عود و سعد و سنبل و مصطکی و اذخر و افسنتین و
قصب الذریره بعصارهٔ آبی یا بشراب آبی سرشته
بر معده می نهند و اگر داروها را بخت بشراب ریحانی
تر کنند و آبی را در آتش بریان کنند و داروها را
بگوشت آبی بسرشند و گرم بر معده نهند صواب
باشد و روغن مصطکی مالیدن سخت سود دارد
ضعیفی معده قوت و شهوت طعام نابوده

علاج هر بامداد بریاضت معتدل و از پس ریاضت
گرمابه و مالیدن و ترنج پرورده و زنجبیل پرورده
بکار داشتن و اندر طعامها کبر بسرکه و پیاز بسرکه
و سیر بسرکه و شلغم بسرکه شهوت را بجنباند و
شراب بوده که با نار ترش کنند و سکنجبین
سفرجلی و پست جو باندکی سرکه و آب شهوت
بوی بخور را بجنباند و ماهیابه شهوت پدید آرد و
برهٔ بریان و مرغ بریان گرم و بوی نان خانگی
گرم شهوت پدید آرد و گاه باشد که ایارج فیقرا
سود دارد جوع کلبی و این علتیست که مردم را
هر ساعت بطعام حاجت آید و سبب آن
اندر بیشتر حالها سردی معده باشد و علاج و علامت
آن یاد کرده آمده است و باشد که سبب

بسیاری سودا باشد که بلغم معده براید علاج
این فصد باسلیق و اسیلم باشد و گوارش خوزی
بکار داشتن و استفراغ و دیگر علاجها در باب
مالیخولیا باید جست و گاه باشد که سبب سردی
معده نزله دماغی باشد و علاج آن ایارج فیقرا باشد
و حب قوقایا و علاج نزله چنانکه در جایگاه خویش
یاد کرده آمده است جوع بقری این علت
از شهوت کلبی افتد و جوع البقر از بهر آن گویند
که این علت گاو را بسیار افتد و این گرسنگی
همه اندام باشد چنانکه همه اندامها بغذا حاجتمند
باشند و معده غذا نخواهد علامتها نخست شهوت
کلبی و اسهال بوده باشد و بسبب اسهال رگها تهی
گشته باشد و قوت ساقط شده و گاه گاه غشی

جوع بقری

افتد و گاه باشد که سبب غشی بلغمی زجاجی
باشد که فم معده گرانی کند و مزاج آن تباه کند
و قوت جاذبه را بطریق استرخا از کار باز دارد
و شهوت باطل کند و بدان سبب اندامها گرسنه
بماند و قوت ساقط شود و علاج مشکل گردد
از بهر آنکه بتنقیهٔ معده حاجت آید و ضعف از
استفراغ باز دارد و این علت مردم سرد مزاج را
و کسانی را افتد که اندر سرماها سفر کنند علاج
قوت را بماء اللحم و نان که بشراب ریحانی تر کنند
و ببویهای خوش چون بوی سیب و بوی آبی و
بوی مورد و بوی عود و مشک و شراب ریحانی
که اندک زیره اندر وی ریخته باشند ماء حب
الآس بکار دارند و بوی مرغ بریان و برهٔ بریان

و بوی نان خانگی گرم نگاه دارند همه شهوت
بدین تدبیر بدید آید و هم قوت بر جای بماند
و اگر حرارتی بدید آید بوی گلاب و کافور و
صندل سود دارد و اگر غشی افتد رخسار او بشکلند
و موی صدغ او بکشند و آوازهای قوی ناگاه
بسمع او رسانند چون آواز بوق و آواز سفالی بزرگ
که از بام افتد و چون بیدار شود ماء اللحم با شراب
ریحانی در حلق او چکانند و ضمادی از لادن و
سک و سعد و سنبل و مصطکی و عود و عنبر و آب برگ
مورد تر و آب سیب و آبی بر معده او نهند
آرزوی گل خوردن و نشان آن سبب آن خلطهای آرزوی گل خوردن
بد باشد اندر معده علاج قی باید فرمود و ایارج
فیقرا دادن و شراب افسنتین و مرباها دادن مقداری

مصطکی و زیره و نانخواه بخاید و گلشکر بخورد
و از پس طعام نیز لختی بخاید بی گلشکر و اگر این
عارضه زن آبستن را افتد او را قی نشاید
فرمود مگر خود افتد و بآسانی بر آید و از پس قی
معده را بگوارش عود و میبه قوت دهند
فواق امتلایی فواق امتلایی علامتها آنچه سبب آن مادۀ
غلیظ باشد اندر فم معده عادتها و تدبیرها
گذشته بران گواهی دهند علاج قی باید فرمود
بماهی شور و ترب و سکنجبین عسلی و آب شبث
و لوبیای سرخ و از پس قی انجدان و جندبیدستر
بوییدن و کندر و راسن و زیره و نانخواه و سعتر
و پودینه خاییدن و اندر طعام بکار داشتن و معده را
بایارج فیقرا پاک کردن پس از آنکه قی کرده باشد

وازپس ایاره سبجرنیا وکمونی وفنداذیقون و
تریاق اربعه وتریاق بزرگ سود دارد فواق فواق خشک
خشک علامتها انچه ازخشکی افتد ازپس استفراغ
بسیار افتد چون قی باسراف واسهال بسیار وآز
پس هیضه وطمث ومانند آن وازپس جماع بسیار
علاج شیر تازه وکشکاب غلیظ با روغن بادام
وضمادی ازبنفشه وخطمی وپیه مرغ وروغن بنفشه
وموم صافی برمهرهای کردن ومعده نهادن وهمه
مفاصل بروغن بنفشه چرب کردن وما، اللحم دادن
وتخم مرغ نیمبرشت منش کشتن وقی بسیار علامتها منش کشتن وقی بسیار
اگر سبب ماده صفرایی باشد تلخی دهان وتشنگی
پیوسته باشد واگر ماده بلغمی باشد اثر تشنگی
وتلخی نباشد ولیکن دهان پرآب می شود علاج

اگر ماده صفرایی باشد قی باید کرد بسکنجبین سکری
وآب گرم وطبیخ شبث واگر قی نتواند کرد ایارج
فیقرا ومعمونیا باید داد. وازپس استفراغ آب
انار ترش وشیرین دادن وشراب غوره. وضمادی
ازصندل ولادن ومسک وگل سرخ وکافور و[illegible]
وآب سیب وآب برگ مورد تر برفم معده نهادن
واگر ماده بلغمی باشد قی فرمایند بایارج فیقراء
بسکنجبین عسلی برشته. پس شراب پودنه ونعنا بکار
دارند. وپوست سنگدان مرغ آنکه در اندرون
سنگدان باشد ازسنگدان جدا کنند وپاک بشویند
وبکرمان نهند تا خشک شود وبکوبند وبه بیزند با
مصطکی وخیربوا برابر کنند وبخورد. وتخم ورد سنگدان
باگل سرخ وشکر دهند سود دارد هیضه هیضه

علاج هرگاه که حس آن بیابد که طعام اندر
معده تباه می شود قی باید کردن و اگر قی
دشوار افتد معده را گرم دارند و روغن مصطکی
گرم کرده و مانند آن طلی کنند و پوست سمور
و مانند آن گرم کرده بر معده پوشند و بتکلف
خواب کند و بخسپد و طعام نخورد و بر گرسنگی
کمونی خورد و اقراص عود و قرص دم محرور را ضماد
از صندل و گل سرخ و کافور و مورد و آبی و بید
معده نهند و از پس آن که قی کرده باشد ضمادی
از آرد جو و نان خشک با برگ مورد بسرکه تر سرشند
و بر معده نهند و آب انار و آب سیب ترش
کوهی و آب آبی ترش سود دارد و سپیده را اشراف
اقراص کندر و اقراص راسن و اقراص حب الاس

باز دارد و قرص فلونیا رومی دادن باز داشت
فی الحال صفت اقراص عود بگیرند قرنفل و
کبابه از هر یکی یکدرم مصطکی و سنبل از هر یکی
نیم درم عود خام چهار درم شکر چند وزن همه
شربتی یکمثقال با شراب سیب یا گلشکر صفت
اقراص راسن که خواب آرد و سپیده ساکن کند
بگیرند قرنفل ده درم سک یکدرم خرفه دو درم
راسن یکدرم و نیم مصطکی و افتیمون و پوست
بیخ لفاح از هر یکی یکدرم و نیم این جمله اقراص
کنند ده شربت باشد آماس معده بیشتر از
علت خون باشد یا از صفرا علامتها تب گرم و
درشتی زبان و منش گشتن و اگر صفرا غالبتر بود
دهان تلخ باشد و تشنگی صعب علاج اگر خونی

آماس معده

باشد نخست رگ باسلیق زنند و آب انار
دهند و ضمادی از صندل و فوفل و آبی و سیب و
آب مورد تر و تراشه کدوی تر و برگ خرفه و
کوک و کسنی تر بر معده نهند و غذا با دکیرنده و زر
شکاب اقتصار کنند و آب شراب بنفشه و شراب
نیلوفر و شراب انار دهند و از پس چهار روز
آب کسنی و آب عنب الثعلب دهند چو شاید
و صافی کرده و چهار درم فلوس خیارشنبر در وی
حل کرده و یک حبه زعفران و از پس هفت روز
آب کرفس و آب بادیان با این شربت بیامیزد
و اگر طبع نرم باشد بجای فلوس خیارشنبر و حب
طباشیر دهند و ضماد از پس هفت روز از بنفشه و
خطمی و برگ عنب الثعلب و بابونه و آرد جو و بیخ

سوسن و اکلیل الملک سازند و با موم روغن
سرشته و لختی زعفران ترکیب کنند و باز
در ضماد حلبه و تخم کتان و سنبل و سعد زیادت
کنند و اگر آماس کهن گردد اندرین ضماد مقل و
اشق و تخم کرنب و مصطکی و حب البان زیاده
کنند و اقراص سنبل دهند و مزوره از ماش مقشر
سازند و حسو از آرد جو و باقلی و سبوس سا صفت
اقراص سنبل بگیرند فقاع الاذخر و سلیخه و گل سرخ
و ریوند چینی و قصب الذریره و سنبل از هر یکی
سه درم مصطکی ده درم اشک یکدرم شربتی
یکمثقال با سکنجبین و گلنگبین بخورد و اگر بدان حاجت
آید که پخته شود و سر کند پس از آنکه تب زایل
شده باشد و درد ساکن گشته و آماس مانده

شیر تازه میدهند هر ساعت و طبیخ انجیر و
لعاب تخم کتان و لعاب حلبه از هر یکی ده درم
بهم آمیخته و چهار درم خمیر ترش و دو دانگ
زعفران و دو دانگ صبر در وی حل کرده و اگر
هنوز تب می آید خمیر ترش و فلوس خیار شنبر
اندر آب گرم میدهند و بجای آب جلاب دهند
و هرگاه که سرکرده باشد و آماس فرو نشسته
و ریم پدید آید ماء العسل بجلاب می دهند و هرگاه که
پاک شود بگیرد کندر و دم الاخوین از هر یک درم
گل سرخ و گلنار و کهربا از هر یک دو درم گل ارمنی
سه درم جمله بکوبد و به بیزد شربتی یکدرم تا
یک مثقال با رب سیب یا رب آبی یا منضج آمیخته خورانند
بثرها که در معده پدید آید علامت تشنگی صعب باشد

بثرها که در معده پدید آید

و دهان نیز دمیده شود **علاج** دوغ ترش سود
دارد با یکدرم طباشیر و یکدرم بزر الحماض دهند
هر بامداد و باقی علاج دمیدگی دهان باشد

باب نهم

اندر انواع اسهال اسهال صفراوی **علامتها**
سوختن اندامها باشد و تشنگی و حرارت و براز
رقیق و زرد و باشد که تب آید **علاج** اقراص
طباشیر با رب آبی ترش بامداد و شبانگاه اسبغول
بریان کرده و گل ارمنی و صمغ عربی با رب آبی و
گل ارمنی و آب سرد و اگر تب نباشد دوغ
ترش پالوده با طباشیر و بزر الحماض از هر یک
درم و اغذا عدس مقشر اندر آب پخته سه بار
آب از وی ریخته چهار درم با آب غوره یا آب انار

اسهال صفراوی

دهند هر

ترش و جریره مغز بادام بریان کرده و پایچه بره
بسماق پخته و گوارش سماق سود دارد **صفت**
قرص طباشیر طباشیر و سماق از هر یکی پنج درم
تخم حماض بریان کرده ده درم تخم خرفه بریان کرده
و جلنار از هر یک سه درم صمغ عربی بریان کرده هفت
درم شربتی دو درم **صفت گوارش سماق**
بگیرند سماق بیست درم و پست جو و کعک بغدادی
و پست سیب و خرنوب شامی از هر یکی هفت
درم همه بشراب سیب ترش یا بشراب آبی
بسرشند **اسهال صفرا و بلغم** علامتها اندر براز
پدید آید **علاج** سماق و حب الآس و کزمازو و سنگ
از هر یکی یکدرم هلیله زرد پنج درم همه کوفته و بیخته
و دو درم و نیم حب الرشاد ناکوفته شربتی دو درم

اسهال صفرا و بلغم

با شراب مورد یا شراب میبه. و دو درم تخم
لسان الحمل و یکدرم انیسون سرد و بریان کرده
و نار پوست کوفته و بیخته نیمدرم دم الاخوین
نیمدرم این یک شربت باشد در آب باران
یا در آب آهنگران بدهند نافع بود **اسهال بلغمی**
علامتها اندر براز پدید آید **علاج** دو درم حب الرشاد
بریان کرده باب گرم بدهند و تخم خشخاش سفید
و کندر از هر یکی برابر نرم بکوبند و مقدار یک گوز با
شراب مورد یا شراب آبی بدهند اسهال کهن
باز دارد. و کندر و مر و زعفران و سندروس و
افیون همه برابر بکوبند و حب کنند شربتی نیمدرم
اسهال بلغمی باز دارد **حب دیگر** بگیرند مر و دارچینی
و افیون و جند بیدستر برابر حب کنند همچون فلفل

اسهال بلغمی

ناکوفته

اسهال سودایی

شربتی هفت حب و کودکان را دو یا سه حب
اسهال سودایی علامت مزاج سودایی سود
داشتن طعامها چرب است علاج رگ باسلیق
یا اسلیم بزنند از دست چپ و بگیرند انار دانه
بریان کرده ده درم بهمن سرخ بریان کرده دو
درم تخم شاهسفرغم بریان کرده ناکوفته دو درم
زرنباد بریان کرده یکدرم کهربا دو درم شربتی سه درم
با کباب جگر یا شراب مورد اسهال خون علاج

اسهال خون

اقراص کهربا و رب آبی دهند و دو درم طباشیر
سوده اندر شراب مورد دهند و دو درم تخم لسان
الحمل بریان کرده در شراب آبی دهند و دو درم حب
الآس از تخم پاک کرده و دو درم تخم گل بر دو کوفته
و بیخته سفوف کنند اسهال خون را خداوند بواسیر را

سود دارد و طعام اندر همه انواع پاچه دهند
و زرده تخم مرغ نیمبرشت و کاورس پوست کنده
یا ارزن پوست کنده و برنج بریان کرده بیشره
بادام پخته و پاچه سماق پخته و گوشت تذرو
و گوشت کبک بترشی سماق و ناردان بریان کرده
سود دارد زحیر علاج زرده تخم مرغ خام با

زحیر

روغن گل بیامیزند و مرداسنگ مغسول و صمغ
عربی و اسفیداج بدان بسرشند و طلی کنند
و حمولی سازند و شیاف زحیر بکار دارند و
مقلیاثا دهند و اگر تب نباشد نان اندر شیر
تازه ثرید کنند سود دارد و اگر سبب زحیر سرما
باشد حب الرشاد با آب گرم دهند و کوکرد با
پیه بز بسرشند و دود کنند چنانکه رسمست و بگیرند

جوز مغز بریان کرده سه درم نانخواه یکدرم
کندر نیم درم همه بکوبند و سفوف کنند و بر خشت
و تابه گرم نشستن سود دارد و بر ارزن و نمک
گرم کرده نشستن سودمندست والله اعلم

باب دهم

اندر انواع قولنج و تولد کرمها قولنج با آماس
علامتها تب گرم و تشنگی و احتباس علاج اگر قوت
قوی باشد نخست رگ باسلیق زنند و اگر حاجت
آید رگ صافن نیز زنند و آب کسنی و آب عنب
الثعلب و آب کاکنج و آب آلو با فلوس خیار شنبر
و روغن بادام میدهند و در وقت حاجت اگر
درین شربتها قدری سقمونیا حل کرده دهند صواب
باشد و بکشکاب و روغن بابونه حقنه کنند و ضماد

قولنج با آماس

140

از بنفشه و خطمی و آرد جو و بابونه و اکلیل الملک و
موم و روغن بنفشه بر شکم می نهند قولنجی که از خلط
غلیظ باشد علامتها اما علامت خلط غلیظ درد
و گرانی باشد و اسباب تولد خلط غلیظ از پیش
رفته باشد و علامت باد غلیظ درد عظیم باشد
با تمدد و بدان ماند که روده را بمثقب سوراخ
میکنند علاج حقنه تیز کنند یا شیاف تیز نهند
صفت حقنه تیز که قولنج ثقلی بادی و بلغمی بکشاید
بگیرند تخم بادیان و تخم کرفس و انیسون و تخم شبت
از هر یک سه درم در آب بپزند و بپالایند و نیم درم
بوره نان و ده درم پانید در وی حل کنند و ده درم
روغن کنجد یا معصفر با وی بیامیزند و حقنه کنند
صفت شیافی که قولنج بادی و بلغمی را بکشاید

قولنجی که از خلط غلیظ و باد غلیظ باشد

بگیرند تخم حنظل و بوره از هر یک پنج درم
سقمونیا دو درم مغز بادام پنج درم مقل نیم درم
شیاف کنند چنانکه رسمست صفت حبی که قولنج
بگشاید در حال بگیرند سکبینج ده درم تخم حنظل ده
درم سقمونیا سه درم و دو دانگ سکبینج را بآب
سداب حل کنند و داروها بدو بسرشند و حب کنند
شربتی دو درم و تا نخست حقنه تیز و شیاف راه
گشاده نکنند داروی مسهل ندهند و اگر غثیان رنجه
دارد سفرجلی مسهل دهند یا معجون الراحه صفت
معجون الراحه بگیرند مصطکی و قرنفل و زنجبیل و پلپل و
دارپلپل و جوز بوا و قرفه از هر یک دو درم کوفته و
بیخته سقمونیا نیم درم همه را در جلاب غلیظ حل کنند که
از آب بهی و شکر ساخته باشند و بسرشند شربتی

دو درم صفت حبی که زودتر از همه اطلاق کند
بگیرد تخم حنظل دو درم سقمونیا یکدرم مصطکی نیم درم
کشنیز دانگی افیون نیم درم بآب کرفس حب کنند
شربتی یکدرم تا یکمثقال تولد کرمها نوعی دیگر قولنج — تولّد کرمها
هست که ازان افتد که در روده‌ها کرمها تولد کنند و
تری ثفل روده‌ها بمزد تا بدان سبب طبع خشک شود
علاماتها، تولد کرم آنست که گاه‌گاه اندر ثفل کرم ظاهر
شود و احتباس بی درد و بی خلیدن باشد و رنگ روی
زرد و تیره شود و قوت ضعیف و خداوند علت زود — این
گرسنه شود از بهر آنکه هرچه بروده‌ها فرود آید کرمان
بخورند و روده‌ها را مزید نگیرند و بدان سبب گرسنگی
و پیچش ناف و دغدغه و غثیان پدید آید و خواب
بیداری بی‌ترتیب باشد و در خواب دندانها برهم

می ساید و از دهان لعاب میرود علاج بگیرند
شیح و ترمس و برنگ کابلی مقشر و سرخس و قنبیل از
هر یکی پنج درم تربد سفید محکوک پانزده درم بکوبند
و به بیزند و پنج درم از این جمله با شیر تازه بدهند
و نیز بگیرند برنگ کابلی مقشر هفت درم خرما و مغز جوز
از هر یکی هفت درم هر سه بکوبند و بهم سرشند و
شبانگه بر گرسنگی بخورند و بخسپند بامداد کرم کدو دانه
را پاک کند و پس از استفراغ یک شربت ایارج فیقرا
بدهند اندر شب دیگر و پس از آن یک هفته هر
بامداد پنج درم آنگاه بخورند بناشتا تا ماده تولد
کرمان را پاک کند باذن الله و بگیرند زهره گاو و صبر
و آب پودنه راست است و پنبه پاره بدان ترکنند و
بردارند کرمان خود را پاک کند و کودکان را ترک

بر گرسنگی

شفتالو کوفته بر شکم ضماد کنند و زهره گاو و قنطوریون
و پیه گوزن و سعتر و ترمس بهم بسرشند و بر ناف
طلی کنند و شونیز بسرکه سایند و طلی کنند والله اعلم

باب یازدهم

بیرون آمدن مقعد

در بیماریهای مقعد بیرون آمدن مقعد علاج گل
سرخ و نارپوست و مازو و برگ مورد و خرنوب
در آب بپزند و در آن آب نشینند پس گلنار و مازو
و نارپوست و صدف سوخته و اقاقیا و شب یمانی
و اسفیداج همه کوفته و بیخته بر آن موضع پراکنند و
ببندند چنانکه رسمست و غذا او ندهند مزاج سرد را داروها
اندر شراب قابض نرند و مرزنگوش زیادت کنند
و اگر مقعد بیرون آید و ریش شده باشد بشراب قابض که
داروهای قابض در وی پخته باشند بشویند و

و ترب سوخته و شسته بگیرند ده درم گل کرج
و سماق از هر یک پنج درم مر دو درم و نیم بکوبند
و بیزند و بدان موضع پراکنند و ببندند

شقاق

شقاق طرقیدن لبهای شج را شقاق گویند
گاه باشد که سبب آن خشکی مزاج باشد و گاه باشد
که رگها ممتلی گردد و دهنهای رگ بطرقد **علاج**
اگر سبب امتلای رگها باشد رگ باسلیق یا صافن
باید زنند یا بر میان هر دو سرین حجامت کنند
و اگر آماس و حرارتی باشد سفیدهٔ تخم مرغ و روغن
گل اندر هاون سرب بسایند تا سیاه شود و طلی
کنند و مرهم کافور بکار دارند و اگر حرارت قوی
نباشد مرهم مقل بکار دارند و مغز ساق گاو
خمیر چرب سایند و مرهم کنند خداوند مزاج خشک را

خارش مقعد

سودا دارد **خارش مقعد** اگر سبب خارش کرم
خورد باشد علاج کرم یاد کرده ایم است
و اگر سبب کرم نباشد خارش سوزان باشد مقعده
باسور باشد **علاج** رگ باسلیق باید زد و بر میان دو سرین
حجامت کردن و مطبوخ افتیمون استفراغ باید
و از طعامهای سودایی پرهیز کردن و آن موضع
را بروغن مغز زردآلوی تلخ که مقل را در وی حل کرده
باشد چرب کردن **بواسیر** سبب این علت علتهٔ خون

بواسیر — چرب

سودایی باشد علامتها آنچه از خون گرم و صفرایی
باشد با خلیدن یا سوختن سخت باشد و آنچه از خون
غلیظ باشد خلیدن و سوزش کمتر باشد لیکن
گرانی بیشتر بود و باد بواسیر بادی غلیظ باشد
و قراقر اندر شکم و ناف پدید آید و گاهی بجنبش

زهار و خایه و قضیب فرود آید و گاهی بپشت
و کتف بر آید و گاهی اسهال خون آید و گاهی
شکم باز گیرد و در دبیر ار همچون درد قولنج تولد کند
و گاهی در اندامها بدید آید و از مفاصل و زانو
هنگام خاستن و نشستن آواز همی آید آنرا
بتازی فرقعه گویند علاج اگر خون صفرایی باشد
نخست رگ باسلیق زنند پس مطبوخ هلیله و سپستان
و عناب و آلوی سیاه و خیارشنبر استفراغ کند
و اطریفل کوچک و اطریفل اوسط بکار دارند و اگر
خون روان شود و غلیظ باشد و بی درد باشد
بوقتی معلوم آید باز نشاید داشت الا که قوت
ضعیف شود و هرگاه که خواهد باز دارد اقراص و
معجون خبث الحدید و حب مقل بدین صفت حب مقل

بگیرند هلیله کابلی بریان کرده بروغن گاوی درم
کند با پانزده درم مقل ازرق حل و پنج درم مقل را
در آب کنند تا حل شود و داروها بدان بسرشند
و حب کنند شربت هر بامداد ده درم و آندر طبیخ
داروهای قابض نشینند بگیرند مازو و گزمازو
کندر و مر و اقاقیا و سفیداب راست راست کوفته
و بیخته و آن موضع را بشراب قوی بشویند و این
دارو بر سر او پراکنند و ببندند و اگر با بحور بدان
گرمی باشد هم نخست رگ زنند پس مطبوخ افتیمون
دهند و علاج اصحاب سودا بکار دارند و هلیله
پرورده سخت موافق باشد و اگر دردناک باشد
بگیرند مرهم دیاخلیون و روغن گل و اندکی زعفران
و اندکی افیون همه اندر هم بسرشند و می نهند

بابونه و اکلیل الملک و اندکی زعفران بلعاب
تخم کتان بسرشند و برنهند و اگر باسور سخت ممتلی باشد
و درد سخت کرده اندر آب گرم نشیند و روغن
زرد آلو و تلخ و روغن کوهان شتر طلی کنند در این گرم
پس بگیرند آب پیاز خام و پشم پاره بدان تر کنند
و بجوشیدن بر دارند و یکزمان صبر کنند گشاده شود
و درساکن شود و نیز بگیرند تخم حنظل و مغز بادام
تلخ راست راست بکوبند و ببیزند و شیاف کنند و هر
ساعت یکی بنهند تا اندر پنج ساعت پنج شیاف
بنهند **صفت داروی که باسور را خشک کند**
و بریزاند بگیرند ماری افعی از جایگاهی که از آب دور
باشد و سر و دم او ببفکنند و شکم او پاک کنند و بشویند
و بپزند تا مهرا شود و سر باتیله پوشیده دارند پس
روغن زیت بر افکنند و بجوشانند تا آب
برود و روغن بماند آن روغن نگاه دارند و طلی
میکنند خشک کند و بریزاند باذن الله عز و جل
اگر میگوید باسور را بروغن زیت چرب کنند
و اشنان سبز کوفته و بیخته بر وی کنند خشک کند
و بریزاند **صفت** داروی که باد باسور را بشکند
بگیرند بلیله سیاه و آمله و شیطرج هندی و عاقرقرحا
و نوشادر و فلفل و دارفلفل و تخم گندنا و مقل همه
برابر بکوبند و ببیزند مقل را بآب مورد حل کنند
و داروها بدان بسرشند و حب کنند شربتی درم

باب دوازدهم

جگر گرم

اندر بیماریهای جگر **جگر گرم** علامتها تشنگی
بسیار و حرارت اندر جانب راست و موضع جگر

بود علاج رگ باسلیق زدن و سحرگاه آب تخم
خرفه و سکنجبین دادن و از پس چهار روز یا هفت روز
آب کشنی و آب عنب الثعلب دهند و طبع را با ب
میوها نرم دارند و نبلوس خیارشنبر اندر آب کشنی
گداخته و شراب انار و آب انار و شراب زرشک
سود دارد و اگر طبع نرم باشد اقراص طباشیر
دهند و ضمادها از صندل و گل سرخ و تراشه کدوی تر
و آب کوک و آب عنب الثعلب و آب برگ مورد
با مقداری دارچینی و مصطکی بروی کنند و بر
جگر می نهند جگر سرد را علامتها زبان سفید بود و
رنگ روی رصاصی و بول غلظ و سفید باشد
و اشتها طعام زود پدید آید ولیکن دشوار گوارد
و باید دانست که اسهال غالی با بسیاری شهوت

و چاشتگاه با روغن بادام

جگر سرد

۱

نشان سردی جگر باشد و با سقوط شهوت
نشان گرمی و ضعف جگر باشد علاج ماء الاصول
دادن با روغن بادام تلخ و روغن پسته دو
دانگ جگر گرگ خشک کرده و کوفته و دانگی
ریوند چینی با پنج درم گلنگبین سرشته سخت موافق
باشد خاصه اگر سه بامداد بدهند از بهر آنکه از
جگرهای جانوران هیچ معتدلتر و با جگر مردم
ملایمتر از جگر گرگ نیست و اگر سه شب بوقت
خواب اثاناسیا بزرگ دهند سود دارد و شیر
شتر اعرابی اخلاط سرد را باسهال و ادرار بول
پاک کند و سده بگشاید خاصه اگر شیر با اندکی
بول شتر دهند و ضمادی بر نهند بدین صفت بگیرند
مصطکی و صبر و افسنتین رومی از هر یکی دو درم گل سرخ

جگر سرد را

نیم درم عود خام و سنبل و سک از هر یکی
سه درم زعفران یکدرم با موم و روغن مورد
بسرشند و بر جگر نهند سود دارد ان شاء الله

باب سیزدهم

درد سپرز گرم

اندر بیماریها سپرز درد سپرز گرم علامتها
حرارت اندر جانب چپ باشد و تشنگی غالب بود
و دلیل رنگین علاج رگ باسلیق زنند و اسلیم از
دست چپ و آب کاسنی و آب بادیان هر دو
بهم آمیخته دهند و آب عنب الثعلب و آب
کرفس از هر یکی دو اوقیه بهم آمیخته می دهند و
استفراغ بداروها رمسهل اصحا سود کند و
ایارج فیقرا و غاریقون از هر یکی یکمثقال حب کنند
و بدهند و دو درم غاریقون با دو اوقیه سکنجبین بنخت

سودمند بود و آب سبزی کدو و آب برگ بید
و آب برگ پنج که بتازی غرب گفته اند هر کدام
حاضر باشد یک اوقیه صافی کرده با سکنجبین
میدهند و برگ بید و برگ پنج خشک کرده
اندر سایه مقدار دو درم کوفته و بیخته با دو درم
شکر چند روز بر بامداد میدهند درد و آماس زایل

درد سپرز سرد

شود باذن الله عز و جل درد سپرز سرد علامتها گرانی
باشد بیشتر و تشنگی نباشد و دلیل سخت رنگین نباشد
علاج داروالاصول با روغن بادام تلخ چهار دانگ
تریاق اربعه دروی حل کرده می دهند و پنج درم
افتیمون سوده با یک اوقیه سکنجبین سپرز زایل کند
و افتیمون و پوست بیخ کبر از هر یکی راستا راست
کوفته و بیخته و با سکنجبین بسرشند پنج درم تا پنج مثقال

سخت سودمند باشد و اشق را بسرکه حل کنند
و مغز بادام تلخ کوفته و برگ سداب خشک کوفته
از هر یک برابر بسرشند و بر سپرز نهند و به بندند
و انجیر بسرکه بپزند و خردل کوفته و پوست بیخ کبر کوفته
و بیخته بهم بسرشند و ضماد کنند و عصاره یا قدحی
از چوب گز سازند و طعام و شراب اندران عصاره
و قدح خورند در مدت چهل روز سپرز گرم را و سرد
را بگدازد و پاک کند باذن الله عز و جل

باب چهاردهم

اندر یرقان بباید دانست که یرقان علتی است
که رنگ چشم و رنگ همه تن زرد یا سیاه کند اما
یرقان زرد از افزونی صفرا باشد و بیشتر از جگر باشد یرقان زرد
و از سدّه که اندر منفذها، زهره افتد و یرقان سیاه

از سپرز افتد و شرح آن اندر کتاب ذخیره
یاد کرده آمده است علامتها اندر یرقان زرد
تشنگی غالب باشد و دهان تلخ و بول سخت رنگین
باشد و کفک بول رنگ بول دارد علاج اگر یرقان
سخت محکم باشد هم رگ باید زد و هم مسهل دادن
اما رگ باسلیق باید زد یا رگ اسیلم از دست راست
و مسهل طبیخ افسنتین رومی و هلیله زرد و عناب
و اجاص و خرما هندی و تخم کشوث و تخم کاسنی
و بیخ غاریقون و غافث و شاهتره باید ساخت سوس و
و اگر مسهل سبکتر باید فلوس خیار شنبر اندر آب کاسنی
کفایت باشد و ماء الجبن سخت نافع باشد و هر بامداد
سکنجبین بزوری میدهند با آب کاسنی و از سکنجبین
بچهار ساعت کشکاب دهند و اندر کشکاب بیخ

وتخم کاسنی

کرفس و بیخ کبر و بیخ بادیان و بیخ کاسنی آنچه خاص
باشد می پزند و کلاب با روغن بادام و شکر دهند
و اگر تب باشد سه بامداد سکنجبین ساده دهند
با آب تخم خرفه یا آب کسنی و آب انار ترش
شیرین موافق بود. و کشکاب با روغن بادام و شکر
دهند. و اندر کشکاب تخم کسنی و بیخ او در افکنند
و اندر آبزن نشستن صواب باشد و هم اندر آبزن
دو اوقیه آب ترب و یک اوقیه شراب ریحانی
و نیم درم بوره نان در وی حل کرده بدهند زردی
فرود آرد خاصه اگر هم در آبزن بول کند و یک استار
برگ چغندر خشک کرده و کوفته و بیخته اندر جلاب
یا در ماء العسل بدهند اگر یکدرم روناس کوفته
و بیخته با زرده تخم مرغ نیمبرشت بدهند و یا

یرقان سیاه

استسقا

چهار درم پرسیاوشان اندر طبیخ انیسون بدهند
یرقان و زردی را سود دارد باذن الله عز و جل
یرقان سیاه خداوند یرقان سیاه رگ باسلیق
یا اسیلم زند از دست چپ و استفراغ بماء الجبن کند
اندر بر گشادن سده و استفراغ سودا کند سود دارد

باب یازدهم

اندر انواع استسقا **استسقا** سه نوع است
لحمی است و سبب این ماده بلغمی باشد که با خون
اندر همه رگها بگذرد دوم طبلی است و سبب آن
ماده بادناک باشد که اندر همه احشا بماند سوم
زقی است و سبب آن ماده آبناک باشد که
اندر فضاء شکم گرد آید و اصل همه نقصان هضم است
و فارسی استسقا آب خواستن است و سبب آ

خواستن ضعف جگر باشد و عاجزی از دفع
کردن و بسبب ضعیفی آب که بدو رسد از خویشتن
دفع نتواند کردن و باندامها فرستادن نتواند
تا بدان سبب همه تن تشنه ماند و از جگر آب خواهد
بی آنکه جگر را بآب حاجت باشد و همچنانکه جوع
بقری گرسنگی همه اندامهاست بی آنکه معده طعام
خواهد استسقا تشنگی همه اندامهاست بی آنکه
جگر آب خواهد از بهر آنکه جگر ضعیف باشد و آبرا
باندامها نتواند فرستاد و هر آب که خورده باشد
در جگر بماند و جگر را سرد کند و آن آب بترشح
اندر فضاء شکم جمع آید و مزاج همه احشا تباه کند
و بدان سبب علت بمشارکت همه احشا مستحکم شود
و چگونگی ترشح از کتاب ذخیره باید جست اما

150

استسقایی که سبب آن گرمی جگر باشد چنان بود
که بسبب گرمی جگر رطوبتها گداختن گیرد و استفراغها
تولد کند چون ادرار بول و عرق بسیار و اسهال
و افراط طمث و بدان سبب خشکی تولد کند و بسبب
خشکی رطوبت اصلی که مدد حرارت غریزی است
تحلیل پذیرد و بدان سبب آن قدر حرارت که باشد
ضعیف گردد و کیلوس را خون نتواند کرد باستسقا
ادا کند علامتها اما علامت زقی آنست که شکم
گران باشد و بلمس چون مشک پر آب باشد و علامت
طبلی آنست که ناف بیرون آید و شکم بدان گرانی
نباشد و بلمس همچون مشکی باشد که باد اندر دمند و
اگر دست بروی زنند آواز طبل آید و علامت لحمی
آنست که اندامها آماسیده شود و هر کجا که انگشت

و هرگاه که حرارت غریزی ضعیف باشد جگر ضعیف شود

برنهند و اعتماد کنند در وی نشیند و جای انگشت
بدید آید و دیرمان بماند و رنگ روی و اندامها
برنگ زندگان نماند و بیشتری را طبع نرم باشد
علاج زقی بهترین علاج تشنگی کشیدنست و گرسنگی
و از دیدار آب و بکار داشتن آن باز داشتن
و هر دو سه روزی قی فرمودن و هر بامداد ریاضت
معتدل فرمودن و اندر گرمابه خشک عرق آوردن
و اندر ریگ گرم نشاندن چنانکه سر او را از
افتاب سایه باشد و تن اندر افتاب و ریگ گرم باید
و تدبیر ادرار بول کردن و اندر آب دریا نشاندن
و آب معدنها چون گوگرد و آب زاک و انجا که آب
دریا نباشد نمک اندر آب کنند و چند روز اندر افتاب
نهند بجای آب دریا باشد و استفراغ بحب غاریقون

کنند صفت آن بگیرند غاریقون ده درم
عصاره غافث و ریوند چینی از هر یکی دو درم
شکر طبرزد ده درم حبها کنند هر بامداد یکدرم بدهند
و اگر اسهال بسیار گردد بازگیرند و شیر شتر عرابی
با اندکی بول آن شتر سود دارد و انجا که شتر عرابی
نباشد دیگر شتر را از علف بیرون برند و هر روز
آرد جو خمیر کرده تخم کرفس و تخم بادیان صد درم در وی
سرشته بشتر دهند تا شیر او سودمند گردد و طعام
او نان بریان کرده باشد و خمیر نان نیک خاسته
باید و اندر خمیر تخم کرفس و تخم بادیان و تخم نانخواه
سرشته هر روز مقدار ده سیر ازین نان راتب او
کنند و اگر نیز ازین نان اندر نخوداب ثرید کنند
شاید و چربوی روغن شیرخشت با روغن بادام با روغن

فستق و ترب خام و پخته سود دارد چند انکه خورد
لیکن خام نافع تر و اگر بیمار از گوشت صبر نتواند کرد
گوشت تذرو و گوشت کبک و گوشت گنجشک و
دهند بریان کرده یا در نخود اب پخته و اگر بعد زیت
آب دهند با اندکی شراب بیامیزند یا با آب انار
قناعت کنند و اگر حرارتی و تبی باشد سر باید
آب برگ ترب و برگ کرفس و برگ کسنی کوفته و فشارده
و جو شاهیج و کنگر کوفته و پالوده با اندکی شکر دهند
علاج طبلی شکم را بکمید گرم دارند بسبوس و نمک که
و آزرن و مانند آن و پوست سمور و روباه بر شکم
پوشیده دارد و مارالاصول دهند و یا معجون فنداقیقون
و پیوسته زیره و کندر می خاید و طعام نخود آب با
علاج لحمی قی و ریاضت معتدل و دماغ را بغرغره

و معده را با ایارج فیقرا پاک کردن و اندر آب
دریا و اندر معد نهاد نشستن مفید است

باب شانزدهم

اندر بیماریهای گرده و مثانه و اعضای تناسل

اماس گرم در گرده

آماس گرم اندر گرده علامتها تب لازم و تشنگی و
گرانی اندر گرده و دشواری برگشتن از پهلو
بدیگر پهلو و باشد که غثیان رنجه دارد و باشد که
زبان سیاه شود علاج فصد باسلیق و کشکاب با
روغن بادام و شکر و کم خوردن آب و حقنه نرم
کردن و خیارشنبر اندر آب کاسنی دادن و اندر
مارالجبن

اماس سرد

آماس سرد اندر گرده علامتها تشنگی
نباشد و گرانی بیشتر باشد و کسلانی و علامتهای بلغم
ظاهر باشد علاج قی فرمودن و شراب تین خوردن

و کلنگبین دادن و حقنه از حسک و برگ کرنب
و برگ چغندر و برگ خطمی و سبوس و مویز و انجیر
بسته و پرسیاوشان و تخم خیار و خربزه و روغن
کنجد ساختن و ضماد از تخم کتان و حلبه و تخم خطمی و
و شبت و بابونه و اشق و علک البطم ساختن و
از بیرون پیه بط و مرغ و مغز ساق گاو گداخته
و اندکی مقل و راتیانه در وی حل کرده مالیدن و طعام
سبوس آب با عسل و روغن بادام باید دادن
بول خون و سوزش آب تاختن علامتها اگر بول
خون از گرده باشد خون با بول آمیخته نباشد
لیکن فسرده باشد و پاره پاره بود و از غثیان خالی
نبود و اندر نواحی گرده المی باشد و گاه الم اندر
میان پشت باشد و بر انها فرود آید و گاهی

بول خون و سوزش آب تاختن

بمیان دو کتف و اگر از مثانه باشد خون با
بول آمیخته باشد و رقیق باشد و از خلیدن
مثانه و سوزش خالی نبود **علاج** فصد باسلیق
و از همه چیزها شور و تیز و تلخ پرهیز کردن و کشکاب
و شراب بنفشه و شراب خشخاش خوردن و اگر
با بول خون سوزش و حرارت بود بگیرند قطراسالیون
و تخم کرفس و انیسون و تودری و راسن و تخم
خیارین و تخم خربزه و تخم کدو از همه برابر بمیفتج
بسرشند شربتی دو درم با ماء الشعیر یا ماء العسل دهند
و حلغوزه و تخم خیار و تخم خربزه برابر بکوبند و اندر
میفتج بسرشند و بکار دارند سوزش و قرحه را
سود دارد و تخم خیار و شیر زنان با شیر خر قرحهٔ
مثانه را سود دارد و سوزش ببرد و قرص کهربا

خون آمدن بازدارد و اقراص کاکنج قروح
و سوزش را سود دارد و نسخهٔ اقراص از قرابادین
کتاب ذخیره و از دیگر قرابادینها توان یافت
سلس البول
سلس البول بیرون آمدن بول باشد بیخبر و اراد
مردم و سبب آن سردی مزاج باشد و سستی مثانه
بود علاج قی کردن و در آب کوکرد نشستن و
روغن سداب و روغن فرفیون مالیدن فرزد و دیطوس
صفت
و بیخ بیا خوردن و ماسکه البول بکار داشتن
ماسکه البول بگیرند کندر و حب الآس و تخم محلب مقشر
و سعد و خولنجان و قرفه و وج و راسن برابر کوفته
و بیخته بمیفختج بسرشند شربتی بامداد و شبانگاه سه
درم و گفته اند گوشت روباه بریان کرده سود دارد
دیابیطس
دیابیطس علتیست که سبب آن گرم شدن مزاج

گرده باشد علامتها تشنگی و بی صبری از آب
و بیرون آمدن آب در حال که خورده شود هنوز رنگ
رنگ ناکردیده علاج آب انار و آب تخم خرفه
و شراب غوره و کشکاب و بوقت خواب اسغول
اندر آب خیار ترش با شکر و اقراص طباشیر و سرکه
همه با اقراص طباشیر
و گلاب و روغن گل بر موضع کرده مالند و ضماد
محلب و پست جو و آبی کوفته و برگ بید تر
و برگ مورد تر کوفته بر نهادن و اگر این برگها نباشد
صندل سفید و صندل سرخ و فوفل و اندکی کافور
بگلاب سوده و قطره سرکه بر چکانند و طلی کنند
و طعام دوغ ترش و مزوره ماش مقشر با اسفاناج
و کشک جو و غوره و نیشو و مانند آن دهند و سیب
ترش و زردالوی ترش و خرماهندی و طفیل از

از عدس مقشر با آب غوره و مانند آن دهند
عسر البول باز گرفتن بول را اسر گویند و دشوار
آمدن را عسر گویند و اسباب آن یا زخمی و سقطه
باشد یا ضعف قوت دافعه یا بادی غلیظ
یا چیزی اندر مجری بول گرفته شود چون خون
فسرده یا سنگ **علاج** اگر سبب زخمی و سقطه
باشد رگ باسلیق بزنند و اندر آبزن فاتر
نشانند و روغن گل می مالند و بول بقاطیر برون
گیرند و اگر حرارتی باشد آب عنب الثعلب و آب
تخم خرفه دهند و بحقنه نرم استفراغ کنند و اگر
سنگی در مجری بول مانع باشد علاج آن در جایگاهش
یاد کرده آید و اگر خون فسرده اندر مانع باشد
شب یمانی اندر سرکه فرغار کنند یکشبانروز و بپالایند

بادی

و شکر بر افکنند و قوام دهند و هر بامداد بدهند
و داروهایی که سنگ مثانه را بریزاند سود دارد
و اگر سبب بادی غلیظ باشد ماء الاصول دهند
با روغن بید انجیر یا با روغن بادام تلخ باید داد
و اگر سبب ضعیفی قوت مثانه باشد در آب
گوگرد نشانند و بورهٔ ارمنی در آب حل کنند
و با حلیل فرو چکانند و زهرهٔ گاو و زهرهٔ بز
و نمک آب تلخ آنچه حاضر باشد اندر چکانند و
شپش که در جامهٔ مردم تولد کند با حلیل اندر نهند
بول گشاده شود **سنگ و ریگ که اندر مثانه و کلیه**
تولد کند **علامتها** ریگ اندر بول پیدا شود و اندر
بن قاروره رسوب کند و مجری بول را بخراشد
و بسوزاند و گرانی کند و آب تاختن زود زود

سنگ و ریگ اندر مثانه و کلیه

تقاضا کند. و آنچه از گرده باشد زرد باشد و
آنچه از مثانه باشد سفید بود یا خاکستر گون
علاج آبزن فاتر اندر نشستن و کمرگاه و
مثانه را بروغن عقرب چرب کردن و بروغن
شبث. و از طعامهای غلیظ پرهیز کردن و تخم
خیار و تخم خربزه و حجر الیهود و آب بادیان و
تخم کرفس و حب القلت و معجون عقرب مقدار
دو دانگ اندر آب تخمها میدهند و آب ترب
کوفته و فشارده مقدار ده درم با ده درم شیر تازه
آمیخته سه روز بدهند مثانه را از ریگ پاک
کند جرب مثانه علامتها بیرون آمدن بول
با دغدغه بود و رسوب وی همچون سبوس باشد
علاج کشکاب با روغن بادام خوردن و طعامهای

جرب مثانه

چرب و نرم خورد و لعاب دانه ابی و شیر
زنان و روغن گل حقنه کردن و باحلیل فرو
چکانیدن فتق علامتها هر وقت که بپشت
باز خسپد ناپدید شود و قراقر کند و بروده فرو
آمده باشد. و اگر بی قراقر باز شود آن پیه
انرا اسرب گویند فرو آمده باشد علاج
از حرکتها و کارهای سخت پرهیز کند خاصه از پس
طعام خوردن و آواز بلند کردن و زبان دارد
و چیزی گران بر ندارد. و پیوسته آن موضع را
بسته دارد. و اگر بدشواری بجای باز رود شبث
پخته نیم گرم بر نهند و رانها برهم فشارد تا بجای
باز شود و چون بجای باز شود این ضماد بر نهند
صفت کندر السرو و سعد و مازو و نار پوست و

فتق
آن بادی باشد که

کندر و مرزنجوش و سرگین کفشکران و نانخواه
همه برابر اندر سرگین ماهی بسرشند و بر پنبهٔ
کهن طلا کنند و برنهند و ببندد و بگذارند تا خود
بیفتد و دیگر بار برمی نهد تا سخت شود و از
طعامها، بادناک و از میوه‌های تر پرهیز کند و
کمونی بکار دارد. و اکلیل الملک و آرد گندم
و زرده خایهٔ مرغ همه اندر میفختج خبیص کند و برنهند

آماس قضیب و خایه

آماس قضیب و خایه اگر نشان حرارت باشد رگ
باسلیق بگشایند و طلی از آرد جو و کشنیز تر
و آب کاسنی تر برنهند و اگر حرارتی نباشد و
صلب باشد آرد باقلی و حلبه و بابونه و پیه مرغ
و پیه بط اندر میفختج خبیص کنند و برنهند و اکلیل
الملک و آرد گندم و زرده تخم مرغ همه اندر میفختج

خبیص

کند و برنهند و ضمادها که اندر کتاب ذخیره
اندر آماس پستان یاد کرده آمده است اندرین

ریش قضیب و خایه

باب سود دارد ریش قضیب و خایه علاج فی
کند و رگ باسلیق زند و آسایش جوید و از
طعامهای تیز و شور پرهیز کند و صبر و کندر و عروق
و گلنار و مرداسنگ بسایند و بروی پراکنند

خارش قضیب و خایه

خارش قضیب و خایه هم فی کند و رگ زند و از
تیزها پرهیز کند و بر روی رانها حجامت کند
یا دیوچه افکند و ایشان بسرکه ترکند و مرزوری
در گرمابه بدان بشویند و همچنین بگل سرکه ترکرده
بشویند و اگر بسوزد روغن گل با سپیده تخم مرغ

بربالاشدن خایه

طلی کند بربالاشدن خایه از آب سرد و از هوای
سرد پرهیز کند و هر روز یک ساعت در آب گرم

بسیاری مذی و ودی

نشیند خاصه در آب گوگرد بسیاری مذی و ودی
بگیرد فرفیون و جندبیدستر و سعد و قسط
و عاقرقرحا و دارفلفل کوفته و بیخته برابر و اندکی
مشک تبتی بروغن سداب اندر کند و بر زهار
و خایه و حوالی آن می مالد و قی کند و از طعامها
تری فراینج پرهیز کند و کمونی و دواء المسک
بکار دارد ضعف قوت مباشرت علاج آن

ضعف قوت مباشرت

مردم محرور هرچند داروی گرم بیشتر خورند اندر
آن کار ضعیفتر بود لیکن اگر دوغ تازه و جغرات
تازه خورد و باقلی و نخود خام منبوت کرده قوت
تمام حاصل آید و اندر بعضی باشد که تخم خرفه و بوی
کافور چندان قوت باشد که عجب دارند و قلیه
نرگسی که اندروی گزر و پیاز و باقلی و اندکی

زنجبیل باشد خداوند مزاج معتدل را سخت
سود دارد و تمبر و ودم مرطوب را قی کردن و
نبیذ نرم انگور و اندر نیمبرشت زرده تخم مرغ سود دارد
و این باب از کتاب ذخیره باید خواند و از آنجا
طلب کردن

باب هفدهم

بسیاری خون حیض

اندر بیماریهاء زنان بسیاری خون حیض اسباب
آن بسیاری خون باشد اندر تن یا گرمی و تیزی آن
یا قرحه اندر رحم علامتها آنچه از بسیاری خون
باشد نبض عظیم و رنگ روی سرخ و تازه باشد
و همه تن قوی باشد علاج فصد و طعام از سماق
و ناردان و عدس مقشر و پایچه بره و گوشت گوساله
و شربت اقراص کهربا و حمول از پشم پاره که
بآب مازو ترکند و بسرمه آلوده کند و آنچه از

گرمی و تیزی خون باشد تن ضعیف باشد و خون
رقیق بود علاج تسکین حرارت بشربتهای خنک
و غذاهای غلیظ چنانکه اندرین باب یاد کرده آمد
است از عدس و پاچه و مانند آن. و آنکه از
قرحه باشد خون عفن و گنده باشد علاج رگ باسلیق
زدن و رگ مابض و بعد العشق بند و طبیخ حلبه و اقراص
کاکنج و بنادق البزوری دادن و در آب کوکرد اندر
نشستن سود دارد باز ایستادن خون حیض

باز ایستادن خون حیض

بی وقت اسباب آن یا کمی خون باشد اندر تن
و یا غلیظی و سردی خون و فربهی بافراط علامتها
اما علامت کمی خون آنست که پیش از آن استفراغها
بوده باشد چون رعاف و عرق آمدن و مانند آن
و تن لاغر و ضعیف و زرد روی بود باشد علاج اندر آن زن

نشانیدن و غذاها معتدل و قوی دادن
چون ماء اللحم و زرده تخم مرغ نیمبرشت و شادکامی
علامت غلیظی خون و سردی او آنست که اندامها
بلمس سرد باشد و فربهی از پیه باشد نه از گوشت
علاج غذاها گرم و لطیف و اندک خورد و ریاضت
معتدل کند هر روز بگرمابه و بنجر نیا و کمونی و فلافلی
و معجون وج دادن و اندر طعام زیره و نانخواه
و خردل و انگدان و دارچینی بکار داشتن باید
اختناق الرحم سبب آن نایافتن مرد باشد

اختناق الرحم

علامتها حالی پدید آید همچون صرع لیکن صرع با کفک
و تشنج و اضطراب باشد و این علت را کفک و
تشنج نباشد علاج مباشرت و دغدغه و عطسه آوردن
بکندس و فلفل و غیر آن و بوی نیلوفر و بنفشه و صندل

رخا
وکافور سود دارد رخا حالی باشد همچون حال
آبستنی و علامتها آن هیچ نباشد علاج
ماء الاصول با روغن بادام تلخ و روغن بید انجیر
دادن و استفراغ با یارج فیقرا با غاریقون
مرکب و حب منتن و مانند آن حل ناپذیرفتن
حل ناپذیرفتن
آنچه از جهت زن باشد سبب فربهی بافراط و غلبهٔ
سردی و تری باشد یا گرمی و خشکی مزاج یا باد غلیظ
علامتها این حال پوشیده نیست و بسیار جای
کرده آمده است علاج اگر سبب سردی و تری و باد غلیظ
باشد ماء الاصول بروغن بادام تلخ و روغن بید انجیر
و استفراغ بحب سکبینج و حب منتن و سنجرنا دو دوا
المسک دادن و پشم پاره بروغن بلسان آلودن یا بغالیه
مشکین آلوده بخویشتن برداشتن و بخواب و

قلیهٔ خشک با توابل چون فلفل و دارچینی و مانند آن
و اگر سبب گرمی و خشکی باشد علاج کشکاب بروغن
بادام و آب تخم خرفه و آب انار و لعاب بزرقطونا
و شکر بکار دارند و طعام قلیهٔ کدو و قلیهٔ خیار و
اسفناج و مانند آن دشواری زادن علاج
دشواری زادن
چون وقت آن نزدیک آید هر روز بگرمابه شدن
بنفشه
و در آبزن نشستن و شکم و پشت بروغن بادام و روغن
مالیدن و شوربا و حب دادن و در حال دشواری
زادن خرما و حلبه بپزند و مقدار صد درم آب آن
با روغن بادام شیرین بتمار رتق بدو بدهند و یکمثقال
غالیه اندر شراب ریحانی بدهند و عطسه آرند
بفلفل و کندس و بینی بگیرند تا عطسه بازگردد و
قوت فرو سوی کند و اگر مشیمه بماند یا بچه بمیرد

بگیرند مر و بهرزد و جاوشیر و گوگرد برابر بزنند
کاو بسرشند و زیر او دود کنند مشیمه و بچهٔ مرده
جدا شود **آماس و ریش رحم** علاج آن همچون علاج
آماس و قرحهٔ مثانه بود **خارش رحم** سبب این
رطوبتی باشد گرم و شور **علاج** آن همچون علاج جرب
مثانه بود رگ باسلیق زنند و بر روی ران حجامت
کنند و حلبه و تخم کتان اندر ماء العسل بپزند و
پشم پارهٔ بدان تر کنند و بخویشتن بردارند **کمی شیر**
اگرچه منی و خون و شیر هر سه بصورت مخالف‌اند
و تولد هر یک از عضو دیگرست اسباب کمی و
بیشتری هر سه یکسان است هرگاه که غذا اندر
کیفیت و کمیت معتدل باشد و مزاج جگر معتدل بود
خون نیک و تمام تولد کند و هرگاه که برخلاف این

آماس و ریش رحم

خارش رحم

کمی شیر

باشد خون بد و اندک تولد و شیر و منی کمتر تولد
کند از بهر آنکه تولد هر دو از خون نیک بود
پس هرگاه که شیر اندک باشد غذا بصلاح باید آورد
تدبیر باعتدال باز آوردن مزاج جگر باید کردن
و غذاهای موافق فرمودن **علاج** اگر شیر زرد باشد
و رقیق سکنجبین ساده و آب انار ترش و شیرین
و آب تخم خرفه باید خورد و طعام از گوشت
بزغاله و گوساله و مرغ مصوص و زیرباو مانند آن
اگر غلیظ باشد سکنجبین بزوری دهند و ماهی شور
و قی فرمایند و طعام نخوداب و آبکامه و ترب و
مانند آن و اگر اندک باشد کشکاب با روغن بادام
و کرنج بشیر و خطمی و شوربا شلغم و کزر و اسفاناخ
و مانند آن و کنجد آس کرده اندر شراب ریحانی

بمالند و بپالایند و آن شراب بدهند و پستان
بر و پستان گوسفند سود دارد آماس پستان
علامتهای گرمی و سردی چند جای معلوم شده است
علاج اگر آماس گرم باشد سرکه با آب گرم بیامیزند
و بدان تکمید کند و نخست رگ باسلیق زنند و سکنجبین
و روغن گل بهم بیامیزد و آرد باقلی با ان بسرشند
و ضماد کند و اگر آماس سرد بود بابونه کوفته و بیخته
اندر آب بادیان و کرفس بسرشند و ضماد کنند

باب هیجدهم

اندر اوجاع مفاصل و نقرس و دوالی و داء الفیل
اوجاع مفاصل و نقرس گرم سبب وی ضعیفی عضوی اوجاع مفاصل و نقرس گرم
دردمند باشد و بسیاری ماده و فراخی منفذها و
رگها علامتها اگر ماده گرم باشد آن عضو سرخ باشد

و بلمس گرم بود علاج اگر ماده خونی باشد نخست
رگ زنند لکن در اوجاع مفاصل رگ اکحل زنند
و در نقرس و درد اندامها فرو سوی رگ باسلیق
زنند از آن جانب که درد بود و شربتهای خنک
دهند پس داروی مسهل دهند و اگر بمسهل دفع
نتوان کرد و اندر قاروره نضج بدید آید دفع
کنند و موضع دردمند اندر آب گرم یا آب سرد
یا فاتر نهند تا درد بیارامد و داروهای مسهل
با سورنجان و سنا مکی و قنطوریون مرسه دهند
با آنچه مشابه واجب کند اما خاصیت سورنجان
آنست که خلط سرد را با سهال از مفاصل دفع
کند و منفذها و رگها بسته کند و قوت دهد
تا خلطی دیگر اندر منفذها گذر نتواند کرد و بمفاصل

از سر دو دست

باز نتواند ریخت. و بیشتری داروها اگرچه
خلط را دفع کند و منفذها را گشاده گرداند
و اخلاط دیگر باره بدان جایگاه باز شود
لکن سورنجان با این خاصیت معده را زیان
دارد و از جهت آن با داروها که معده را قوی
کند بکار باید داشت چون زیره و زنجبیل و مقل
و صبر و سقمونیا باید داد تا اسهال قوت باشد
و بسیار خوردن سورنجان عضلها را سست کند
و بدان سبب هرگاه که بسیار خورده باشند
مفاصل نرم باید داشت بموم روغن و پیه بط
و پیه مرغ و مانند آن و از پس داروی مسهل بادرار
مشغول باید بود تا ماده اوجاع از رگها دفع شود
اما داروی مسهل را ترکیب چنان باید کرد که صفت

و بلغم را دفع کند که استفراغ چون بلغم را تباه کند
در حال سود دارد لیکن دیگر باره بجنبد و رطوبت
دیگر باره بگدازد و بدان عضو باز آید صفت مسهل
بگیرند سورنجان یکدرم توزیدان یکدرم ماهیزهره
دو دانگ تربد یکدرم و نیم زنجبیل و زیره کرمانی
و سقمونیا از هر یکی دانگی و نیم مقل دانگی حب کنند
چنانکه رسمست و بدهند از جمله یکشربت است
اندر دو اوقیه جلاب صفت مسهل دیگر سورنجان
و هلیلهٔ زرد و تربد از هر یکی چهار دانگ و نیم افتیمون
و مصطکی از هر یکی دانگی شحم حنظل و سقمونیا از هر یک
دانگی و نیم کثیرا نیم دانگ مقل دانگی حب کنند و بدهند
و از پس داروی مسهل بادرار بول مشغول باید بود تا
ماده اوجاع مفاصل از رگها پاک شود. اما داروی

مسهل را ترکیب چنان باید کرد که صفرا و بلغم
را دفع کند چه اگر استفراغ بلغم تنها کند در حال
نافع باشد لکن دیگر باره صفرا بجنبد و رطوبت
دیگر بگدازد و بدان عضو باز آرد و اگر ماده صفراوی
باشد استفراغ بمطبوخ هلیله زرد و خرما هندی
کنند و تکمید و شربت لایق آن سازند و ضمادها
نخست رادع برنهند پس مرکب و محلل صفت
ضماد رادع بگیرند طحلب یا بزرقطونا و بسرکه
ترکند و برنهند یا بگیرند سماق و نان پوست و سیب جو
بشراب بسرشند برنهند و اگر درد سخت باشد بگیرند
زعفران و افیون برابر بشیر بساید و با موم و روغن
بسرشند و طلی کنند و لوبیا در آب بپزد و بکوبد
و ضماد کند هم تحلیل کند و هم درد بنشاند و آماس ببرد

و اگر ماده صفراوی باشد بمطبوخ هلیله زرد و
خرما هندی استفراغ کند و تکمید لایق آن سازد
اوجاع مفاصل و نقرس سرد علامتها عضو دردمند
همرنگ همه تن باشد و گرم نباشد و گرانی کند
علاج قی فرمایند و ماء الاصول دهند با روغن
بادام تلخ و با روغن بید انجیر و گلنگبین و استفراغ
بحب سورنجان و حب شیطرج کند و حب منتن
و طعام نخوداب و شوربا بجنجشک و مانند آن دهند
و ضماد ازین نوع سازند صفت ضماد بگیرند حضض
و بشراب و روغن زیت بسایند و طلی کنند و اگر
حاجت آید اشق با حضض یار کنند و آنجا که
محلل باید فرفیون بروغن سوسن و با روغن یاسمین بساید
و طلی کنند و سرگین گاو ضماد نافع است و مقل و

اوجاع مفاصل و نقرس سرد

جاوشیر و پیه گداخته ضماد و محلل است عرق النسا
عرق النسا
علامتها دردی باشد که از سرین فرو آید تا زانو
گاهی تا قدم و خنصر علاج او چون علاج اوجاع
مفاصل و نقرس باشد و قی کردن و طعام کمتر
خوردن و از پس طعام حرکت ناکردن و هر بامداد
ریاضت سود دارد و خداوندان علت را و
خداوندان اوجاع مفاصل و نقرس را شراب نشاید خورد
و هرگاه که شفا یابد تا چهار فصل سال بروی نگذرد
بشراب معاودت نشاید کرد دوالی رگهای غلیظ
دوالی
باشد که بر ساق پدید آید سبب آن امتلا و فراخی
رگها باشد و طعامهای غلیظ خوردن و از پس طعامها
حرکت کردن و این علت حمالان و پیکان را بیش افتد
علاج قی فرمایند بداروها که سودا و بلغم را برآرد

و رگ باسلیق زنند و استفراغ بماء الجبن و
مطبوخ افتیمون و مانند آن کنند و هر هفته ایارهٔ
فیقرا دهند و غاریقون و افتیمون ترکیب کنند
و از پس طعام هیچ حرکت نکنند داء الفیل
داء الفیل
علتیست که سبب آن همچون سبب دوالی باشد
قدم و ساق پای غلیظ گردد همچون ساق پیل
لیکن این ماده برخلاف مادهٔ علت دوالی باشد
از بهر آنکه مادهٔ دوالی عفن نباشد و بدان سبب
منفتح نشود و مادهٔ این علت از عفونت خالی
نباشد و منفتح شود علاج همچون علاج دوالی باشد
و پس از آنکه استفراغ کرده باشد خاکستر چوب
گز و چوب کرنب و حلبه و سرگین بز و تخم ترب و
تخم جرجیر کوفته و بیخته بروغن زیت سرشته طلی کنند

مقالت سوم

در تب و آبله و حصبه و مانند آن تب
بباید دانست که تب حرارتیست غریب در دل
بیفروزد و با هوایی که در تجاویف دل است که
طبیبان آنرا روح گویند و با خون اندر رگها
برود و اندر همه تن پراکنده شود و همه تن را
گرم کند بر حالی که مضرت آن در فعلهاء طبیعی
پدید آید و فعلهاء طبیعی شهوت طعام و شراب است
و هضم آن و قوت برخاستن و نشستن و
رفتن و خفتن و غیر آن آماکردن و گساردن است
چنان باشد که مادهٔ افزونی در تن گرد آید و
حرارت غریزی از هضم آن عاجز ماند و از آن
مادهٔ بخاری پدید آید و روح را اندر شریانها

غلط کند تا بدان سبب بدشواری گذر تواند
کرد و بدشواری دم تواند زد و بدان سبب گرم
شود و گرمی آن بدل باز دهد و از دل بشریانها
باز آید و اندر همه تن پراکنده شود تب پدید
آید و از بهر آنکه سوء المزاج گرم در عضوی پدید
آید شریانها و روح آن عضو را و حوالی آنرا
گرم کند و این حالت تب آن عضو باشد از
بهر آنکه شریانها از دل رسته است هرگاه که
روح و شریانهاء عضوی گرم شود گرمی آن اندک
اندک بدل باز دهد و هوایی که در تجویف دل است
آن حرارت غریب و آن سوء المزاج را قبول کند
و باز آنرا هم اندر شریانها بهمه تن باز دهد و گرم
کند و بدین سبب دل همچنانکه مبداء حرارت غریزی است

تب

هبد او حرارت غریب گردد و از بهر این گفته
اند که تب حرارت غریبست که اندر دل پراود
و باروح وخون که اندر شریانهاست اندر همه
تن پراکنده شود وتب پدید آید و هرگاه تن از
خلط بد پاک شود حمی یوم تولد کند و اگر خلط بد باشد
حرارت اندر آن اویزد تبی که بدان خلط منسوبست
تولد کند وگسارده تب چنان باشد که بخار آن
ماده که هوای دل را که روح است وخونرا که اندر
شریانهاست غلیظ وگرم کرده باشد وتب آورده
در میل ظاهر تن کند از بهر آنکه گرم باشد لطیف گردد
وتحلیل پذیرد تب گسارده شود و انواع تبها
خلطی که از عفونت اخلاط باشد چهارست
از بهر آنکه اخلاط چهارست خون و صفرا و بلغم

و سودا لیکن از بهر آنکه عفونت اخلاط
یا درون رگها باشد یا بیرون رگها انواع این
تبها هشت شود چهار آنکه اخلاط درون رگها
عفن گردد و چهار آنکه اخلاط بیرون رگها و
این همه تبها را بایکدیگر ترکیب افتد و انواع آن
بسیارست و این معنی از کتاب ذخیره باید جست
حمی یوم علامتها اندرین تب تکسر تن وگرانی و
کسلانی و درد سر بود اما چنانکه اندر انواع تب باشد
هیچ نباشد و اگر صداعی وتکسری باشد لازم وقوی
نباشد و قاروره و نبض خوب باشد علاج هرگاه که
تب فاتر شود اندر آخر تب آبزن و گرمابه و
آب فاتر صافی صواب باشد و زودتر تدبیر غذا
باید کرد از فروج یا گوشت بزغاله که بکشک جو

تب دق

واسفناخ یا غوره و نمک و مانند آن تب دق
بسیار باشد که حمی یوم بدق باز گردد و تنها
دیگر بسبب درازی و مدت و خطاء بیمار و سهو
طبیب بسیار بدق باز گردد و نادر بود که تب
دق با بتدا پدید آید علامتها نبض صلب باشد
و دقیق و متواتر و ضعیف و موضع رگ و حوالی
آن گرمتر از جای دیگر باشد و بیمار از حرارت
تب سخت آگاه نباشد و چشمها دور اندر شود
و پوست پیشانی بر استخوان کشیده آید و گونها
بر آمده و بینی باریک شود و رونق و تازگی لون
برود و هرگاه که غذا خورده آید پس از یکزمان
حرارت تب ظاهرتر شود چون چراغی که روغن
یابد و بر فروزد و نبض قوی‌تر شود و این درستترین

نشان است علاج تا قوت بر جای باشد
و استخوانها بگوشت پوشیده باشد و ذبول
ظاهر نباشد امیدوارتر باشد اما هوای خانه
و بستر بیمار خنک باید داشت و گرمابه
خوش و آب فاتر و روغن مالیدن سود دارد
و شیر زنان و شیر خر دادن و بر اندامها دوشیدن
و شراب خشخاش و کشکاب که در وی کدوی تر
و سرطان تازه جوشیده باشد با روغن بادام
و شکر و شب لعاب اسبغول دادن اندر کشکاب
یا از پس کشکاب قرص کافور و شراب صندل دادن
و طعامهایی که تری فزاید باید خورد چون قلیه
کدو و قلیه خیار و اسفناخ و ماهی تازه کوچک
و خایه مرغ نیمبرشت و فروره از کشک جو و ماش

تب مطبقه

معتشر و پایچه اندر کشکاب پخته و دوغ تازه
و مانند آن و بنفشه و نیلوفر و برگ بید شسته
و میوهای خوش بوی و گل تازه و شاهسفرغم
سرد کرده می بوید و اندوه و خشم و اندیشه
از خود دور داشتن و آب کدو و آب خربزهٔ
هندی و آب خیار ترش و آب انار شیرین
روغن بادام سرها بداد سود دارد تب مطبقه
سبب این تب عفونت خون باشد یا گرمی
بسیاری خون علامتها رنگ روی و رنگ
چشم سرخ باشد و رگها ممتلی و برخاسته باشد
و طعم دهان شیرین و حرارت تب حرارتی باشد
بی لذع همچون حرارت کسی که از گرمابه بیرون آید
علاج فصد باید کرد و خون مبلغی وافر در خور قوت

تب محرقه

و عمر و فصل سال بیرون کند و پس از چند روز
بمطبوخ هلیله استفراغ کردن و تسکین دادن
بسکنجبین ساده تب محرقه سبب آن تب
صفراء سوخته باشد از اندرون رگهای همه تن
یا از اندرون رگهایی که نزدیک دل و جگر و فم
معده است یا عفونت بلغمی شور باشد که با
صفرا آمیخته باشد و تولد بلغم شور از رطوبت
رقیق باشد که صفراء سوخته آنرا گرم کند علامتها
حرارت تب لازم بود و باطن شورانتر از ظاهر
باشد و تشنگی عظیم و زبان درشت یا سیاه یا زرد
و روز بحران اندر آغاز تب فراشا کند و اندر
آخر عرق کند علاج اندر تسکین حرارت مبالغت
باید کرد و هوای خانه خنک داشتن و تن کا

نیک پوشیدن تا به تنفس نسیم هوای سرد
بدل میرسد وحرارت تحلیل پذیرد و باز درون
باز نگردد. وسکنجبین ساده و شراب غوره
وریواج دادن. وحرارت دل را بشراب صندل
وشراب حماض ترنج وقرص کافور تسکین دادن
وبعوض غذا آب خربزهٔ هندی وآب کدو
وآب خیار ترش وکشکاب رقیق دادن واگر
باستفراغ حاجت آید فلوس خیارشنبر اندر
اندر طبیخ خرمای هندی حل کنند وبدهند تب
غب خالص این تبیست که یکروز باشد و یکروز تب غب خالص
نباشد علامتها درازی مدت تب هفت ساعت
باشد وبیشتر دوازده ساعت وکمتر چهار ساعت
وهرچه از دوازده ساعت بگذرد چهارده ساعت

شود یا بیشتر بدان اندازه از خلاصه دور باشد
واگر تدبیر صواب بود عدد نوبت این تب
هفت بیش نباشد. و باشد که چهار نوبت بگذرد
وبسیار باشد که بسبب لطافت ماده یکنوبت بیش
نیاید یا دو وبقی یا باسهال صفرا یا بعرق بگذرد
علامتها نبض عظیم وقوی ومختلف باشد و
قاروره سرخ وناری ورقیق باشد وحرارت
این تب سوزانتر از دیگر تبها باشد وسرما که
در آغاز تب باشد نیک بلرزاند وزود ساکن شود
وبباید دانست که سبب سرما که در آغاز تبها
پدید آید حرارت تب است که رطوبت را باید
بگدازد و بر عضلها همی ریزد تا سرما آن رطوبت
محسوس گردد وسبب آنکه پیش از تب اگرچه

ان رطوبت اندر تن باشد سردی آن محسوس
نباشد آنست که آن رطوبت اندر تن ساکن باشد
نه از حالی بحالی میگردد و نه از جایی بجایی می شود
و هرچه اندر تن ساکن باشد اجزاء تن و اجزاء او
خو کرده باشند و بهر حال هر دو جزو که در یکجای با یکدیگر
دیر بمانند میان ایشان تشابه و خوکردگی پدید آید
پس هرگاه که این رطوبت از حالی بحالی شود و از
جایی بجایی حرکت کند هر جزوی از وی که از قرارگاه
خویش بجنبد مجاورت و خوکردگی همه اجزا با همه اجزاء
رطوبت بگردد و هر جزوی را از اجزاء تن حس
سردی آن جزو که با آن رطوبت خو کرده نباشد
یافتن گیرد سرما محسوس شود و لرزه پدید آید علاج
هر بامداد سکنگبین سرد کرده دهند با شراب

ریباس یا شراب آلو و روز نوبت در آن
حال که سرما و لرزه پدید آید سکنگبین با آب
گرم بدهند تا باشد که قی کند و مادهٔ صفرا
براندازد و اگر قی نکند بقوت تهوع و حرکت
تب ان حرارت غریزی لختی حرکت کند و ماده
را بگدازد و بدین سبب لرزه زود ساکن گردد
و هرگاه که تب گسارده شود اندکی کشکاب دهند
و روز دیگر که نوبت تب نباشد آب انار ترش
و شیرین دهند با تخم آن کوفته و فشارده و شکر
برافکنند تا هم حرارت را ساکن کند و هم بقوت
شکر و تخم صفرا را دفع کند یا شراب آلو دهند یا
شراب گل مکرر یا سکنگبین آب میوه‌ها آمیخته و سرد
کرده یا آب خرما هندی با اندکی خیارشنبر و

و مقدار پانزده درم بنفشهٔ پرورده اندر گلاب
گداخته و پالوده تا مقدار دو درم بزرقطونا در آب
آلو و شکر و فروره از آب غوره یا از آب آلوی سیاه
یا از خرما هندی یا از نیشو یا از کشتهٔ زردآلو
یا از کشک جو همه بشیرهٔ مغز بادام و اگر با تب
صداع و تاسه باشد طبع را الحقنهٔ نرم مجیب کردن
یا شافی که از بنفشه و شکر و سقمونیا سازند
و تدبیرهای دیگر همچون تدبیر تب محرقه باشد
شطر الغب این تب تب غب غیر خالصه از شطر الغب
جملهٔ تبهامیست که از ترکیب صفرا و بلغم تولد کند
و کابش هر یک را ازین دو ماده و چگونگی ترکیب
آن احدی نتوان نهاد از بهر آنکه گاهی بلغم غلیظ تر
و بسیار تر باشد و گاهی رقیق تر و اندک تر و گاهی

صفرا سوخته باشد و گاهی صفرا ناسوخته و گاهی
هر دو ماده از اندرون عروق باشد و گاهی از
بیرون عروق و گاهی یکی از اندرون باشد و یکی
از بیرون بدین سبب تبها را حرکت هر یکی را نامی
خاص نیست مگر شطر الغب و غب غیر خالصه است
که آنرا نامی نهاده اند علامتها فرق میان شطر الغب
و غب غیر خالصه آنست که مادهٔ شطر الغب اگرچه
صفرا و رطوبت باشد لکن هر دو بهم آمیخته باشد
و چون یکچیز باشد بدین سبب نوبت هر یک جدا
باشد و آنروز که نوبت حرکت صفرا باشد تب
گرم تر و آشفته تر آید و روز دیگر که نوبت حرکت رطوبت
باشد آهسته تر و درازتر آید و مادهٔ غب غیر
خالصه هم صفرا و هم رطوبت باشد لیکن هر دو

ماده آمیخته باشد چون یکچیز گشته بدین سبب
فعل هر یک جداگانه پدید نتواند آمدن و بسیار
باشد که اندر شطر الغب و غب غیر خالصه که
اندر تب یکنوبت دو بار یا سه بار سرما و فراش
پدید آید و باز گرم کند و علامت غلبهٔ هر خلطی
از اعراض و احوال تب توان دانست علاج
طریق صواب اندر علاج این تبها آنست که تدبیر
طبع نرم کردن و تدبیر ادرار بول و تدبیر گشادن
مسام و عرق آوردن و پاک کردن تن از مادهٔ
تب فزون از تدبیر تسکین حرارت کند و این تدبیر
بچیزهای سکنتر و لطیفتر کند و بدان طریق که آسانتر
باشد و استفراغ قوی پس از پدید آمدن نضج کند
و اندر اعراض تب نگاه می کند و بدفع مادهٔ

غالب بیشتر کوشد از آنکه باغیر او اگر حاجت
بتسکین حرارت بیشتر باشد سکنجبین ساده دهند
و اگر بزوری باید بزور تخم کسنی و تخم کسوث و بیخ
کسنی کنند و با حلیت تخم خیارین دهند و اگر
بتلطیف رطوبت پزانیدن حاجت بیشتر باشد
کشکاب دهند و اندر کشکاب نخود و تخم بادیان
و سعتر و زوفا خشک و نعناع و سنبل و آنچه در
خورد باشد در افکنند و پیش از کشکاب سکنجبین
ساده دهند یا سکنجبین بزوری و بزور بعد از حاجت
کنند و آب بادیان و گلشکر در وی گداخته و سکنجبین
سادهٔ عسلی و شراب غوره و گلشکر با سکنجبین سرشته
این همه شربتها موافق است و ترتیب شربتها و اندازهٔ
آن بر طبیب باشد که بحکم مشاهده تصرف می کند

ومیفر باید و هرگاه که اثر نضج پدید آید تدبیر
استفراغ کنند برفق و گلشکر گداخته با سکنجبین
آمیخته موافق باشد و شراب افسنتین صواب بود
و نیم درم تربد سفید با نیم درم غاریقون و با نیم دانگ
سقمونیا اندر شراب گل یکروز با گلشکر سرشته مسهلی
لطیف و سبک باشد و اگر باستفراغ قوی تر حاجت
افتد معجون چهار شنبر دهند و از پس استفراغ قرص گل
دهند صفت قرص گل بگیرند گل سرخ کوفته و بیخته ده درم
سنبل سه درم اصل سوس و تخم خیار مقشر و تخم کاسنی
از هر یکی چهار درم شربتی یکدرم تا یکمثقال و اگر صفرا
و بلغم برابر باشد بگیرند گل سرخ ده درم مصطکی یک درم
سنبل دو درم تخم کاسنی پنج درم شربتی یکمثقال با
گلشکر دهند تب بلغمی هرگاه که حرارت غریب اندر تب بلغمی

رطوبت طبیعی اثر کند عفونت در وی پدید آید
ناطبیعی شود و تب بلغمی تولد کند علامتها سرما و
لرزه قوی تر باشد و پاینده تر از سرما دیگر تبها
باشد و گاه باشد که بیمار پندارد که در میان تب نیست
و دیگر گرم شود و این نوع سرما از بلغم غلیظ باشد
که آنرا بلغم زجاجی گویند و طعم دهان ناخوش و
فم معده ضعیف و شهوت باطل باشد و تاسه و غثیان
و غشی بسیار افتد و نبض ضعیف و صغیر و متفاوت
باشد و قاروره رقیق و سفید باشد و با سرخ
و تیره شود علاج مدتی کهنه سکنگبین عسلی دهند
و کشکاب که در وی تخم بادیان و نخود پخته باشد
یا ماء العسل که در وی زوفا پخته باشند و از پس یک
هفته تسقی فرمایند خاصه در آغاز تب و قی بسکنجبین

عسلی و آب گرم فرمایند و از پس قی گلشکر دهند
با مصطکی و انیسون و طبع را بگلشکر مسهل نرم کنند
یا ده درم گلشکر گداخته تا سی درم سکنجبین بیامیزند
و بدهند. تربد و مصطکی و زنجبیل برابر کوفته و بیخته
و شکر چند وزن هر سه شربتی هر شب از مثقالی
تا دو درم طبع نرم کند و سودمند باشد و تبهای
بلغمی بعضی باشد که با آن سرما و لرزه نباشد و گتا ایدن
آن تمام نباشد و مانند تب دق باشد اندر علاج
این تبها بپزانند و لطیف کنند چندانی دلیری نشاید
کرد که اندر تب بلغمی از بهر آنکه بیم باشد که مادّه
لطیف گردد و بدماغ برآید و سرسام تولد کند
خاصه اگر صداع بود یا دماغ ضعیف باشد صواب آن
باشد که از گلشکر و سکنجبین ساده اندر نگذرند

یا سکنجبین که اندروی اندکی بیخ بادیان پخته
باشد. و این تصرف بحکم مشاهده توان کرد
و بقراط از بهر آن گفته الحمی فی المشایخ لیّنة
ولا تغیّر فیهم بزیادة الحمی و لینها ولا یقدم علی
التسخین الا بعد الاحتیاط و التثبت. و اگر دماغ
الاصول
استفراغ بلغم بشحم حنظل باید کرد و ادرار با
و از پس استفراغ قرص گل دادن

تب ربع

علاج روز نوبت از طعام و شراب باز دارند
خاصه از آب سرد و اگر در آغاز تب قی تواند کرد
صواب باشد. و روز دیگر پس از روز نوبت شوربا
نخود و شبت و گوشت گوسفند. و روز دیگر که فردا
روز نوبت خواهد بود نخوداب دهند با زیره یا
بچوزه مرغ خانگی با روغن گاو یا با روغن بادام دهند

و روز نوبت هیچ نخورد
و اندر آغاز تب قی کند

واندرین دو روز که تب نباشد بامداد گلشکر
با سکنجبین سرشته میدهند و بعد ازان بچند ساعت
کشکاب دهند با نخود پخته و تا اثر نضج پدید نیاید
استفراغ قوی نکند و تدبیرهای دیگر همچون تدبیر
تب بلغمی باشد و تبها خمس و سدس و سبع و غیران
همه برین قیاس باشد **آبله وحصبه** باید دانست که
آبله و حصبه هردو یک جنس اند و هردو از جوشیدن
خون تباه باشد و لیکن مادهٔ آبله خونی باشد گرم
و بسیار و میل بتری دارد و مادهٔ حصبه خونی باشد
صفرائی و اندک و میل بخشکی دارد و بدین سبب است
که بثرهای حصبه کوچک است و از پوست برداشته
نیست و از بهر آنکه حصبه از خون تباه تر باشد
کشنده تر است و جوشیدن خون در تن مردم گاهی

آبله وحصبه

طبیعی باشد و گاهی نا طبیعی و عارضی و آنچه طبیعی باشد
جوشیدن خون کودکان باشد از بهر آنکه خون
کودکان خام است همچنانکه شیرهٔ انگور خام و خون
جوانان همچون شیرهٔ پخته و رسیده است و خون
پیران همچون شیره‌ای که قوت او رفته باشد و سرکه
خواهد شد پس همچنانکه شیرهٔ خام بطبع اندر خم بجوشد
و دردی و کف از وی جدا شود و شیره پخته و صافی
جدا ماند خون کودک را چاره نیست از آنکه در تن
او بجوشد و خامی بگذارد و قوام دیگر گیرد از بهر آنکه
ممکن نیست که چیزی گرم و تر پخته شود و قوام گیرد
تا نجوشد همچنان که طبیعت واجب کرد که دندان
شیر بفکند و دندان دیگر قوی تر بر آید واجب است
که خون در تن کودک بجوشد و فضلهٔ غذا نخستین که

از خون حیض یافته باشد و فضلهٔ غذاهای مختلف که
از بی ترتیبی کودکان در تن ایشان جمع شده باشد
از خون ایشان جدا شود. بدین سبب هر کودکی باشد
که او را آبله برنیاید لیکن از بهر آنکه مزاجها و ترتیبها
و هوای هر موضع و قوت هر تن یکسان نیست
و نیز بعضی اتفاق چنان افتاده باشد که مادر او را
حمل از پس پاکی حیض بوده باشد تا بدان سبب مادهٔ
تولد فرزند پاکیزه تر باشد. و فرزند تندرست تر آید
و آفت آبله بدو کمتر رسد. و بعضی را حمل وقت
دیگر اتفاق افتاده باشد و مادهٔ تولد فرزند با
اخلاط بد آمیخته باشد و فرزند نا تندرست آید
و آفت آبله و بیماریها بدو بیشتر رسد بدین سببها
بعضی را زودتر آبله برآید و بعضی را دیرتر و بعضی را

و بعضی را کمتر و بعضی را بیشتر

بسلامت تر و بعضی را خطرناکتر برین قیاس
واجب میکند که جوانان را آبله برنیاید مگر جوانی را
که در کودکی آبله برآمده نبود یا اگر برآمده باشد
اندک بوده باشد یا مزاج او گرمتر باشد و غذاها
گرم و تر بسیار خورد تا خون او برطوبت آمیخته باشد
و گرم شود. بدین سبب ممکن است که اندر کودکی آبله
برآمده باشد اندر جوانی باز برآید. و هر چه از این
نوع باشد جوشیدن خون او عارضی باشد. و
مردم پیر را آبله نباشد مگر وقتی که هوا بد شود
و مردم بسیار را در آن شهر برآید تا هوای بد
و بخار نفس ایشان در او اثر کند علامتها تب آبله
با تاسه عظیم باشد و باد در پشت و درد سر و گرانی
همه تن و سستی و ماندگی و ترسیدن در خواب و سرخی

چشم و دمعه و خارش بینی و بعضی را سرفه و درد
گلو و تنگی نفس و گرفتگی آواز بدید آید و آبله
سفید یا سرخ یا زرد باشد و اندک پراکنده آید
وار تر باشد خاصه آنچه زود بتمامی بیرون آید
و زود پخته شود و آنچه پهلوها دارد و در هم پیوسته
باشد و بنفش باشد یا سبز یا سیاه و بر سینه و شکم
بسیار باشد و دیر بیرون آید و دیر پخته شود
خطرناک باشد و اگر نخست آبله بر آید پس تب آید
سخت بد باشد و اگر آبله بر آید و تب گسارده نشود
هم بد باشد علاج هرگاه که در شهر آبله بسیار آید
کسانی را که بر آمده نباشد فصد یا حجامت کنند
و از گوشت و شیرینی و چیزهای گرم پرهیز کردن و
آب میوه‌ها طبع فرو آوردن و چون آبله بدید آید

هوای خانه معتدل باید داشت و تن بجامه پوشیده
داشتن و جرعه جرعه آب سرد دادن و صندل
و کافور بوییدن و سرکه و گلاب به بینی بر می‌کشند
و آب گشنیز تر یا نقیع سماق یا عصارهٔ تخم
انار ترش یا مازو بگلاب سوده اندر چشم چکاند
و اگر حلق گرفته شود شراب خرنوب غرغره کند
آب یخ و غذا پست جو با پست عدس آمیخته
اندر آب انار ترش یا اندر آب غوره و اندکی
شکر و طفشیل آب غوره یا سرکه و شیرهٔ مغز بادام
و اگر اندر حلق درشتی باشد ست اندر جلاب
و کشکاب که از کشک جو و عدس مقشر پزند سود
دارد و خداوند حصبه را شربت لعاب اسبغول و
لعاب دانهٔ بهی و کشکاب رقیق و آب کدو

آماس گرم

کرم

خربزه مندی وآب تخم خرفه وآب غوره و
آب ریواج وآب انار ترش آمیخته می دهند

مقالت چهارم

اندر آماسها و ریشها و جراحتها آماس گرم علامتها
لون آن سرخ باشد و با ضربان و سوزش بود
علاج فصد و حجامت و استفراغ و مطبوخ هلیله یا
بماء الفواکه یا با قرص طباشیر وطلی باول صندل
سرخ و سفید و فوفل با آب عنب الثعلب و درمیان
شیاف مامیثا وحضض وزعفران ومر اندر آب
کشنیز تر و باخو آرد جو با آب کشنیز تر واگر تر بسایند
که صلب شود کشنیز تر بکوبند و با روغن گل بسایند
وچون مرهم سازند وطلی کنند واگر سبب آماس
زخمی و سقطه باشد صندل سرخ و زعفران برابر با آب

آماس سرد

خنازیر

سرطان

کشنیز تر سوده طلی کنند و پشم پاره بروغن
چرب کنند و بر نهند در دبشاند آماس سرد
علامتها گران باشد و گرم نباشد و همرنگ دیگر
جای باشد علاج شب یمانی اندر سرکه حل کنند و
آن سرکه با آب بیامیزند و پنبه پاره بدان تر کنند
و برنهند و به بندند و بروغن و نمک مالند و پنبه پاره
با آب خاکستر چوب رز یا خاکستر چوب بلوط تر کنند
و برنهند و اگر حاجت آید تدبیر استفراغ رطوبت
کنند خنازیر علاج استفراغ بلغم کنند و پرهیز
از طعام غلیظ بسیار و مرهم دیاخیلون برنهادن
سرطان علاج سرطان چون علاج مالیخولیاست و
آنچه طلی باید کرد بهترین آنست که صبر و اسفیداج
اندر صلایه سرب بقهر سرب بسایند و با آب کشنیز تر

طاعون

طلا کنند تا مدتی بگذرد بی رنج **طاعون** آماسی
باشد گرم سرخ یا سبز یا سیاه و با سوزش صعب و
خفقان و غشی **علاج** دل را بشراب صندل و شراب
حماض ترنج و قرص کافور قوت دهند چنانکه در علاج
دل گرم یاد کرده آمده است و آن موضع را بیازند
و خون اندک اندک بمحجمه بیرون کنند و مسیح طلا
سرد بکار بدارند **داخس** آماسی باشد که در بن

داخس

ناخن بدید آید **علاج** نخست فصد کنند و بزر البنج
و افیون و بزر قطونا و خرقه تر کرده آب سرد بر سر آن

بسرکه سوده طلا کنند

نهند و سر زمان تر میکنند و سرد میکنند و باز بر می نهند
و اگر همه روز انگشت اندر آب سرد نهاده دارند
صواب باشد و اگر درد ساکن نشود انگشت در روغن
گرم کرده می نهند **دمل** **علاج** فصد و حجامت و

دمل

180

استفراغ بطبیخ هلیله و نخست چیزی که بر نهند
بزر قطونا بسرکه تر کرده بر نهند و از پس سپیدرون
نان خشک و آرد گندم اندر آب روغن سرد

بسر شد و بر نهند و تخم مرو و تخم کتان

و بر نهند و خردل با زنجبیل بکوبد و با روغن تخم کتان
کوفته با سرگین کبوتر و خمیر بسر شد و بر نهند زود

شرا

بسیاری

بر آند **شرا** سبب شرا خون صفرایی باشد
یا بلغم شور **علامتها** آنچه خونی باشد حرکت آن
بروز باشد و سرخ بود و گرم و سوزان و آنچه بلغمی
باشد حرکت آن بیشتر بشب باشد و هم رنگ همه
تن باشد **علاج** آنچه سرخ باشد بآب غوره طلا
کنند و آب غوره خورند و چون رگ اکحل زنند و طبیخ
را آب میوها و خرمای هندی نرم کنند و دوغ ترش
و آب انار و قرص کافور سود دارد و اگر مدت

آن در از کردد. دو درم هلیله زرد و دو درم
ایارج فیقرا بسکنجبین بسرشند و بدهند و بلغمی را
نخست رگ زنند پس بگلشکر مسهل طبع را نرم
و بحبیب کنند و ایارج فیقرا با تربد و غاریقون
و نمک سندی و افتیمون و شحم حنظل ترکیب کنند
و بدهند و گرمابه سود دارد جمره و نمله و نار فارسی
و کاورسه این همه از جمله بثرها و آماسها گر باشد
اما نمله بثرهای خرد باشد گرم و درهم پیوسته و
میگردد و پهن باز می شود و با خارش و سوزش باشد
همچون سوزش گزیدن مور و بعضی باشد که یک بثره
باشد و باشد که بثرها باشد چون ثولول اما جمره بحیم
بثراتی باشد سوزان و زرد و سیاه شود و تری کمتر
دارد نار فارسی بثرها باشد پر آب رقیق و با

جمره و نمله و نار فارسی و کاورسه

خارش و سوزش صعب کاورسه بثرها خرد باشد
و میل بصلابت دارد. از بهر آنکه مادهٔ آن
بلغم غلیظ باشد علاج همه بیکدیگر نزدیکست نخست
تسکین صفرا کند باب غوره و آب انار و مانند آن
پس فصد کنند و مطبوخ هلیله یا بماء الرمانین استفراغ
کند. و صندل و نوفل و شیاف مامیثا و اسفیداج ارزیز
و گل ارمنی به آب کشنیز تر و آب عنب الثعلب طلی
کنند یا بگلاب و اندکی سرکه طلی کنند و جمره را
پس از فصد و استفراغ انار ترش اندر سرکه بپزند
و بسایند و بر خرقه طلی کنند و بروی نهند و آنرا
شبانروزی سه بار تازه کنند و کاورسه را بهمین ترتیب
معالجه کنند لیکن استفراغ بمطبوخ هلیله کنند و از
تربد و افتیمون خالی نگذارند خارش و گر گرم و خشک

خارش و گر

باشد و هم تر علاج گر خشک بگرمابه خوش آ
وشستن آب چغندر و آرد نخود و د استفراغ
باید کرد بایارج الجبن و بگیرند تخم ریواج و مغز زرد آلو
تلخ از هر یک ده درم نمک سیماب کشته از هر یکی
یکدرم بکوبند و بیامیزند و بسرکه تر کنند و بجرات
و کنجد آس کرده بسرشند و اندر گرمابه طلی کنند
سه روز و اگر تر باشد فصد کنند و بطبیخ شاه تره
استفراغ کنند و بگیرند کندس ده درم زراوند طویل
چهار درم خبث الفضه شش نزده درم زردچوبه سه
درم سیماب کشته ده درم بکوبند و بیامیزند و
و بسرکه تر کنند و بروغن گل حل کنند و طلی کنند
در گرمابه یا در آفتاب سعفه و شیرینه اگر سعفه
خشک باشد علاج رگ پس گوش بزنند و آن خون

سعفه و شیرینه

در سر مالند پس مرهم سرخ طلی کنند و رگ قیفال زنند
و بر گردن حجامت کنند و بگیرند کشنیز خشک سوخته
و سفال تنور کهن و حنی همه بکوبند و با سرکه و روغن
گل طلی کنند و اگر تر باشد هم فصد کنند و حجامت و
استفراغ بمطبوخ هلیله و حب قوقایا کنند و بگیرند
روی سوخته و مر و قنبیل و زراوند طویل و قلقطار
و صبر از هر یک یکدرم همه بکوبد و بسرکه و روغن گل
طلی کنند قوبا علاج صمغ و کثیرا و هلیله زرد کوفته
بسرکه حل کنند و طلی میکنند و اگر سخت قوی باشد
استفراغ کنند بمطبوخ افتیمون یا بیارج الجبن و بگیرند
مازوی نا سفته و اندر سرکه و بول گاو بپزند تا مازو
نرم شود و بسایند و طلی کنند و مازو و کثیرا و رخبین
بسرکه طلی کردن سود دارد سوختن آتش در حال

سوختن آتش

سفیدهٔ تخم مرغ با روغن گل طلی کند پس مرهم اسفیداج
برنهند و بگیرند اسفیداج ارزیز و مرداسنگ
از هر یکی سه درم صبر یکدرم زراوند طویل دو درم
موم و روغن گل بسرشند و طلی میکند **ریش بلخی**
علاج فصد و استفراغ صفرا و تسکین حرارت شراب
غوره و شراب زرشک و شراب ریواج و شراب
لیمو و قرص کافور و طلی مرهم اسفیداج **ریشهای پلید**
علاج دردی روغن زیت و شب یمانی و انگبین برابر
مرهم سازند و طلا کنند ریش پلید را پاک کند و خشک
گرداند **صفت مرهمی دیگر** بگیرند مس سوخته و زنگار
و نمک اندرانی راست راست با روغن مورد
و موم چندانکه کفایت باشد و مرهم سازند و بکار
دارند **جراحت** هر جراحت که تازه باشد و راست

ریش بلخی

ریشها پلید

جراحت

افتاده باشد اولیتر آنست که لب آن فراهم
گیرند و نگذارند که چیزی درمیان جراحت افتد
چون موی یا روغن و غیر آن و خشک بند کنند
و اگر جراحت ناهموار باشد و زاویها دارد
بشکافند و راست کنند پس علاج کنند و داروهای
تر دور دارند لیکن ذرور خشک بکار دارند
صفت ذرور بگیرند اسفیداج ارزیز و مرداسنگ
از هر یکی جزوی و مر و مازو از هر یک نیم جزو بسایند
و بکار دارند و اگر جراحت بر سر افتاده باشد
زراوند مدحرج اندر شراب پخته و خشک کرده
و کوفته و بیخته سود دارد. و خمیر خشک کوفته
و بیخته سود دارد **صفت ذروری دیگر** که خون
باز دارد بگیرند صبر یکجزو و قشور کندر یکجزو و دم الاخوین

وعنزروت از هر یکی نیم جزو بکوبند و به بیزند
و بکار دارند واگر جراحت بر سر افتاده باشد
زراوند مدحرج اندر شراب پخته و خشک کرده
و کوفته و بیخته تری کند و خمیر خشک کوفته سود دارد
سرگین اسپ و سرگین خر سوخته و ناسوخته خون
باز دارد خار و پیکان که اندر عضو ماند علاج
زراوند طویل یا مدحرج کوفته و بیخته با انگبین سرشته
بر نهند خار و پیکان بیرون آید و بیخ نی سوخته
و کوفته با انگبین سرشته بر نهند خار و پیکان بیرون آرد

خار و پیکان که در عضو ماند

مقالت پنجم

اندر علاج شکستگی استخوان و کوفتگی و فشاردگی
و بیرون آمدن بندها از جای خویش هرگاه ازین
نوع آفتی رسد در حال فصد کنند اگر مانعی نباشد

واگر مانعی باشد محجمه بران موضع بر نهند و خون
را بجانب دیگر کشند و طبع را لقمه نرم کنند
یا آب میوها و مشرو دیطوس بدهند با ریوند چینی
در جلاب حل کرده و غذا کشکاب و اسفاناخ
و ماش مقشر بروغن بادام اما اگر الم بمعده رسد
سکنجبین ساده دهند با کهربا و بسد از هر یک نیم
مثقال و بگیرند سیب پاک کرده و با گلاب پخته
پنجاه درم گل سرخ ده درم مصطکی و اقاقیا
و برگ مورد و سنبل از هر یکی پنج درم کوز السرو
و زعفران و صبر از هر یک یک درم با آب لسان الحمل
بسرشند و بر معده نهند و ببندند واگر الم بجگر
رسیده باشد بگیرند ریوند چینی ده درم روناس
ده درم گل مغسول و طباشیر از هر یکی پنج درم

بکوبند و به بیزند و شربت یکدرم با سکنجبین دهند
و بگیرند صندل سفید و گل سرخ و بنفشه خشک
از هر یکی پنج درم آرد جو سه درم زعفران یکدرم
کافور نیم درم بگلاب و روغن گل بسرشند و
بر جگر نهند و اگر حرارت کمتر باشد بگیرند گل سرخ
پنج درم مصطکی و سنبل و دارچینی از هر یکی دو
درم برگ مورد سه درم لادن دو درم لادن را
بروغن خیری یا بروغن یاسمین حل کنند و داروها
بدان بسرشند و بر جگر نهند شکستگی و از جای
بیرون آمدگی اندامها علاج آن کشیدن است چندانکه
بجای باز شود و راست کردن و بستن لیکن
کشیدن برفق باید چنانکه درد عظیم تولد نکند
و آزرده نشود و عضو را بروغن گل چرب کنند

شکستگی و از جای بیرون آمدگی

و برگ مورد کوفته و بیخته بروی کند و به بندد
و تا سه روز نگشایند و اگر آسیب در عصب آمده
باشد ضماد بروغن نرگس یا بروغن سوسن بسرشند
و نخست بشراب تر کنند پس بروغن بسرشند
و روغن شبت گرم کرده و روغن بابونه و روغن
سداب گرم کرده پیوسته برمی چکانند و
داروهای شکستگی ازین نوع باشد و چنین بسازند
بگیرند مغاث و ماش مقشر از هر یکی ده درم
صبر و مر و خطمی سفید و اقاقیا از هر یکی پنج درم
گل ارمنی بیست درم همه کوفته و بیخته بسفیده
تخم مرغ بسرشند و بکار دارند و اگر بچیزی گرمتر
حاجت آید مرزنگوش و اکلیل الملک و راسن
و برگ سرو زیادت کنند و اگر از بستن دردی

بدید آید بگشاید و آسایش دهند و باز رفق بندند

مقالت ششم

داء الثعلب

اندر زینت و آرایش ظاهر تن داء الثعلب
علاج استفراغ با ایارج فیقرا و شحم حنظل و غاریقون
چند کرت کنند و اگر کسی را امعا ضعیف باشد شحم
نتوان داد بطبیخ افتیمون استفراغ کنند و ایارج
فیقرا و معجون نجاح بکار دارند و خداوند مزاج گرم
را اطریفل کوچک و طبیخ هلیله زرد دهند موافق باشد
و بیخ کبر بپزند و ایارج فیقرا در وی حل کنند و بدان
غرغره فرمایند و عاقرقرحا و فرفیون بزهرهٔ گاو بسرشند

سبوسه

و طلی کنند و پیاز نرگس مالیدن سود دارد سبوسهٔ موی
علاج خطمی سوده و آرد نخود بسرکه تر کنند و بر سر
طلی کنند و یکساعت صبر کنند پس بشویند و اگر

زهرهٔ گاو و شحم حنظل با آن یار کنند قوی تر

درازکردن موی

باشد و زودتر پاک کند درازکردن موی
بآب چغندر و آب نخود می شویند و صبر اندر
آب برگ مورد تر بسایند و طلی کنند و دیگر بار
صبر کنند پس بشویند و پیوسته موی بآمله و
هلیلهٔ سیاه می شویند و روغن مورد و روغن

کلف

آمله بکار میدارند کلف علاج رگ قیفال زنند
و بمطبوخ هلیله و افتیمون استفراغ کنند و
ایارج فیقرا بکار دارند و زرنیخ زرد بآب کشنیز
تر بسایند و طلی کنند و تخم ترب و مغز بادام
تلخ و آرد باقلی و مغز تخم خربزه همه کوفته و بیخته
بآب معصفر سرشته طلی کنند پس از آنکه از گرما

بهق

بیرون آمده باشد بهق علاج بمطبوخ هلیله

برص

وافتیمون استفراغ کنند واطریفل کوچک و
معجون نجاح بکار دارند و بگیرند تخم ورد و نیاس
کندس و شیطرج و شحم حنظل و مازریون و خربق سفید
و خردل و سقمونیا برابر بکوبند و به بیزند و بسرکه طلی
می کنند اندر گرمابه یا نزدیک آتش یا در آفتاب
برص علاج فی کردن و بایارج لوغاذیا و بمطبوخ
افتیمون استفراغ کردن و اطریفل ها ان بدربکار
داشتن و طلی کردن بداروهای قوی تر بدین صفت
داروی قوی بگیرند مازریون و خربق سیاه و نوره
و فلفل همه برابر و بسرکه بپزند و نطرون و زرنیخ
و سوزش آهن و کف دریا کوفته و بیخته در وی افکنند
و بسایند تا چون غالیه شود و در آفتاب طلی کنند
و چندانکه تواند صبر کند پس بشویند و اگر آبله کرد

رنگ روی روشن کردن

آنرا بکفانند و آب بیرون کنند و صبر کنند تا خشک
شود باز معاودت کنند صفت طلی دیگر شیطرج
وپیل وفو و شب یمانی و مغره و دردی خمر خشک
کرده همه بکوبند و به بیزند و بسرکه بسرشند و بکار
دارند و طلی فوه دیگر در آب بپزند و بپالایند
واین داروها بدان آب فوه حل کنند و طلی کنند
بیست روز تمام رنگ این طلا بماند رنگ روی روشن کردن
بگیرند آرد باقلی و آرد نخود و آرد جو و نشاسته و کتیرا
و تخم ترب کوفته و بیخته نرم اندر شیر تازه بسرشند
یا اندر گلاب به اول شب طلی کنند و همه شب صبر کنند
و بامداد به آب گرم بشویند و اندرین اسبوس
گندم و بنفشه خشک پخته باشد و پالوده و شیر
تازه و پیه مرغ و پیه بط و مغز استخوانها و انار شیرین

ورزده تخم نیمبرشت وانجیر خشک وترب
وکندنا واندکی انگزد واندکی سیر و زعفران اندر
طعام خوردن رنگ روی را روشن کند و تازه

بوی اندامها و بوی عرق خوش کردن

وبرافروزد **بوی اندامها و بوی عرق خوش کردن**
ملیون و حرشف و زردآلو و نقیع آن خوردن و
شراب ریحانی بوی عرق و بوی همه اندامها خوش
کند و معجون انوشش دارو که مفرح است بوی دهان
وبوی همه تن خوش کند و بوی عرق ببرد و رنگ
روی صافی کند و معده را قوت دهد و طعام بگوارد
وآنرا پیش از طعام و بعد از طعام شاید خورد و روا باشد

طرقیدن پاشنه

طرقیدن پاشنه پای از خاک و غبار نگاه دارند
وبگیرند مازو و صمغ عربی کوفته و بیخته نرم و روغن
سندروس بسرشند یا بپیه بکوبند و بسرشند و

در کفشکی کنند و کاغذی بر روی آن نهند تا دارو
در وی خشک شود و این وقتی بکار دارند که پای
اندر گرمابه شسته و مالیده و پاک کرده باشند

مقالت هفتم

علاج زهرها

اندر علاج زهرها **اول** کسانی را که جایی دشمنی باشد
وتهمت آن باشد که ایشان را چیزی زیانکار دهند
باید که احتیاط کنند و طریق احتیاط سه است
یکی آنکه اندر جایگاهی که تهمت بود طعام و شرابی
که طعم او سخت قوی باشد نخورند **مثلا** چیزی که
سخت شیرین یا سخت ترش یا سخت تیز یا سخت
شور باشد نخورند و دست بازکشند از بهر آنکه
طعم چیزهای زیانکار و بوی آن اندر چنین طعامها
و شرابها پوشیده توان داشت **طریق دوم**

انکه انجاکه این تهمت باشد طعام و شراب باخورد
نزود و حاضر نشود از بهر دو کار یکی انکه شهوت
طعام بدید آید و چیزی زیانکار دسند طعم و بوی
آن بسبب دریابیت طعام و رغبت آن بر
مردم پوشیده کردد و دوم انکه چیزهای زیانکار
اندر حال کرسنکی و تشنکی زودتر اثر کند و اندر رکها
و راهکذرها نماند زود بکذرد و قوت آن زود بدل
رسد و اکر طعام و شراب خورده باشد قوت آن
نخست بدل نرسد و بر طعام آید و ضعیف شود و از
بهر انکه رکها ممتلی باشد زهر کذر نیابد و بدل نرسد
و باشد که اندران طعام که او خورده باشد چیزی بود
باشد که قوت آن با قوت زهر باز کوشد و مضرت
آن دفع کند و طریق سوم انکه بر طریق احتیاط فصد کند

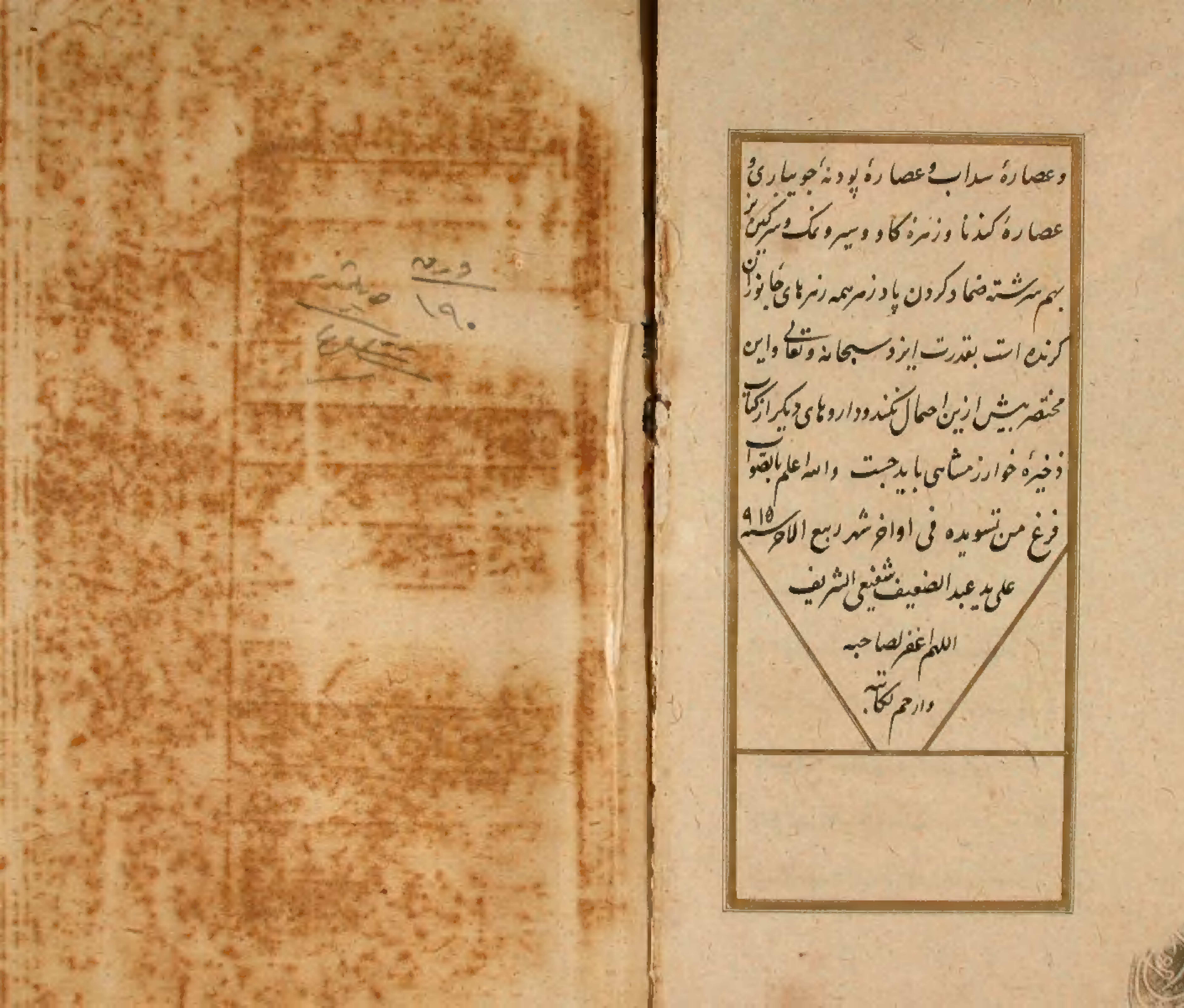
ونخست اندر خانهٔ خود چیزی خورد که مضرت
زهرها دفع کند و قوت آن از دل باز دارد **صفت**
دارویی که از جنس غذا باشد و مضرت بیشتر زهرها باز دارد
و در وی مضرتی نباشد بگیرند مغز کوز پاک کرده
شش درم برک سذاب خشک و نمک درشت
از هر یکی درمی انجیر خشک چندانکه دیکر چیزها را بدو
بتوان سرشتن همه بکوبند شربتی چند یک جوز
و کوشت قدید راسو که بتازی او را ابن العرس کویند
بخاصیت مضرت بیشتر زهرها از تن دفع کند و
تریاق بزرک و تریاق اربعه و مثرودیطوس و
تریاق نمانه و تریاق الطین همه پیش ازان و
پس ازان دهند که مضرت زهرها دفع کنند آنست
لیکن باشد که مزاج شخصی بهر وقتی آن معجونها احتمال

نکند و هنوز مضرت نابوده مضرتی بر خویشتن
نهد نشاید کرد اگر کسی ازین معجونها بخورد و چو اثر قی
در وی پدید آید یخ و روغن گل می باید داد بسیار
و قی فرمودن اما قانون علاج زهرها آنست که
هرگاه حس آن یابد که زهر داده اند در حال قی
کند پیش از آنکه قوت زهر در تن پراکند آب
نیم گرم و روغن شیرخشت می خورند و قی میکنند و طبیخ
شبت و اندکی بوره و روغن بسیار تا قی بیشتر آرد
و هرگاه که قی تمام کرده باشند شیر تازه خورند
بسیار و اگر شیر نیز قی افتد سخت نیک باشد
و اگر شیر حاضر نباشد مسکه گداخته و روغن گاو گداخته
بجای آن باشد و لعاب تخم کتان و پیه بط گداخته
سخت سودمند باشد و شراب شیرین سود دارد

١٩٠

190

و اگر در خواب شود نباید گذاشت بهر حال و
تدبیری که ممکن گردد بیدار باید داشت و اگر
طعام خورند بسیار باید خورد تا اگر قی نیفتد
بسیاری طعام بران چیز غلبه کند باشد که معده
ممتلی گردد و قی کردن آسان شود و اما داروهای
که از بهر گزیدن جانوران زیان کار سودمند
است که آنرا
تریاق بوسحه گویند مضرت گزیدن افعی را باز دارد و
شراب انگوری که افعی دران افتاده باشد و
مرده مضرت گزیدن همه جانوران زیانکار دفع
کند و مقدار دو درم تخم ترنج ضد همه زهرها و جانوران
است و بیخ انگدان پادزهر همه زهرهاست و داروی ماهی
که طلی کنند نفط سفید است و سیر خام و پخته با روغن
گاو سرشته و جند بیدستر با روغن زیت سرشته



وعصارهٔ سداب و عصارهٔ پودنهٔ جویباری و
عصارهٔ گندنا و زهرهٔ گاو و سیر و نمک و سرگین تیز
بهم سرشته ضماد کردن پادزهر همه زهرهای جانوران
گزنده است بقدرت ایزد سبحانه و تعالی و این
مختصر بیش ازین احتمال نکند و داروهای دیگر از کتاب
ذخیرهٔ خوارزمشاهی باید جست والله اعلم بالصواب
فرغ من تسویده فی اواخر شهر ربیع الآخر سنه ٩١٥
علی ید عبد الضعیف شفیعی الشریف
اللهم اغفر لصاحبه
وارحم لکاتبه